

دراغ كنگره

ارگان مباحث نخستین كنگره سازمان فدایی

(اجلاس دوم)

مهر ماه ۱۳۶۸

دوره دوم شماره ۲

بها ۱۰۰ ریال

نکاتی پیرامون نقد عملکرد سازمان

پولاد همایونی

هنگی گفته و نوشته‌ایم که جنبش کونیستی و سازمان ما که پاره‌ای از تن این جنبش است، دچار بحرانند. بحران مرموزی همچون خوره در کالبد جنبش ما افتاده است و در حال مگیدن خون این جنبش و تهی کردن آن از روح خلاق و اندیشمند کونیستی است. هر کدام از نیروها به سهم خود و تک تک رفقاء درباره این بحران اندیشیده و برای برون رفت از آن راه حل ارائه کرده‌اند. همه این راه‌حلها - با توجه به دوری و نزدیکی از واقعیت - عناصری از حقیقت را در بر دارند. نقد عملکرد کمیته مرکزی، هم بازگویی این بحران و معلولهای آن میباشد. اما بینیم تا چه حد رفقا به ریشه‌های این بحران برخورد کرده‌اند؟ هر وجدان علمی و بی‌غرضی که "نقد عملکرد ک.م." را مطالعه نماید اگر نمره مردودی در پای این کارنامه نگذارد بیشک آنها را تجدید میکند، هم به جهت عملکرد نامناسب گذشته و هم به جهت درس نیاموختن از اشتباهات و تکرار آنها و در آخر نداشتن راه‌حلهای مناسب و راه‌گشا. بعضی از عوامل بحران:

۱- بحران در جنبش جهانی کونیستی باعث عقب‌نشینی بسیاری از احزاب کونیست و خصوصا احزاب کونیست کشورهای سوسیالیستی شده است. پرده‌های بسیاری کنار زده شده و حقایق مخفی‌کرده بسیاری آشکار شده است.

بقیه در صفحه ۲

طرح برنامه سازمان فدایی

برای دمکراسی و سوسیالیسم دمکراتیک

بهروز پرهام - بیژن رضایی - ناصر رحیم خانی
- هیبت غفاری - علی کشتگر

مقدمه

نگاهی به سابقه برنامه

حدود دو سال قبل که کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران تصمیم به برگزاری نخستین کنگره سازمان گرفت، مساله برنامه در دستور پیشنهادی آن نبود. برای این تصمیم دلائل متفاوتی ارائه میشد. استدلال عمومی ما در این رابطه این بود که هم بدلیل تغییرات در دیدگاه عمومی سازمان و جنبش و سیالیت قابل ملاحظه‌ای که در این زمینه وجود دارد، و هم بدلیل عدم کار کافی در زمینه تصحیح و تدقیق درک ما از طرح جامعه مطلوب آینده و هم بدلیل نیاز به کار بیشتر روی تغییراتی که در سال‌های حاکمیت رژیم اسلامی در ساختار اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه پدید آمده است، قرارداد بحث برنامه در دستور کنگره درست نیست.

علاوه بر این، از همان زمان سایه روشن‌های دو درک متفاوت از مضمون و نقش برنامه دیده میشد و براین بحث تاثیر می‌گذاشت. از نظر ما معضل اصلی این بود که برنامه‌های سنتی موجود ارتباط چندانی با واقعیت جامعه ما و جهان بقیه در صفحه ۱۴

طرح بحثی مقدماتی پیرامون نقد عملکرد سازمان (قسمت دوم)

سهراب

ضربات و علل آن:

ضربات وارده بر سازمان، برآیند و محل تلاقی کلیه ضعفها و انحرافات ما بوده است. در این زمینه فرمولبندی تک پایه‌ای نمی‌تواند بصورت دقیق و همه‌جانبه کلیه زوایای ضربه را توضیح دهد. مجموعه ضعفهایی که تاکنون بدانها اشاره شد در ضربه نقش داشته‌اند. کارکرد این ضعفها در رابطه با ضربات به قرار زیر بوده است:

۱- زمینه و بستر اصلی ضربات سیاست و پراتیک راست بوده است. این سیاست سازمان را به علنی‌کاری کشاند و روحیه قانونی‌گاری را در جان تشکیلات تزریق نمود. با توجه به اهمیت این مساله در رابطه با ضربات کمی روی آن مکت می‌کنیم.

مشئ سیاسی هر حزب، اهداف و روشهای تشکیلاتی آنرا معین می‌کند. حزب غیرحاکمی که در موضع نیروئی صرفا حمایتی از رژیم حاکم قرار می‌گیرد و حمایت از حاکمیت را اساس مشئ سیاسی خود قرار دهد نیروهایش را نوعی سازماندهی می‌کند و حزب دیگری که با رژیم حاکم علی‌رغم هر ماهیتی که داشته باشد مبارزه انقلابی را پیش می‌برد، به نوع دیگری از سازماندهی می‌رسد. اولی فارغ از هر نگرانی نسبت به آینده مناسبات خود و رژیم و در بقیه در صفحه ۲

پیش نویس طرح برنامه

احمد - اسد - اکبرالف - پرویز - حیدر -

حیدر کشاورز - رسول - سهراب

هدف نهائی:

۱- ما بمثابة بخشی از جنبش کونیستی، هدف نهائی‌مان، همانند کونیستهای سراسرجهان ساختمان جامعه کونیستی است. ما منافع جدا از طبقه‌گراگر نداشته و برای اینکه طبقه‌گراگر قادر به انجام رسالت تاریخی گردد، وظیفه خود میدانیم که تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع کارگران و سرمایه‌داران را آشکار سازیم، اهمیت تاریخی، خصلت و شرایط انقلاب سوسیالیستی را برای کارگران توضیح دهیم، وضعیت چاره‌ناپذیر کارگران و توده‌های زحمتکش را در جامعه‌ی سرمایه‌داری و ضرورت انقلاب اجتماعی برای رهائی از یوغ سرمایه را برای آنان آشکار کنیم و پیگیرانه در جهت سازماندهی حزب انقلابی طبقه‌گراگر که قادر باشد مبارزه طبقه‌گراگر را در تمامی اشکال آن رهبری کند، مبارزه کنیم.

۲- رهائی طبقه‌گراگر تنها بدست خود وی میتواند صورت بگیرد. دیگر طبقات جامعه قادر به نابودی بنیادهای نظام سرمایه‌داری نیستند. انقلاب سوسیالیستی که نتیجه ناگزیر تکامل سرمایه‌داری است، برای رهائی واقعی طبقه‌گراگر ضروری است.

بقیه در صفحه

جهانی سرشار از بیم و امید بهرام آذرخش

کنگره ما چه دستاوردی داشت؟ علی کشتگر

گزارشی از کنگره و پاسخی کوتاه به يك گزارش حیدر کشاورز

پیشنهاد برای بررسی مواد باقیمانده اساسنامه

طرح بحثی در رابطه با فعالیت در خارج از کشور

قطعنامه درباره فعالیت در خارج از کشور

قطعنامه درباره سیاست ائتلافی و اتحاد عمل

قطعنامه درباره شیوه برخورد به احزاب و سازمانهای اپوزیسیوز

در راه کنسره

اصلی پر میشد، اگر ما بعد از جدائی از اکثریت چند وظیفه حقیقی و انجام‌شدنی را بعنوان پلاتفرم خودمان تنظیم میکردیم، بیشک کارنامه موفق‌تری داشتیم، ما چگونه میتوانستیم با آن همه ضعف در عرصه شوریک - سیاسی، تشکیلاتی و خصوصاً امنیتی - در برابر دستگاه غدار سرکوب - ست‌گیری توده‌ای - کارگری داشته باشیم، یا ثقل جنبش کمونیستی بشویم، ارتباطات ما هنوز در سطح و طراز سالهای ۱۹۱۶ - ۱۹۱۵ بلشویکیا دور میزند، ارگان‌های ما تا ماه بعد از انتشار بدست نیروهای سازمان نمی‌رسد.

آیا آن سنگها بزرگ نبودند، آیا این سیستم ارتباطات میتواند در عرصه تشکیلات در عصر مخابرات و ارتباطات بازدهی آنچنان دلخواه داشته باشد؟ تازه همه اینها به کنار "رادیو" و "پیاده‌کردن نیرو در کردستان" هم برای ما "تابو" شده است گوئی طیف‌های مختلف اقلیت یا مثلا "کوله" و "دمکرات" و... که رادیو دارند توسط این رادیوها ست‌گیری کارگری - توده‌ایشان تکمیل شده و ما از قافله عقب مانده‌ایم، یا راه‌کارگر و اکثریت و حزب توده ثقل جنبش کمونیستی را گرفته‌اند و ما نگرفته‌ایم، بنظر نگارنده عمده‌کردن این وجوه برای خلاصی از دست وظایف پیچیده‌ای بود که زندگی و مبارزه در برابر ما میگذاشت و راه‌حلهای نو و تازه‌ای را میطلبید، ما نزدیک به ۵ سال است که در خارج بسر میبریم، انصافاً چند کادر ورزیده و آموزش‌دیده را بار آورده‌ایم که بتوانند در شرایط امروزی جامعه ستم‌زده ما بفعالیت انقلابی بپردازند بی‌آنکه فوراً توسط پلیس دستگیر نشوند، درد ما تنها "رادیو" نیست که با گرفتن آن مشکلات حل‌شوند، ما تعداد محدودی "واحد" در داخل داریم، آیا در رابطه با آنها فعال هستیم، بموقع رهنمودها و مواد و مصالح را به آنها می‌رسانیم یا آنها در رابطه با ما فعال هستند؟ که بتوانیم مثلا از عهده واحدهای جدیدتر برآئیم؟ همین ارگان ما که مبلغ و سازمانگر و مروج سازمان است و ماهی یکبار منتشر میشود آیا جوابگوی جمع کوچک خود ما هست؟ تازه روز به روز لاغرتر هم میشود و مطالب آنقدر کهنه میشود که وقتی بدست خواننده میرسد بسختی رغبت خواندن آن را مییابد، لنین چه خوب میگوید "ما باید تاجائی که امکان دارد محتاط و دقیق باشیم... کوچکترین ادعائی در مورد چیزی بکنیم که نتوانیم تأیید کنیم، قدرت برنامه ما تضعیف میشود، این ظن بوجود خواهد آمد که برنامه ما فقط رویاست" امروز داریم گرد هم می‌آئیم تا با تفاهم و همکاری یکدیگر سازمان را بازسازی کنیم، وقت خانه‌تکانی رسیده است، باید رود بخرش جنبش فدائی را لایروبی کنیم، آنچه را که آزارمان داده، به رکود دچارمان ساخته دور بریزیم و با شجاعت و صراحت تمام آنچه را که میتوانیم انجام دهیم و آنچه را که میتوانیم راه ما را به آینده‌های روشن بازگشائی نماند، بپرچم و شعار خود سازیم، چشمهای جنبش کمونیستی با دوخته شده است، با انتشار بحث‌های درون‌سازمانی در سطح جنبش آغازگر خوبی بوده‌ایم، تأثیر خود را برجای نهاده‌ایم و این جای بسی خوشحالی است، این تجربه گرانقدر را به ژرفا ببریم، ما تازه داریم به ضرب فشار از خارج جنبش‌مان "دموکراسی و علینیت را می‌آزموزیم، می‌آزموزیم که بحث کنیم و به همدیگر حقیقت را بگوئیم" از این سنت لنینی دفاع کنیم، "تنوع در نظر در عین وحدت در عمل"

ما بی‌هم هیچیم، کمونیستها و مردم از پراکندگی و انشعاب در درون جنبش ما خسته و آزرده‌اند، با وحدت انقلابی و کمونیستی خودمان فکر انشقاق و جدائی را بگور برانیم، دشمنان غدار ما، همانها که هزار هزار از رفقایمان را به جوخه‌های اعدام می‌سپارند در پشت درها منتظرند، امیدشان را به یاس مبدل کنیم، و اینها میسر نمی‌شود اگر نخواهیم سیامی سازمان را که بخوبی در "نقد عملکرد ک.م" نمایان است دگرگون سازیم، و این همه فقط با اتکاء به تک تک رفقای رهبری و رفقای صدیق و شریف سازمان امکانپذیر است.

بوروکراتیسم که عامل رکود در زندگی تشکیلاتی و سیاسی ما میباشد، بزرگترین دشمن سازمان و جنبش ماست، این بوروکراتیسم در گذشته باعث تضعیف خلاقیت نیروهای تشکیلات ما شده بود و هنوز هم میشود، بخشی از این خوره مزمن زاده محیط و فرهنگ زندگی ماست - که متأسفانه بسیار جان سخت است و در درون همه ما ریشه‌دار - بخش دیگر آن ریشه در قدرت‌طلبی، خودمحوری و قانون‌گریزی روشنفکران جنبش چپ و خصوصاً رهبری تامی جریانات سیاسی ایران از جمله سازمان خود ما دارد، اگر سیستم تشکیلاتی ما زیر و رو نشود و بی‌تغییر بماند، اگر به اراده تک تک فعالین تشکیلاتی بها داده نشود، در کنگره بعدی باز هم نقد عملکردی خواهیم داشت قظورتر با این تفاوت که نمره آن نمره مردودی است.

در "نقد عملکرد" می‌بینیم که واحدهای سازمانی که باید نقش‌مهمی در تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی و تشکیلاتی داشته باشند، عملاً معلوب الحقوقند، هرچند که بارها در پلنوم‌های قبلی و نقد عملکردها به این پدیده منفی اعتراف شده است اما در عمل دیدیم بازم آزموده‌ها، آزمون میشوند، واحدهای پایه سازمان باید جستجوگرانه و پویا با زندگی و محیط فعالیت خود برخورد کنند، تجسم عینی مبارزه سازمان همین واحدهای پایه هستند، ارگانهای رهبری باید توجه وسیع و گسترده‌تری به واحدهای پایه سازمان بکنند، باید

سایر حل‌نشده و بدرستی پاسخ نگرفته، زحمات کهنه، آتش‌های زیرخاکستر، هنگی به سطح آمده‌اند چه در شوروی و چه در دیگر کشورهای سوسیالیستی هرکدام به شیوه خود - از افتاع تا سرکوب عریان - برای برون رفت از بحران راه‌حل‌های جدید را آغاز کرده‌اند، امپریالیسم و تامی نیروهای ارتجاع جهانی با توجه به این فرصت طلائی، هجوم ایدئولوژیک خود را به نیروهای مترقی آغاز کرده‌اند، این حرکت بطور وسیع و گسترده انجام میگردد و اثر خود را بالطبع بر جنبش جهانی هم باقی میگذارد، این هجوم ایدئولوژیک با نمونه‌های عینی و همراه برخوردی سطحی با آنها بنیست "سوسیالیسم" را مطرح میسازد - تا جائی که خمینی هم درخواست برگشت از سوسیالیسم و در پیش‌گرفتن راه اسلامی را به گورباچف میدهد، بدون شک رخدادهای منفی اثر خود را بر جنبش ما باقی میگذارند و گریزی هم نیست، تنها برخورد صادقانه و عملی با این بحران میتواند موجودیت ما را حفظ و تلفات ما را به پائین‌ترین حد خود برساند - هرچند ما هنوز بدنال کمیت‌ها روانیم و حاضریم به یک هوادار ساده کولی بدهیم که مثلا ما ما بماند و اگر از برنامه و اساسنامه هم دفاع نکرده نکرده.

خود رفقا در نقد عملکرد به این مساله اشاره کرده‌اند، اما سرنا را از سر گذاشته‌اند، جائی که میگویند "بحران در جنبش کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی که بموازات اولی، جوانب هرچه بیشتری از آن آشکار میگردد، علاوه بر اینها، مهاجرت بخش وسیعی از کادرها و اعضای سازمان و جنبش و دیدن اوضاع کشورهای سوسیالیستی از یکسو و کشورهای سرمایه‌داری از سوی دیگر و آشنائی بیشتر با بحث‌های جاری درباره مسائل سوسیالیسم نیز به این بحران دامن زد"

رفقا! خودتان خوب میدانید، چنانکه شا هم دیده‌اید، در خیلی از کشورهای سرمایه‌داری وضع رفاهی و معنوی مردم بهتر از کشورهای سوسیالیستی است این دیگر قابل انکار نیست، اتفاقاً دیدن این تفاوتها زمانی باعث بحران میشود که رهبری یک جریان سیاسی نتواند بدرستی پاسخگوی بفرنجی‌ها و پیچیدگی‌های زندگی واقعی و زمینی جهان معاصر باشد، نه "دیدن" آنها و نه "آشنائی با بحث‌های جاری درباره سوسیالیسم"

شا در نقد عملکرد بجای تجزیه و تحلیل عمیق این روندها به معلولهای آنها پرداخته‌اید و طبعا راه‌حلهای "برون‌رفت" هم در کلاف سردرگم این معلولها کم میشوند و بی‌نتیجه میمانند، نقد و کالبدشکافی بحران در جنبش جهانی کمونیستی و "ایده سوسیالیسم" میتواند تا حدی هجوم ایدئولوژیک امپریالیسم جهانی و نیروهای ارتجاعی را در رابطه بانیهروهای ما کاهش دهد و در این رابطه شجاعت بسیاری لازم است تا بدور از مصلحت‌طلبی‌های رایج به یک نقد انقلابی، حقیقت‌جویانه و همه‌جانبه دست زد، تا "دیدن اوضاع کشورهای سوسیالیستی از یکسو و کشورهای سرمایه‌داری از سوی دیگر" نتواند رخوت و سستی در نیروهای سازمان و جنبش ایجاد کند، امروزه کیفیت نیروها و درجه پابندی آنها به آرمانهای انقلابی و سنت‌های شجاعت و صراحت کمونیستی مهمتر از جمع‌کردن نیروهائی است که با ایجادکردن شور و شوق کاذب می‌آیند و در اولین گام عقب‌نشینی پا به فرار میگذارند و می‌گریزند.

۲ - در برابر جنبش کمونیستی و خلقی ما یک نیروی مافوق ارتجاعی سرکوبگر ایستاده است که نشناختن این نیرو، کم‌بها دادن به طول و عرض سرکوب آن ما را در برخورد به این نیرو خلع سلاح کرد، تنها مساله "راست‌روی" نبود که باعث درهم‌شکسته شدن ما گردید، مگر اقلیت و پیگار چپ‌رو نبودند؟ چرا آنها ضربه خوردند؟ ما نیروی سرکوب را نشناختیم، از متن جامعه خودمان دور بودیم، اگر ما از گستردگی سازمان اطلاعاتی رژیم و آنهمه جاسوس‌هایی که در محیط ما پراکنده بودند اطلاع دقیق و کافی می‌داشتیم، میتوانستیم از قدرت ضربه آنها بگاهیم، درست است که راست‌روی عوارض خودش را ایجاد کرد اما تمام حقیقت نیست، پراکندگی جنبش ما، اطلاعات‌گیری را برای رژیم سهل‌تر میکرد، اگر یک نفر از ما یا اقلیت یا اکثریت به راه ارتداد کشیده میشد میتوانست با یک گشت در خیابانهای تهران بسیاری از نیروهای جنبش فدائی را جمع‌آوری کند، تازه شیوه‌ها و اشکال کار ما تاخیری بود ما از زمانه خود عقب افتاده بودیم، هنوز برای پیدا کردن یک سیستم تشکیلاتی یا به کتابهای دیسیتریوف رجوع میکردیم و میکشیم یا به "چه باید کرد" و "نامه به یک رفیق" بدون اینکه از محیط زندگی و فعالیتمان شناخت کافی داشته باشیم.

۳ - یکی از خطاهای بزرگ ما که علت بسیاری از دردهای درمان‌نشده جنبش و سازمان است نشناختن محدوده وظایف و مسئولیتهاست، ما عادت کرده‌ایم سنگهای بزرگ و سنگینی برداریم، اگر در قدیم به نیروی وسیع سازمان فدائی می‌بالیدیم، اما در زمانه پاره پاره شدن جنبش فدائی فقط یک تعبیر میشود از آن نمود "سنگ بزرگ علامت نزدن است"، از اعلام کنگره تا ست‌گیری کارگری - توده‌ای تا توهم نقل‌شدن در جنبش کمونیستی، همه نشان از وظایف سنگینی میکرد که با توان ما فاصله‌های عمیق داشت، بین واقعیت‌های موجود و در پیش‌روی تا آرزوهای نامحقق دره عمیقی بود که با فراموش کردن وظایف

کنگره ما چه دستاوردی داشت؟

علی کشتگر

ننوانند دستان یگدیگر را بفشارند" جهان بزرگ خارج از سلول خود را نظاره کنند و نتوانند مصالح مردم ایران و حتی مصالح خود را تشخیص دهند و بر اساس عام‌ترین منافع و اهداف مشترک علیه دشمن مشترک خود متحد گردند.

این دیدگاه که در این‌جا به منشاء تاریخی و فرهنگی آن در ایران و در جنبش جهانی کمونیستی نمی‌پردازیم، انسان تشکیلاتی را موجودی ساده‌اندیش، یکجانبه‌نگر و متعصب می‌خواهد که نباید برای خود حق تردید و بازنگری در ایدئولوژی، خط مشی و روشهای رایج در تشکیلات قائل گردد. همچنان که قشریون مذهبی نباید به "اسلام عزیز" شک کنند، بلکه برعکس باید همه چیز را فدای "اسلام عزیز" کنند و هر واقعیت مسلمی که با اعتقاداتشان نخواند نمی‌گردد و نادیده انگارند. تردید در تفکرات پذیرفته شده و تلاش در راه نوآوری حتی اگر با واقعیات مسلم و جاری قابل اثبات باشد ولی با آیه‌های پذیرفته شده در تضاد قرار گیرد، "کفر" و "ارتداد" تلقی می‌گردد که یا باید در نطفه خفه شود که در گذشته در اغلب موارد چنین شده است و یا باید با صرف انرژی و فعالیت و مبارزه رستموار به گوش دیگران رسانده شود.

این فرهنگ مذهبی، انسان خلاق، نوآور، نواندیش و عالم و روشنفکر را تحقیر می‌کند، و اختلاف عقیدتی و فکری و سیاسی را به انشعاب و تفرقه و خصومت و جنگهای فرقه‌ای و حتی فردی می‌کشد و بدینسان بجای سازماندهی توانائی‌های فکری و مبارزاتی اعضا در جهت اهداف عام مشترک همواره در جهت نابودی انرژی‌ها و خلاقیت‌ها و خنثی‌کردن توانائیها و شقه‌شقه‌شدن تجمع‌ها و تشکل‌ها سیر می‌کند. این فرهنگ، هیچ ربطی به نگرش علمی به جهان که با تردید و ابتکار و نوآوری مدام همراه است ندارد بلکه برعکس فرهنگ "وحدت کلمه"، تعصب، نفاق و در یک کلام فرهنگ شکست است و هرگز قادر به شکست‌دادن ارتجاع حاکم بر ایران نیست. این فرهنگ و روشهای منتج از آن عمیقاً ارتجاعی است و از موانع اصلی وفاق چپ و وفاق اپوزیسیون ایران است و مادام که بر چپ ایران حاکم باشد، تفرقه و پراکندگی و انزوای چپ امری حتمی است.

کنگره ما علیه این فرهنگ زمین و علیه آن تصمیم گرفت. کنگره ما کوشید فرهنگ وفاق را جانشین فرهنگ نفاق کند. این دستاورد کنگره علاوه بر ارزش سیاسی آن دارای ارزش فرهنگی برای چپ ایران و اپوزیسیون ایران و نویددهنده‌ی دوره‌ی جدیدی در حیات ما است. دوره‌ای که باید بر تفرقه خط بطلان بکشد و راه را بر وحدت چپ ایران هموار کند. به این تلاش نایندگان کنگره باید با احترام نگریست و بر آن ارج نهاد.

مهمترین دلیل تفرقه جنبش چپ ایران نه‌مرزبندیهای ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی که بسیاری از آنها واقعی و درمیان حال بسیاری از آنها نیز ساختگی، بی‌پایه و یادست کم اغراق‌آمیز می‌باشند، بلکه غلبه‌ی همین فرهنگ است. دهها گروه و محفل چپ که همگی شعار سوسیالیسم می‌دهند و همگی از کارگران می‌خواهند که متحد شوند و جملگی برای سرنگونی رژیم اسلامی مبارزه می‌کنند، با وجود آن که بر سر این اهداف عمومی مشترکند، نتنها قادر به وحدت‌کردن نیستند بلکه حتی توانائی همکاری و اتحاد عمل علیه دشمن مشترک نیز ندارند. این گروهها کارشان به جایی رسیده که حتی قادر به همکاری برای یک تظاهرات یکساعته‌ی مشترک نیز در دفاع از زندانیان سیاسی در خارج از کشور نیستند، و این همه بدلیل آن است که نمی‌توانند اختلافات عقیدتی و سیاسی را تحمل کنند و با غیرخود علیه دشمن خود متحد شوند. این گروهها و نظام تشکیلاتی حاکم بر آنان هنوز در عمل بر این باورند که یا باید متحدالفکر و متحدالشکل بود و یا از هم جدا بود. از آن‌جا که سرشت انسان با تفکر، اندیشه، ابتکار، نوآوری، تنوع و تکامل عجین است و این از خصائل متمایزکننده‌ی انسان از سایر موجودات زنده است، لاجرم اختلافات فکری مدام زائیده می‌شوند و گروهها و حتی محافل دارای انسجام را دچار اختلاف و سپس دچار انشعاب می‌سازند.

مدافعان سرسخت این روشها سالهاست که زیرشعار ایجاد "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" به کار جدائی و انشعاب و تبلیغ تفرقه مشغولند نه انقلابیون حرفه‌ای که در فکر و عمل انشعابیون حرفه‌ای هستند و درست همین انشعابیون حرفه‌ای هستند که با غیظ و کینه از تصمیم کنگره نسبت به حفظ وحدت سازمان یاد می‌کنند.

آنان پیش از کنگره خواب انشعاب می‌دیدند و اکنون نیز امیدشان به انشعاب در اجلاس بعدی سازمان است. همین تفکر است که مهمترین دستاورد

نخستین کنگره‌ی سازمان فدائیان خلق ایران که با تصویب امر وحدت با سازمان آزادی‌گاره، نخست به کنگره‌ی مشترک دو سازمان و سپس به کنگره‌ی سازمان فدائیی تبدیل شد، حاوی نتایج زیادی بود که در این جا به اختصار به مهمترین آنها اشاره می‌کنم.

پیش از پرداختن به این موارد، لازم به توضیح است که این کنگره در شرایطی برگزار شد که چپ در بحرانی‌ترین لحظه‌های حیات خویش قرار داشت. شکست چپ ایران در عرصه‌ی ملی، شکست انقلاب آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه‌ی مردم ایران و از همه مهمتر شکست سوسیالیسم واقعا موجود و احزاب سنتی چپ در عرصه‌ی جهانی طبعاً درمبانی عقیدتی چپ و در همه‌ی مواضع و روشهای ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی آن تردید ایجاد کرده و بهرآه آن تنوع فکر و نظر افزایش یافته و بویژه اختلاف میان گرایش نو و طرفدار بازنگری در تفکرات و روشهای گذشته و گرایش سنتی و در اساس مدافع مبانی و روشهای قدیمی سخت تشدید شده است. سازمان ما نیز خود نمونه‌ی بارزی از قطب‌بندی میان این دو گرایش بوده و هنوز نیز هست.

از این گذشته محدودیت‌هایی که روشها و مکانیسم‌های ضددمکراتیک و تنگ‌نظرانه‌ی حاکم بر همه‌ی گروههای چپ علیه تفکر، نوآوری و خلاقیت ایجاد می‌کنند، همراه با بی‌چشم‌انداز شدن مبارزه در گادر جریانات موجود چپ، موجب جدائی روزافزون گادرها، اعضا و فعالان از این جریانات شده و این خود بر حدت بحران در درون تشکلهای چپ افزوده است.

درست در بصبوحه‌ی چنین اوضاع و احوالی است که کنگره‌ی سازمان ما، به دنبال بیش از یکسال انتشار مباحث و مسائل مورد اختلاف برگزار گشت.

وحدت در تنوع مهمترین دستاورد کنگره

از آنجا که یکی از مهمترین روشهای کهنه‌ی چپ که از عوامل موثر انزوای آن و بی‌اعتدای مردم و روشنفکران نسبت به آن بوده است، شیوه‌ی برخورد با اختلافات و پذیرفتن دیدگاه تنگ‌نظرانه‌ی "اختلاف مساوی انشعاب" بوده و هست، از کنگره‌ی سازمان و علنی‌شدن مباحث مورد اختلاف در میان ما نیز چیزی جز انشعاب انتظاری نمی‌رفت. بیرون از سازمان عقیده‌ی عمومی سایر جریانات چپ آن بود که کنگره‌ی ما کنگره‌ی انشعاب است. با توجه به عمق و ابعاد اختلافات این عقیده در خود سازمان نیز قویا وجود داشت و موجب نگرانی و دغدغه‌ی خاطر اکثریت اعضای سازمان بود.

اما کنگره بر خلاف انتظار عمومی و برخلاف شیوه‌ی برخورد غالب و مرسوم در جنبش کمونیستی عمل کرد. به اعتقاد من مهمترین دستاورد این کنگره رد فرهنگ انشعاب‌طلب و پذیرش عملی تنوع فکر و اندیشه‌های متفاوت و اختلافات عقیدتی و سیاسی مهم در درون یک حزب (سازمان) واحد چپ است. به سخن دیگر مهمترین دستاورد این کنگره نفي مهمترین دلیل تفرقه‌ی جنبش چپ و نشان‌دادن راه وحدت‌های بزرگتر آینده است. و درست همین دستاورد است که مورد غضب منافدان انشعاب و تفرقه قرار گرفته است. جای آن دارد که روی این مساله اندکی تامل کنیم:

چرا چپ ایران، پراکنده‌ترین چپ دنیا است و یا دست‌کم از پراکنده‌ترین آنها است؟ چرا جریانات چپ حتی استعداد و توانائی هماهنگ‌کردن مبارزه علیه مرتجع‌ترین و سرکوبگرترین رژیم کنونی جهان را ندارند؟ چرا متفکران، نوآوران، روشنفکران، هنرمدان و شخصیت‌های اجتماعی ایران که زمانی با اشتیاق بسوی جریانات چپ بویژه جنبش فدائیی روی آورده بودند، بتدریج راه خود را جدا کرده و به فعالیت مستقل رو آورده‌اند؟ چرا مبارزه‌ی ایدئولوژیک در میان جنبش چپ به وحدت منجر نشده بلکه تفرقه را افزایش داده است؟ چرا جریانات چپ روند کوچک‌ترشدن و منزوی‌تر شدن را طی میکنند؟...

پاسخ همه‌ی سوالات فوق را باید قبل از هر چیز در تسلط فرهنگ نفاق یعنی غلبه‌ی نگرش نفاق‌برانگیز "اختلاف مساوی انشعاب"، یا "همه با من" و "همه چون من" بر جنبش چپ ایران جستجو کرد. فرهنگی که می‌گوید "یا با منی یا بر منی". تا آنجا که مثل من می‌اندیشی و رفتار می‌کنی با من و متحد منی و آنجا که خلاف من میاندیشی بر من و دشمن منی و البته این من محور همه‌ی عالم، معیار همه‌ی سنجش‌ها و در یک کلام قیله‌ی عالم است. وبدیهی است که این من‌ها که جملگی در زندانهای کوچک و انفرادی "همه با من" اسیراند

پیروزی دموکراسی در کنگره

اختلافات عمدتاً حول دموکراسی، دیکتاتوری پرولتاریا، درک از انترناسیونالیسم و مساله منافع ملی و محور اصلی تبلیغات و مبارزه‌ی ما در شرایط کنونی ایران بود. به این اعتبار مهمترین مصوبات کنگره‌ی سازمان فدائیی به اعتقاد من مصوبات زیر بودند:

۱- آزادی احزاب در سوسیالیسم

کنگره نظام تک‌حزبی را رد کرد و تاکید نمود که:

هدف ما تامین "وسیع‌ترین آزادیهای سیاسی (آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، احزاب و تشکلهای است)، این امر به معنای پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم است."

تصویب جملات پیشگفته ب مفهوم رد مرجعیت و قیومت حزب و دولت، یعنی رد آن اعتقادی است که در کشورهایی چون شوروی، اروپای شرقی و کشورهای مشابه فاجعه آفریده و جان‌نشین‌کردن مرجعیت مردم به جای آن است. به اعتقاد من تصویب جملات فوق یعنی آن که هدف ما انسان و رهائی و آزادی انسان است و هر عقیده و نظام و روشی وسیله‌ای است در خدمت انسان و برای نجات انسان و این خود انسانها هستند که صلاح و مصلحت و راه خویش را آزادانه برمی‌گزینند نه حزب و دولت در مقام قیم آنان.

بنظر من کلمات تصویب شده پیشگفته ب مفهوم دفاع از پلورالیسم سیاسی، تناوب در مساله‌ی قدرت سیاسی و رد رژیم‌های توتالیتر است.

وقتی کنگره تصریح می‌کند که رد این امر بمعنای پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم است، یعنی آن که کنگره با همه‌ی کشورهای حوزه‌ی سوسیالیسم واقعا موجود مرز می‌کشد و از سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی دفاع می‌کند. نظامی که در آن حزب کمونیست متعهد و ناگزیر است به نتیجه‌ی آرای مردم هر چه که باشد تن دهد و اگر مردم آن را نخواستند از اریگی قدرت فرود آید و حکومت را به‌برگزیده‌ی جدید مردم تحویل دهد، طبیعی است که مردم چنین حزب کمونیستی را هزار بار بر احزاب سنتی دیکتاتورمنش و انحصارطلب ترجیح دهند و به آن اعتقاد کنند و در عین حال بدیهی است که احتمال فاسد شدن چنین حزبی هزار بار کمتر از احزاب کمونیست منحصر بفرد و یگانه‌ی امروزی است. البته این نیز دیگر امروزه روشن است که از این پس فقط چیزی با این مشخصات می‌تواند امیدوار باشد که مبارزه و تلاش همدردی و حمایت مردم و روشنفکران جامعه را برانگیزد. جامعه‌ی ما که دیکتاتوری سلطنتی را رد کرده و خواستار سرنگونی دیکتاتوری اسلامی است، جامعه‌ی ما که خود قربانی حکومت‌های دیکتاتوری است از هرگونه دیکتاتوری دیگر نیز تحت هر عنوان و بهانه‌ای که باشد پیشاپیش بی‌زاری خود را بصورت منزوی کردن جریاناتی که معتقد به دموکراسی نیستند و در راه پذیرش "مرجعیت مردم" اما و اگر می‌گذارند نشان خواهد داد. و این خود تحولی بزرگ در امر بلوغ سیاسی جامعه‌ی ما و روشنفکران ما است.

بدین ترتیب کنگره‌ی سازمان به آزادی احزاب سیاسی در جامعه‌ی آرمانی چپ رای داد و آن را تابع منافع هیچ طبقه، هیچ گروه اجتماعی و هیچ نظام سیاسی از جمله سوسیالیسم قرار نداد. این امر ب مفهوم درک این واقعیت بود که آزادی در آنجا که به آزادی برای پرولتاریا و یا برای دوستان انقلاب و سوسیالیسم و غیره محدود می‌شود، عملاً چیزی مگر همان تجربه‌ی آزموده شده و شکست خورده‌ی سوسیالیسم واقعا موجود نیست. اعتقاد به آزادی فقط با پذیرش و فراتر از آن با دفاع پیگیر از آزادی برای مخالف رنگ جدی بخود می‌گیرد و بدون آن آزادی از مفهوم خود تهی می‌گردد و هر دیکتاتور و خودکام‌های می‌تواند خود را دموکرات و آزادیخواه نام بگذارد.

تحصیل اراده‌ی یک گروه نخبه بر جامعه علیرغم هوش و درایت مجرد نخبگان و حتی صحت احتمالی راهی که به توده‌ها دیکته می‌کنند، برای هر جامعه‌ای فاجعه‌بار است چرا که از این رهگذر سنگ‌بنای دیکتاتوری و خفقان گذاشته می‌شود و چرا که سرنوشت محتوم چنین نظامی قرار گرفتن در برابر خلاقیتهای علمی، تکنولوژیک، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و فرقی شدن جامعه و حکومت در بن‌بست خفقان، رکود، جهالت و فقر است. درحالی که از سپرده شدن سرنوشت مردم به دست مردم و از استقرار نظام مرجعیت مردم رشد همه‌جانبه‌ی جامعه، رشد فرهنگ دموکراتیک، توسعه علم، هنر، تکنولوژی، ارتقا سطح زندگی مردم و نهادی شدن همه جانبه‌ی دموکراسی حاصل می‌شود. همه‌ی تجارب قرن اخیر بویژه تجربه کشورهای سوسیالیستی دلیلی بر صحت این مدعا است وگرنه چرا باید همه‌ی این کشورها بلااستثنا از کشورهای سرمایه‌داری غرب چه در زمینه رشد نیروهای مولد و رشد با آوری کار، چه در زمینه‌های علمی، هنری و فرهنگی و چه در زمینه سطح زندگی مردم و چه در زمینه‌های دیگر شکست بخورند؟

کنگره یعنی پذیرش وحدت در تنوع فکر را سازش، غیراصولی و ناپایدار می‌داند و تبلیغ می‌کند که این وضع به نفع جنبش انقلابی (بخوان جنبش انشعابی) نیست و باید که در کنگره بعدی به این وضع پایان داد.

"این وضعیت که محصول سازش بخشی از گرایش چپ و گرایش راست می‌باشد قابل دوام نیست. تداوم آن نیز به نفع جنبش انقلابی نخواهد بود. این وحدت، وحدتی پایداره رزمنده، انقلابی و اصولی نمی‌تواند بشمار آید و بیشتر نشانه‌ی سازش موقت گرایشهای مختلف است. بخش بعدی کنگره باید به این وضعیت پایان دهد..." (مقاله رفیق حیدر در شماره ۱ در راه کنگره)

لا بد از همین رو نیز هست که نویسنده مقاله مرتباً کنگره را کنگره مشترک نامیده، یعنی که وحدت هنوز صورت نگرفته است و...

اما اگر قرار است "این وضعیت قابل دوام نباشد" قبل از هر چیز بخاطر آن است که هنوز دیدگاه ضددموکراتیک و انشعابگر در ما ریشه‌دار است. و هنوز کسانی هستند که با وجود سالها تجربه‌ی تلخ نمیتوانند این مساله‌ی ساده را درک کنند که بدون به رسمیت شناختن اختلافات عقیدتی و سیاسی در یک تشکل واحد هرگز نمی‌توان یک جریان بزرگ سیاسی و درخور اعتماد مردم ایران ساخت و اگر هم در اثر قضا و قدر چنین حزبی در یک لحظه از آسان به زمین بیفتد، روند تجزیه و اضمحلال و تکه تکه شدن آن حتی است و در عین حال روند دوری آن از مردم و تبدیل شدن به یک جریان جدا از مردم و حتی در برابر مردم حتی است.

اما من از کسانی که هنوز راه برخورد با اختلاف را انشعاب می‌دانند می‌پرسم که آیا دهسال ادامه‌ی این روشها و حاصل انشعابات مکرر برای تردید کردن در تبلیغ انشعابهای جدید کافی نیست؟

همین‌جا به اعضای سازمان هشدار می‌دهم که برای حفظ وحدت سازمان و در تلاش برای وحدت‌های بزرگتر، باید علیه دید انشعابگر که می‌خواهد تفرقه چپ را جاودانه کند قاطعانه بسیج شوند و آن را به هر شکل و شایلی که درم‌آید بشناسند و مورد انتقاد قرار دهند.

اگر مهمترین علت تفرقه و انشعابات مکرر در چپ ایران، ناسازگاری تفکری است که از تشکیلات زندان می‌سازد با طبیعت متفکر انسانی، باید با این فرهنگ تعیین تکلیف کرد و از فردیت و هویت مستقل عضو در برابر تشکیلات دفاع کرده، به سیستم تبعیت فرد از تشکیلات خاتمه داد، از همه‌ی اعضا و فعالان تشکیلات خواست که شجاعانه به هر چه می‌خواهند تردید کنند، ببندیشند، نوآوری کنند و نظرات خود را ابراز کنند و قدم در راه بنای تشکلی نو بگذارند، تشکلی که وحدت در تنوع را نه تنها بپذیرد بلکه چنین تنوعی را سرچشمه غنا و تکامل بداند. و بدیهی است که تنها چنین تشکلی می‌تواند فراگیرنده و وحدت‌بخش جنبش چپ صدپاره کنونی باشد. و از ادامه‌ی انشعاب و تفرقه جلوگیری کند.

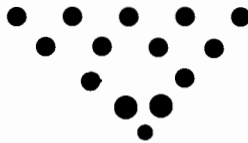
گام نخست در این راه برای همه‌ی جریانات موجود چپ انتشار علنی نظرات مختلف افراد تشکیلات در سطح جنبش، برگزاری کنگره‌ها و به‌تصویب رساندن مکانیسم‌ها و ضوابط دموکراتیک است. ما این گام را برداشته‌ایم و در نشست بعدی کنگره برای تعمیق و گسترش دموکراسی باید گامهای دیگری برداریم. موفقیت دموکراسی و روشهای ناشی از آن در جنبش چپ اساساً مهمترین دلیل وجود تفرقه و انشعاب را از میان می‌برد. من اگر می‌توانم در این جا خلاصانه ببیندیشم و ابراز کنم و حتی امیدوار باشم که دیگران را نیز ممکن است به برکت روشهای دموکراتیک به نظرات خود جلب کنم و مردم نیز از مواضع و نظرات و هویت هر کس می‌توانند مطلع باشند، دیگر لزومی به فرار و جدائی و انشعاب از یکدیگر نیست، جز این که عادت به تفرقه و باندبازی بحکم قانون پاولوف (نیروی عادت) در ما عمیقاً ریشه دوانده باشد. ما با اختلافات فکری و سیاسی مهمی به کنگره رفتیم. اختلافات در اغلب موارد حل نشدند، نظرات در موارد زیادی به یکدیگر نزدیک نشدند، با این وجود چاره‌ی کار را در انشعاب ندیدیم و عملاً پذیرفتیم که با وجود همه‌ی تفاوتها می‌توانیم و باید در درون یک سازمان واحد که فضای دموکراتیک بر آن فلبه دارد باقی بمانیم و علیه دشمن مشترک و در راه اهداف مشترک در کنار هم مبارزه کنیم. از همین رو بود که در پایان اجلاس، نمایندگان با این احساس و امید کنگره را ترک می‌کردند که چشم‌انداز نوینی برای وحدت چپ ایران گشوده شده است و آن توسل به دموکراسی و جان‌نشین کردن فرهنگ وحدت در کثرت و تنوع بجای فرهنگ مذهبی "وحدت گله" و اختلاف ساوای انشعاب است.

بوجود آمده نظر روشنی ارائه نکرد. آنچه در این زمینه در سند مبنای وحدت آمده چیزی جز تکرار همان فرمول های قدیمی نیست. از این گذشته کنگره ی سازمان بدلیل حجم مسائل در دستور، کمبود وقت و تدارک ناکافی، فرصت نیافت به ساله جبهه، ائتلاف و رابطه ی سازمان با سایر نیروهای اپوزیسیون بپردازد. همچنین کنگره به دلائل پیشگفته نتوانست بجز در مورد کردستان مصوبات روشنی را در زمینه گسترش و تقویت مبارزه ی سازمان در داخل ایران به تصویب برساند.

کنگره با تصویب ساله آزادی احزاب در سوسیالیسم و تاکید بر این واقعیت که آزادیهای سیاسی مساله ی محوری مردم ایران و مهمترین شعار مبارزاتی ما در شرایط کنونی است، منطقاً و در صورت ادامه ی مباحث باید به این نتیجه گیری می رسید که اولاً نیروهای سازمان در داخل موظف اند فعالیت های مبارزاتی خود و سازماندهی مبارزه ی انقلابی خود را بر محور فوق منطبق سازند و ثانیاً آن که سازمان فدائی باید کوشش در راه شکل گیری وسیع ترین ائتلاف ها میان همه ی مدافعان آزادی و حقوق بشر در ایران را علیه دیکتاتوری مذهبی حاکم و برای استقرار آزادی و دموکراسی در میهن از وظایف اصلی و مبرم خود قرار دهد. اینها مسائلی هستند که کنگره بعدی باید درباره ی آنها تصمیم گرفته و سیاست های روشنی را در قبال هر یک اتخاذ نماید تا سازمان بتواند در هر مورد بر اساس نظرات اکثریت فعالیت های مبارزاتی خود را تنظیم نماید.

در پایان ما یلم یادآوری کنم که چه ایران تنها در صورتی می تواند به روند اضحلال، تجزیه، تفرقه و انزوای خود پایان دهد که برای همیشه خود را از درجاردن در چارچوبه های تنگ فرقه های عقیدتی رها سازد و به یک جنبش سیاسی جدی تبدیل گردد. این مساله مستلزم آن است که اختلافات ایدئولوژیک و عقیدتی را بهانه ای برای ادامه ی تفرقه قرار ندهد و خود را برای متحد شدن در یک حزب سیاسی بزرگ چه که وحدت در تنوع را می پذیرد آماده کند. چنین حزبی باید به جای آن که فرمول های خشک تئوریک و ایدئولوژیک را مبنای وحدت خود قرار دهد اهداف عامی چون سوسیالیسم دمکراتیک، استقرار دموکراسی، ریشه کن ساختن استبداد و سرنگونی حکومت مذهبی و پیشرفت سریع اقتصادی، تکنولوژیک و علمی و فرهنگی ایران و ارتقا سطح زندگی مردم را هدف خویش قرار دهد و همه ی معتقدان به این اهداف را صرف نظر از اعتقادات ایدئولوژیک و عقیدتی شان با هم متحد سازد.

چه ایران تنها در صورتی میتواند به یک نیروی بزرگ سیاسی و جدی و دارای استعداد جلب مردم و روشنفکران و متفکران ایرانی تبدیل گردد که همراه با ادامه ی مبارزه علیه رژیم اسلامی از یکسو برای شکل گیری چنین حزب سیاسی بزرگی خود را آماده کند و در این راه گامهای عملی بردارد و از سوی دیگر از هم اکنون مدافع وسیع ترین ائتلاف های ممکن میان همه ی طرفداران آزادی و حقوق بشر در ایران گردد. در غیر این صورت روند اضحلال چه شتاب می گیرد و این جنبش را بیش از پیش بسوی دسته ها، محافل و فرقه های چه ایدئولوژیک که در خود و برای خود شعار می دهند و رابطه ای با مسائل زنده ی روز و تحولات سیاسی ایران ندارند، سوق می دهد.



بنابراین تصویب "وسیع ترین آزادیهای سیاسی، آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، احزاب و تفکرها" و پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم، در کنگره یک جریان چه ایران در سرگیری از تجارب تاریخ معاصر ایران و جهان، گامی بسیار مهم به جلو و نقطه ی عطفی در تاریخ جنبش چه ما محسوب می گردد.

بازتاب این نظر در زندگی حزبی و سازمانی بصورت دفاع از آزادی هر چه بیشتر در حزب و در سازماندهی آن و قبول فردیت و شخصیت و هویت اجتماعی اعضا، بصورت بازنگری در اساسنامه و تصویب موارد متعددی در راستای گسترش دموکراسی سازمانی یکی از جنبه های مهم کار کنگره ی سازمان فدائی بود.

۲- حذف فرمول "تبعیت منافع ملی از منافع بین المللی"

یکی از مهمترین مسائل دیرینه ی مورد اختلاف در درون جنبش چه ایران اختلاف بر سر درک از انترناسیونالیسم و همبستگی جهانی بوده و هست. دیدگاه سنتی در این عرصه به عامل ملی کم بها می دهد، در عمل میهن پرستی را تحقیر می کند و یا حتی آن را در تضاد با انترناسیونالیسم تلقی می کند و نتیجتاً منافع ملی و اعتقادات و تمایلات میهن پرستانه ی مردم را نه به سلاهی در خدمت مبارزه برای آزادی و استقلال بلکه به سلاهی در خدمت مخالفان سیاسی خویش و علیه جنبش چه تبدیل می کند. این دیدگاه نظریه ی "تبعیت منافع ملی از منافع بین المللی" پرولتاریا را جزو شالوده های اساسی جنبش کمونیستی ارزیابی می کند.

این تفکر که در سیاست موجب بدترین نوع دنباله روی احزاب سنتی از جمله حزب توده از اتحاد شوروی و سیاست خارجی آن شده است، از مهمترین دلائل انزوای جنبش کمونیستی و مانع اعتماد مردم به این نیرو است.

برغم تجارب تلخ تاریخی و تجربه ی مشخص حزب توده در این زمینه، هنوز اعتقاد به تئوری تبعیت منافع ملی از منافع بین المللی و تحقیر میهن پرستی، یعنی یکی از مختصات "توده ایسم" حتی بصورت دو آتش تر از موضع حزب توده، در جنبش کمونیستی ایران و در جریاناتی که مرتباً علیه حزب توده حرف می زنند و خود را چه انقلابی می نامند، ریشه دار است.

حذف این فرمول بندی توسط کنگره ی سازمان فدائی گام بلندی در غلبه درک مستقل و خلاق از مساله ی انترناسیونالیسم و اثبات این واقعیت است که جنبش ما هم میهن پرست است و هم انترناسیونالیست و میان این دو تضادی نیست.

در واقع سیستم تبعیت، یعنی نظامی که فردیت و هویت مستقل عضو را تابع حزب می کند هویت فرد را تابع جامعه و نظام می کند، به نوبه ی خود هویت ملی را نیز تابع هویت بین المللی می کند و بدینسان با خلاقیت، شوکوفائی و استقلال ملتها در تضاد قرار می گیرد.

با حذف عبارت کوچک "تبعیت منافع ملی از منافع بین المللی" کنگره ی سازمان فدائی گام بزرگی در جهت اتخاذ سیاست های مستقل و میهن پرستانه و گسترش پیوند جنبش کمونیستی با مردم ایران به جلو برداشت. در این جا یادآوری این واقعیت ضروری است که جریان فدائی در گذشته همواره به لحاظ سیاسی و در پراتیک مستقلانه عمل کرده و از ساله میهن پرستی دفاع نموده است و از این لحاظ پیوسته در فکر و عمل با "توده ایسم" مرز بندی اساسی داشته است. اما این واقعیت به هیچ وجه از اهمیت حذف فرمول بندی "تبعیت منافع ملی از منافع بین المللی" نمی کاهد.

۳- آزادیهای سیاسی خواست محوری مردم ایران

کنگره بر این اعتقاد صحه گذاشت که:

"خواست دموکراسی و آزادی های سیاسی به محوری ترین خواست ... مردم ایران تبدیل شده است." تصویب این مساله نیز حائز اهمیت بسیار بوده، چرا که در این مورد نیز مثل سایر موارد پیشین اختلاف نظر وجود داشت و باید معلوم می شد که سازمان فدائی کدام یک از خواسته های کنونی مردم ایران را محوری می داند تا تکلیف تبلیغات سیاسی خود و تکلیف خط مشی خود را در شرایط کنونی معلوم کند.

تصویب عبارت فوق ب مفهوم آن است که مبارزه در راه سایر خواسته های مردم ایران از کانال مبارزه علیه دیکتاتوری مذهبی حکومت اسلامی می گذرد و باید همه ی نیروهای طرفدار آزادیهای سیاسی علیه حکومت اسلامی متحد گردند و سازمان فدائی نیروهای اصلی خود را در این راه سازماندهی کند.

متأسفانه، کنگره نتوانست دیکتاتوری پرولتاریا را از سند مربوط به مبنای وحدت حذف کند. علاوه بر این کنگره در باره موقعیت نوینی که در جهان

۳- انقلاب سوسیالیستی با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و مبادله بجای مالکیت خصوصی و استقرار سازماندهی برنامه ریزی شده تولید بگونه ای که رفاه کامل و رشد آزاد همه افراد جامعه را تضمین کند، به استتار انسان از انسان پایان میدهد و در فاز کمونیسم به تقسیم جامعه به طبقات و به نابرابری های اجتماعی و سیاسی ناشی از آن خاتمه داده و از این طریق بشریت را آزاد می سازد.

۴- شرط ضرور تحقق انقلاب سوسیالیستی، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و استقرار دولت پرولتری است. مضمون این دولت در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و ساختمان جامعه نوین، دیکتاتوری پرولتاریاست، که با انواع اشکال ممکن با مقاومت استشارگران مقابله می کند.

۵- دولت پرولتری باید تجلی واقعی اعمال اراده آزاد کارگران و تمامی توده های زحمتکش بوده و وسیع ترین آزادیهای سیاسی (آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، احزاب، تشکلهای توده ای و...) و شرکت مستقیم، فعال، متشکل و گسترش یابنده توده ها در اداره کلیه امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و... را تأمین و تضمین نماید. هرگونه محدود ساختن آزادیهای سیاسی که بمنظور دفاع از انقلاب و سوسیالیسم و خنثی ساختن اقدامات استشارگران درباری، گرفتن و احیای امتیازات شان صورت بگیرد، خصلت موقت داشته و کمونیستها باید تلاش نمایند این محدودیتها کاهش یافته و ملغی شود.

دولت سوسیالیستی باید پیش از هر چیز بر اراده طبقه کارگر و توده ها که از طریق رای آنها در انتخابات آزاد بیان می گردد، متکی باشد.

۶- سوسیالیسم برای توده ها و کار توده هاست، تجربه هفتاد ساله ساختمان سوسیالیسم کاملا آشکار کرده است که سوسیالیسم و دموکراسی جدائی ناپذیرند، بدون تأمین دموکراسی و شرکت سازمان یافته و فعال کارگران و زحمتکشان در بنای سوسیالیسم و در رهبری و اداره امور دولت و جامعه، بدون سازماندهی کنترل و بازرسی واقعی و مستقیم توده های بر پیشرفت امور و مبارزه مستمر با رشد بوروکراتیسم، افزایش منظم و مداوم سطح فرهنگی و توانائی اداره امور تولید و توزیع توسط عموم کارگران و زحمتکشان، تحکیم خود مدیریت کارگری و گسترش تشکلهای طبقاتی توده های نظیر اتحادیه ها و زوال تدریجی دولت پرولتری، حاکمیت طبقه کارگر ناگزیر خصلت بوروکراتیک بخود گرفته و نتیجتا پیشرفت و تعالی جامعه نه تنها با اخلال که حتی با بن بست و بحران روبرو می گردد. تنها با گسترش روز افزون دموکراسی سوسیالیستی، میدان دادن به ابتکار خلاقانه توده ها و آزادیهای کامل سیاسی می توان برتری نظام سوسیالیستی را در کلیه جوانب زندگی اجتماعی بر پیشرفته ترین سیستم های سرمایه داری به منصفه ظهور رساند.

بازنگری از این موضع به تجربیات ساختمان سوسیالیسم و بررسی و نقد جدی دیدگاهها و روشهایی که در چند دهه گذشته بر جنبش جهانی کمونیستی غلبه داشته است، از اهمیت اصولی برخوردار است.

دوران تاریخی و وضعیت بین المللی:

۷- مضمون اصلی دوران تاریخی کنونی که با انقلاب اکتبر آغاز گردید، گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. این دوران، دوران مبارزه بین دو نظام اجتماعی متخاصم سوسیالیستی و سرمایه داری، دوران انقلابات سوسیالیستی و رهاشی بخش، فروپاشی سرمایه داری و پیروزی سوسیالیسم است. طبقه کارگر بین المللی در محور و راس دوران کنونی قرار دارد و تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه داری تضاد اصلی این دوران تاریخی است.

پیروزی انقلابات توده های در بخشی از کشورهای اروپا و آسیا و آمریکای لاتین و تکامل آنها در مسیر سوسیالیسم منجر به شکل گیری مجموعه دول سوسیالیستی گردید. اردوگاه سوسیالیسم، جنبش طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری و جنبش رهاشی بخش خلقهای تحت ستیم امپریالیسم، سه روند اصلی انقلاب جهانی را تشکیل می دهند.

۸- علیرغم دستاوردهای سوسیالیسم، رشد بوروکراتیسم بدرجات متفاوت در کشورهای سوسیالیستی، موانع جدی بر سر راه ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم ایجاد کرده و به ترمزی در برابر رشد و تکامل سریع اجتماعی و شکوفائی اقتصادی این جوامع تبدیل شده است. عقب ماندگی نیروهای مولده، محرومیت خلق از مالکیت خلقی، رشد بیگانگی کارگران و زحمتکشان با تولید، خدشه دار شدن وحدت طبقه کارگر و اتحاد کارگران با دهقانان از عوارض منفی رشد بوروکراتیسم می باشند.

دولتی کردن تمامی عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، تحریف نقش حزب کمونیست و جایگزین شدن حزب بجای دولت که منجر به

تسلط ارگانهای قهر بر توده ها گردید، از عوامل بوروکراتیزه شدن نظام سوسیالیستی می باشد. تعمیم الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی در دیگر کشورها عامل گسترش انحراف در کل اردوگاه سوسیالیسم می باشد. تعمیم الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی بدیگر کشورها عامل گسترش انحراف در کل اردوگاه سوسیالیسم می باشد.

بروز این انحرافات، کشورهای سوسیالیستی را با بحران جدی اقتصادی و سیاسی مواجه ساخته، آنها را در موضع تدافعی قرار داده و دگرگونی و بازسازی با خصلت انقلابی را ضروری ساخته است.

روند پرسترویکا و سرنوشت آن در اتحاد شوروی بعنوان نخستین و مهمترین کشور سوسیالیستی برای آینده سوسیالیسم و تمامی پرولتاریای جهان اهمیت بزرگی کسب کرده است. ما از این روند که به ابتکار حزب کمونیست شوروی آغاز گشته و بر پایه پرنسیپهای سوسیالیسم علمی و اصول مارکسیسم - لنینیسم، که با گرایش سوسیال دموکراسی و بازگشت به سرمایه داری از یکسو و با گرایش محافظه کارانه و دگماتیسم از سوی دیگر در اساسی ترین خطوط اش مبارزه می کند حمایت می کنیم.

۹- روند تجمع و تمرکز سرمایه از اوائل قرن بیستم، با نفی رقابت آزاد به پیدایش انحصارات نیرومند امپریالیستی که نقش تعیین کننده در حیات اقتصاد سرمایه داری جهانی ایفا می کنند، منجر گردید. طی این روند سرمایه بانکی، با سرمایه کاملا متمرکز صنعتی ادغام شد و صدور سرمایه افزایش یافت و با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، تضاد بین خصلت اجتماعی کار با مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بیش از پیش تشدید شد.

جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، نقطه آغاز بحران عمومی سرمایه داری است. در جریان جنگ اول جهانی روند تبدیل سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی شتاب گرفت و پس از جنگ جهانی دوم سرمایه داری انحصاری در اغلب کشورهای سرمایه داری مسلط گشت.

۱۰- تشدید تضاد بین کشورهای امپریالیستی از مشخصه های دوران کنونی است. این تضاد در دهه های اخیر، عمدتا بصورت تضاد میان سه قطب امپریالیستی آمریکا، کشورهای بازار مشترک اروپا و ژاپن تبلور یافته است. جنگ مالی - تجاری این سه قطب امپریالیستی بر سر تقسیم و تجدید تقسیم بازار جهانی و مناطق تحت سلطه بطور چشمگیری در حال گسترش است.

۱۱- پیشرفت های علمی و تکنولوژیک سالهای اخیر و روند تجمع و تمرکز سرمایه، موجب ادغام بازم بیشتر انحصارات و الیگارش های مالی و پیدائی شرکت های فراملیتی عظیم گشته است که منافع شان با شکل ملی دولتهای امپریالیستی در تضاد قرار دارد.

شعار "وحدت اروپا" در سال ۱۹۹۳ حاصل تناقض فوق و بیانگر تلاش کشورهای اروپایی غربی برای مقابله با سیاست هژمونی طلبی امپریالیسم آمریکا و سد کردن پیشروهای سریع امپریالیسم ژاپن در بازارهای جهانی است.

۱۲- بگاری انقلاب علمی - فنی و پیشرفت تکنولوژیک که بیانگر افزایش بارآوری کار و رشد ثروت اجتماعی است در جامعه سرمایه داری - که کسب سود محرک اصلی آنست - میلیونها کارگر و زحمتکش را بسوی خیل بیگاران پرتاب کرده، درجه استتار را شدت بخشیده، موجب افزایش نابرابری اجتماعی و تعمیق شکاف بین کارگران و زحمتکشان و سرمایه داران گشته است.

۱۳- بگاری انقلاب علمی - فنی و انتقال بار مهمی از بحران بر کشورهای تحت سلطه قدرت مانور امپریالیستها و امکاناتشان را برای کنترل و مهار کردن بحران در کشورهای پیشرفته سرمایه داری افزایش داده، اما قادر نیست جلوی بروز این بحرانها را سد نماید که گسترش تورم و بیگاری و بحران های ادواری نشانه ی بارز آنست.

۱۴- استتار و چپاول کشورهای "جهان سوم" جز تفکیک ناپذیر سیاست امپریالیسم است. با فروپاشی نظام کهن استعماری، سیاست نواستعماری از جانب امپریالیستها در پیش گرفته شد. گسترش جنبش های رهاشی بخش، رشد غول آسای انحصارات امپریالیستی، نیاز به گسترش و تعمیق بازار، پیشرفت تکنولوژی و ضرورت تقسیم کار جدید جهانی بصورت تولید مواد خام و بخشی از پروسه تولید در گنتی و کالاهای پیچیده با تکنولوژی پیشرفته در متروپول، نیاز به جریان افتادن سرمایه های متراکم شده در جهت استتار نیروی کار ارزان در کشورهای تحت ستیم و رشد بورژوازی وابسته در این کشورها، در پیش گرفته شدن سیاست نواستعماری را اجتناب ناپذیر ساخته بود. هدف اصلی سیاست نواستعماری تأمین منافع آژندانه و غارتگرانه انحصارات امپریالیستی، تشدید استتار و غارت خلقهای تحت سلطه و دربند نگهداشتن آنان در اشکال پوشیده تر نبود.

اصال سیاست نواستعماری، کشورهای تحت سلطه را به عقب ماندگی محکوم کرده و به کانون بحرانهای حاد و مزمن اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تبدیل کرده و شکاف بین این کشورها و کشورهای پیشرفته سرمایه داری را

۲۰- تولید کالاهای بتدریج در ایران رشد کرد و با رفرمهای دهی چهل شیوه تولید سرمایه‌داری به مناسبات مسلط تبدیل گردید.

۲۱- رشد و مسلط شدن مناسبات سرمایه‌داری در وابستگی به امپریالیسم و جایگزینی استثمار سرمایه‌داری بصورت شیوهی اصلی استثمار کارگران و توده‌های زحمتکش بجای استثمار فئودالی، توأم با تشدید اختناق و دیکتاتوری خشن، تحکیم و گسترش دستگاه بوروکراتیک و ارتجاعی اداری و نظامی، بجاماندن مناسبات پیش از سرمایه‌داری و تحکیم سلطه امپریالیسم بود. ایران که تا پیش از رفرمهای دهه‌چهل در تقسیم‌کار جهانی امپریالیستی بمثابة تولیدکننده تک‌محصولی نفت قرار داشت، پس از رفرمها به نحوی همه‌جانبه در بازار جهانی سرمایه‌داری ادغام گشت.

۲۲- با گسترش مناسبات تولید کالائی در سراسر کشور، مناسبات فئودالی در روستاها برافتاد و بقایای آن دیگر نقش تعیین‌کننده‌ای در روستاهای ایران ایفا نمی‌کند. رشد سریع بورژوازی در عرصه‌های تجاری، صنعتی مالی، کشاورزی اداری و ادغام آنها منجر به حاکمیت انحصاری لیگاری مالی وابسته گردید.

۲۳- بحرانهای ادواری و ذاتی سرمایه‌داری در ایران بدلیل وابستگی اقتصادی به امپریالیسم، خصلت ازهم‌گسیخته و ناهمگون ساخت اقتصادی، به نحو بی‌سابقه‌ای تشدید شده و خصلت مزمن بخود می‌گیرد. بحران حاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در سالهای ۵۶ و ۵۷ که در دوره کوتاهی پس از رفرمها و رشد شتابان سرمایه‌داری در دهه‌ی چهل و اوائل سالهای ۵۰ فرا رسید به انقلاب توده‌ای بهمن منجر شد.

۲۴- با انقلاب بهمن که نتیجه ناگزیر توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران بود، رژیم سلطنتی سرنگون گردید و بورژوازی بزرگ از قدرت سیاسی بزیر کشیده شد، اما حاکمیت برآمده از انقلاب بنا بر ماهیت ضدانقلابی‌اش از همان نخستین روزهای پس از قیام بهمن، در جهت نابودی دستاوردهای انقلاب، سرکوب جنبش انقلابی، بازسازی مناسبات سرمایه‌داری و حفظ وابستگی اقتصادی به امپریالیسم اقدام کرد و بزرگترین انقلاب تاریخ معاصر ایران با شکست مواجه شد.

۲۵- وابستگی اقتصادی به امپریالیسم بیانگر رابطه‌ای نابرابر و اسارت‌بار است و از این طریق بخش عظیمی از ارزش اضافی تولید شده در ایران به جیب انحصارات امپریالیستی سرازیر می‌شود.

اقتصاد تکیه‌ای‌ای متکی به صدور نفت‌خام، نخستین حلقه‌ی وابستگی ایران به امپریالیسم است. صادرات نفتی بخش اعظم صادرات ایران را تشکیل می‌دهد.

وابستگی صنعتی عامل مهم وابستگی به امپریالیسم است. در جریان رشد سرمایه‌داری، صنایعی گسترش یافت که مونتاژ آخرین مراحل پروسه تولید کالاهای مصرفی و پاره‌های کالاهای سرمایه‌داری را برعهده دارند و یا قسمتی از مراحل اولیه پروسه تولید کالاهای صادراتی را انجام می‌دهند. این صنایع از طریق ماشین‌آلات، تکنولوژی و خدمات و درصد مهمی از مواد و کالاهای موردنیاز یا قابل مونتاژ به انحصارات امپریالیستی وابستگی دارند. پیش از انقلاب بهمن این صنایع از طریق سرمایه، وام و اعتبارات و حق‌الامتیاز نیز به سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی وابسته بودند که این جنبه اکنون تضعیف شده است.

سرمایه‌گذاری‌های خارجی در زمینه‌های مختلف در مشارکت با بخش دولتی یا خصوصی از جمله عوامل وابستگی ایران بود که پس از انقلاب بهمن بشدت محدود شده است.

تجارت خارجی ایران که ساخت آن، اساسا نواستعماری است، بعنوان حلقه تحکیم و گسترش پیوندهای وابستگی عمل می‌کند. وابستگی در این زمینه بطور قابل‌ملاحظه‌ای گسترش یافته است. بورژوازی تجاری در سالهای پس از انقلاب بسرعت رشد نموده و سرمایه‌هنگفتی در این بخش متمرکز شده است.

۲۶- تحت مناسبات سرمایه‌داری در ایران، استثمار سرمایه‌داری بشکل اصلی تصاحب محصول کار کارگران و زحمتکشان بوده و طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار دو قطب اصلی و متضاد جامعه را تشکیل می‌دهند.

کارگران با کمیت عظیم خود تولیدکننده اصلی فرآورده‌های مادی هستند. کارگران ایران بجز دستهای توانا و خلاق خود وسیله دیگری برای تولید ندارند و برای بدست آوردن حداقل معیشت مجبور به فروش دائمی نیروی کار خود هستند و نیروی کار آنها توسط سرمایه‌داران مورد استثمار وحشیانه قرار می‌گیرد. گسترش مناسبات کالائی در روستاها تجزیه دهقانان به پروولتاریای روستا، دهقانان فقیر (نیمه پروولتاریا)، دهقانان میانه‌حال (خرده بورژوازی) و دهقانان مرفه (بورژوازی روستا) را شدت می‌بخشد.

مهاجرت وسیع روستائیان به شهر و محدودیت بازارکار، برای جذب آنان موجب شکل‌گیری جمعیت پر شمار حاشیه‌نشینان گشته است که اردوی ذخیره کار را تشکیل می‌دهند که عمدتا از طریق دستفروشی، کارهای موقت و غیره... امرار معاش می‌کنند.

جنگ هشت‌ساله و بحران اقتصادی حاد سالهای پس از انقلاب بخشی از پروولتاریای صنعتی ایران را به بی‌کاری و روی‌آوری به مشاغل غیر مولد سوق

عمیق‌تر ساخته است. فقر و آوارگی و گرسنگی توده‌های میلیونی در کشورهای تحت‌سلطه، حاصل سیاستهای نواستعماری امپریالیسم می‌باشد. تداوم رشد سیستم امپریالیستی تا حدود زیادی باین سیاستهای غارتگرانه و تحمیلی بستگی داشته و بدون آن امپریالیسم در کنترل تلاطمات و بحرانهای داخلی با مشکلات عظیمی روبرو خواهد گردید.

۱۵- تجاوزات نظامی و مداخلات مستقیم و غیرمستقیم در امور داخلی از ارکان سیاست امپریالیسم در عرصه بین‌المللی است. تهدید نظامی، شانتاژ، تسلیح و تجهیز گروههای مزدور و ضدانقلابی از عناصر اصلی سیاست امپریالیسم در برخورد به انقلاب خلقهای تحت ستم است. هدف سیاستهای تجاوزگرانه امپریالیسم در "جهان سوم" حفظ بندهای وابستگی، خفه کردن انقلابات رهائی‌بخش و سرکوب مبارزه‌ی خلقهایی است که میخواهند آزادانه سرنوشت خویش را بدست گرفته و راه تکامل اجتماعی خویش را انتخاب کنند. امپریالیسم امریکا نقش سرکردگی امپریالیسم جهانی را ایفا می‌کند. ایجاد پایگاههای نظامی، استقرار سلاحهای هسته‌ای در کشورهای مختلف، تشکیل نیروهای واکنش سریع، تشدید میلیتاریسم و دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی حتی در عرصه فضای کیهانی، سیاست ارتجاعی، تجاوزگرانه و میلیتاریستی امپریالیسم را بی‌پرده نشان میدهد.

۱۶- امپریالیستها به هر حربه‌ای برای سد نمودن راه پیشرفت انقلاب جهانی متوسل میشوند، لیکن قادر نخواهند بود جامعه بشری را از پیشرفت و تکامل بازدارند. سرمایه‌داری گرچه هنوز از موقعیت نیرومند و برتر برخوردار است، اما محکوم به شکست و نابودی است و پیروزی سوسیالیسم در پهنه جهانی اجتناب‌ناپذیر است.

۱۷- انسان امروز، در نتیجه انقلاب علمی- فنی و بکارگیری آن در تولید، از قدرت و امکانات بی‌سابقه‌ای برای حل مسائل اجتماعی برخوردار گشته است. لکن پیشرفتهای علمی در عین حال به تولید سلاحهای منجر شده است که در یک لحظه قادر به نابودی و محو تمام بشریت است. از اینرو مبارزه برای حفظ صلح جهانی، برای ادامه حیات جامعه بشری اهمیت مبرم و حیاتی دارد.

سابقه‌ی تسلیحاتی و میلیتاریسم از الزامات سیاستهای توسعه‌طلبانه و تجاوزگرانه امپریالیسم است، اما برتری نیروهای طرفدار صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز بر نیروهای جنگ‌طلب در عرصه بین‌المللی، امکان واقعی جلوگیری از جنگ جهانی و محدود ساختن دامنه بروز گرایش جنگ‌افروزانه امپریالیسم را بوجود آورده است.

۱۸- تکامل مبادله بین‌المللی و تولید برای بازار جهانی با بوجود آوردن پیوندهای نزدیک میان ملل جهان به جنبش‌های رهائی‌بخش پروولتاریا خصلت بین‌المللی بخشید. گسترش روزافزون مناسبات بین ملتها مدام بر اهمیت خصلت بین‌المللی جنبش طبقه کارگر می‌افزاید.

مبارزه طبقه کارگر مبارزه‌ای جهانی است. شرایط اقتصادی طبقه کارگر نه ملی که بین‌المللی است استثمار سرمایه‌داری امریست جهانی و مرز ملی نمی‌شناسد. شرایط رهائی طبقه کارگر امریست بین‌المللی و اتحادگرانه‌ی طبقه کارگر در مقیاس جهانی شرط رهائی طبقه کارگر است.

انترناسیونالیسم پروولتری به مفهوم همبستگی جهانی کارگران، بر شالوده عینی اشتراک در موقعیت، اهداف و منافع و مبارزه مشترک طبقه کارگر علیه دشمن مشترک بورژوازی جهانی استوار است. انترناسیونالیسم به مفهوم اینستکه کمونیستها در مبارزات طبقه کارگر ملت خود، مصالح مشترک کل طبقه کارگر را مدنظر قرار میدهند.

طبقه کارگر با پیشرفت انقلاب در کشور خویش و پشتیبانی از خط مشی و مبارزه انقلابی در دیگر کشورها، وظیفه انترناسیونالیستی خود را انجام میدهد. پیشرفت انقلاب در کشور خویش مهمترین بخش وظیفه انترناسیونالیستی طبقه کارگر است.

جنبش کمونیستی ایران می‌بایست مناسبات انترناسیونالیستی خود را با دیگر احزاب و جنبشها، بر پایه اصول استقلال، برابری کامل حقوق و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر قرار دهد. احزاب و سازمانهای کمونیستی هر کشور خط مشی مبارزاتی خود را بر پایه شرایط داخلی خود راسا تدوین کرده پیش می‌برند. علیرغم تاکید بر اصول استقلال، برابری کامل و عدم مداخله در روابط انترناسیونالیستی، این اصول در روابط احزاب کمونیست نقض شده است. انترناسیونالیسم پروولتری با چنین روابطی ناسازگار است.

"ساخت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران"

۱۹- پیش از آنکه سرمایه‌داری مرحله امپریالیسم گام نهد، ایران در مناسبات استعماری قرار گرفت. با ورود سرمایه‌داری مرحله امپریالیسم، نفوذ و سلطه انحصارات امپریالیستی گسترش یافت و در نتیجه آن استثمار کارگران، دهقانان و سایر توده‌های زحمتکش و غارت ثروتهای ملی ایران تشدید شد.

رشد سرمایه داری از یکسو موجبات خانه خرابی و ورشکستگی خرده بورژوازی سستی را فراهم آورده و از سوی دیگر خرده بورژوازی جدید را گسترش داد.

۲۷- ایران کشوری است کثیرالمله و خلفای فارس، کرده، ترک، عرب، ترکمن و بلوچ ملیتهای اصلی ساکن ایران می باشند. خلفای ایران تحت ستم ملی و شوونیسم فارس قرار دارند.

۲۸- رژیم مذهبی جمهوری اسلامی، که دین و دولت کاملاً در آن تلفیق گشته و مذهب شیعه و روحانیت از امتیاز ویژه‌ای برخوردار می باشد، یکی از خشن ترین دیکتاتورهای زمان ماست، که متکی بر قهر ضدانقلابی عربیان، سرکوب وحشیانه و تروریسم آشکار است.

رژیم جمهوری اسلامی، ابتدائاًترین حقوق انسانی، آزادیهای فردی و اجتماعی را لگدمال می کند. داشتن عقیده‌ای مغایر با افکار ارتجاعی حاکم جرم محسوب می شود. حتی زندگی خصوصی افراد جامعه نیز از تعرض مصون نیست. زنان آشکارا تحقیر می شوند و شهروند درجه دوم محسوب شده شدید تحت ستم مضاعف قرار دارند.

آزادی بیان، عقیده، نشراندیشه، آزادی تشکیل احزاب سیاسی، تشکلهای طبقاتی و صنفی، اجتناع، تظاهرات و اعتصاب، محو و نابود گشته است. مبارزات خلفای تحت ستم ایران برای کسب حقوق ملی - دمکراتیک خویش بطور وحشیانه سرکوب می شود. پان اسلامیسم ارتجاعی و صدور ضدانقلاب توسط مترجمین حاکم در خدمت امپریالیسم و ارتجاع منطقه قرار دارد، تشنج در منطقه را دامن میزند و زمینه ساز جنگهای ارتجاعی است.

رژیم جمهوری اسلامی با تشدید کلیه تضادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مناسبات مسلط سرمایه داری و افزودن اشکال قرون وسطائی ستمگری مذهبی و سیاسی جامعه را به قهراً سوق می دهد. فقر و بدبختی اکثریت محروم و زحمتکش جامعه مدام افزایش یافته و فاصله طبقاتی میان آنان و اقلیت استثمارگر ژرفتر می گردد.

۲۹- جامعه ایران تنها با سرنگونی رژیم دیکتاتوری ارتجاعی حاکم، درهم شکستن مناسبات کنونی، نابودی سلطه امپریالیسم و محو بقایای مناسبات پیشین میتواند متحول گشته و سریعاً تکامل یابد.

انقلاب ایران با توجه به این مرحله از تکامل جامعه، موانع رشد و تکامل آن و صف آرائی نیروهای طبقاتی، انقلابی است دمکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری.

جنبه ضد سرمایه داری انقلاب ایران بدین مفهوم است که پیروزی قطعی انقلاب ایران بدون فراتر رفتن از چهارچوب سرمایه داری ممکن نیست و ضرورتاً از این چهارچوب فراتر می رود و باید رژیم بورژوازی حاکم را سرنگون کرده و دولت بورژوازی را درهم بشکند و لبه‌ی اصلی حمله‌ی آن متوجه بورژوازی بزرگ است.

۳۰- پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک در ایران، بنا به خصالت و مضمون آن، بدون درهم شکستن چهارچوب مناسبات مسلط سرمایه داری و سست گیری سوسیالیستی امکان پذیر نیست و طبقه کارگر تنها طبقه ایست که میتواند انقلاب دمکراتیک را تا سرانجام پیروز کند خود رهبری نماید.

۳۱- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی بوروکراتیک و نظامی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق که مضمون طبقاتی اش حاکمیت دموکراتیک کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی به رهبری طبقه کارگر می باشد شرط پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک است.

۳۲- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که تا بن دندان مسلح بوده و به خشن ترین شیوه‌های سرکوب متوسل می شود، از طریق نبردی قهرآمیز و مسلحانه امکان پذیر است و طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش می باید خود را برای چنین نبردی آماده سازند.

۳۳- انقلاب ایران جزئی از روند انقلاب جهانی است و اتحاد آن با سه روند اصلی انقلاب جهانی، شرط پیروزی و تکامل آن در راستای سوسیالیسم می باشد.

۳۴- تلاش سازمان در این مرحله از انقلاب متوجه شکل دادن به جبهه‌ای دمکراتیک - ضد امپریالیستی متشکل از کلیه نیروهای انقلابی، دمکراتیک و ترقیه خواه است. شرکت طبقه کارگر و کمونیستها در این جبهه مشروط به تأمین هژمونی آنها نمی باشد. طبقه کارگر با شرکت خود در این جبهه تلاش خواهد کرد در جریان مبارزه با کسب رهبری جبهه، سنگینی انقلاب دموکراتیک - ضد امپریالیستی را بسوی پیروزی قطعی و سوسیالیزم تأمین نماید. در صدر برنامه این جبهه انقلابی اهداف زیر قرار دارد:

- الف - سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی
- ب - تشکیل دولت انقلابی موقت
- ج - فراخوان مجلس موسسان

بعلاوه در برنامه جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی، انحلال دستگاههای سرکوب رژیم اسلامی، دفاع از خواسته‌های عادلانه طبقه کارگر و توده‌های مردم ایران نظیر حق تشکلهای طبقاتی - صنفی، حق اعتصاب، تدوین قانون کار مترقی با شرکت کارگران، آزادی کامل احزاب سیاسی، لغو هرگونه سانسور و تفتیش عقاید، اصلاحات ارضی، خلعید از سرمایه‌های بزرگ وابسته، تأمین رشد مستقل اقتصاد ایران، دفاع از سیاست خارجی مترقی و مستقل بر مبنای

عدم تعهد، تأمین حقوق خلفای ایران، حقوق زنان، لغو هرگونه تبعیض مذهبی، قومی، نژادی و جدایی کامل دین از دولت و... قرار دارد.

حفظ استقلال آیدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و مبارزه در راه افزایش نقش طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در میان توده‌ها و طبقه کارگر پیش شرط ضرور و معیار سنجش اصولیت هرگونه فعالیت جبهه‌ای و یا مشارکت در ائتلاف‌ها و همکاری‌های مبارزاتی نیروهای جنبش کمونیستی با دیگر نیروهای خلقی و مترقی است.

۳۵- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق هدف مقدم پرولتاریای ایران بشمار می آید. جمهوری دمکراتیک خلق، بمثابة حاکمیت دمکراتیک توده‌ها اجرای برنامه ذیل را باید تضمین کند:

بخش سوم: برنامه دمکراسی خلقی

۱- اقدامات عمومی سیاسی اجتماعی

الف- تأمین و تضمین حق رای همگانی، برابر و مستقیم و مخفی در انتخابات مجلس خلق و کلیه ارگانهای خود مختار و خودگردان، برای کلیه زنان و مردانی که به سن ۱۸ سالگی رسیده‌اند. تضمین حق کلیه رای دهندگان برای انتخاب شدن در کلیه ارگانها و نهادهای انتخابی.

ب - تضمین حق انتخاب کنندگان برای عزل و نصب انتخاب شوندگان در هر لحظه.

ج- تأمین و تضمین آزادی کامل احزاب سیاسی، تشکلهای طبقاتی و صنفی، تشکیل اجتماعات، تظاهرات و اعتصابات، تأمین کامل آزادی عقیده، نشر اندیشه و بیان.

د- لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی، لغو تفتیش عقاید، سانسور.

ه - تضمین آزادی مسافرت، اقامت، انتخاب شغل، مکاتبات، پوشش و مصونیت افراد و محل زندگی آنها از تعرض.

و - تأمین و تضمین برابری کامل کلیه افراد جامعه مستقل از جنسیت، عقیده، مذهب، نژاد و ملیت.

ز- جدائی کامل دین از دولت.

ح- تأمین امنیت قضائی و ایجاد دادگاههای مردمی بر اساس انتخابی بودن قضات.

ط- تضمین حق اشخاص برای تعقیب هر مقام رسمی در دادگاه.

۲- انحلال ارگانهای رژیم و ایجاد دولت دمکراتیک

الف- انحلال کلیه ارگانهای مسلح و سرکوبگر رژیم، اعم از سپاه پاسداران، ارتش، کمیته‌ها، شهربانی، ژاندارمری و بسیج و... ایجاد ارتش انقلابی با شرکت پرسنل انقلابی و تسلیح عمومی توده‌ها.

ب- انحلال دستگاهها و ارگانهای بوروکراتیک و ایجاد نهادهای اداری دمکراتیک و توده‌ای.

ج- جایگزینی سیستم انتخابی مقامات و مسئولین بجای سیستم انتصابی.

د- لغو قانون اساسی و کلیه قوانین ارتجاعی.

ه- تشکیل مجلس خلق از نمایندگان منتخب مردم بمثابة عالیترین ارگان قانون گذاری و حکومتی.

۳- حل مساله ملی

الف- تضمین حق کلیه ملل ساکن ایران در تعیین آزادانه سرنوشت خویش، اتحاد ملیت‌های ساکن ایران باید اتحادی داوطلبانه و آزاد باشد.

ب- اتحاد داوطلبانه ملیت‌های ساکن ایران باید مبتنی بر برابری حقوق ملیت‌ها باشد.

ج- لغو تقسیمات کنونی کشوری و تقسیم بندی نوین بر پایه مناطق ملی.

۴- اقدامات عمومی اقتصادی

الف- مصادره و ملی کردن موسسات و صندوقهای قرض الحسنه متعلق به سرمایه داران و تجار بزرگ.

ب- لغو کلیه قراردادهای غیر عادلانه با انحصارات و دولت‌های امپریالیستی و انتشار مفاد آنها برای آگاهی عموم.

ج- ملی کردن تجارت خارجی

- د- لغو اسرار بازرگانی.
- ه- تغییر سیستم مالیاتی کشور در جهت منافع کارگران و زحمتکشان، و محدود کردن مالکیت خصوصی و تشکیل و تشویق تعاونیهای تولید.
- ز- قطع وابستگی اقتصادی به امپریالیسم، دیمکراتیزه کردن بخش دولتی، اجرای برنامه ریزی اقتصادی براساس منافع کارگران و زحمتکشان و در جهت رشد و شکوفائی اقتصاد ملی، تقویت صنایع پایه‌ای، تبدیل صنایع مونتاژ به صنایع مورد نیاز ملی و ایجاد ارتباط ارگانیک میان بخش‌ها و رشته‌های مختلف صنعتی و کشاورزی و خدمات.

- ح- توسعه صنعت پالایش نفت و پتروشیمی در جهت کاهش فروش نفت خام و صدور فرآورده‌های پالایش شده و ساخته شده نفتی.
- ط- گسترش مراکز تولید برق و شبکه برق رسانی کشور.

۵- سیاست خارجی

- الف- سلب مالکیت از زمینداران بزرگ، و ملی کردن املاک و وسائل تولید زمینداران بزرگ، بنیاد مستضعفین و ...
- ب- ملی کردن کلیه اراضی کشاورزی.
- ج- الفاء بقایای فئودالیسم.
- د- لغو کلیه دیون دهقانان به بانکها، سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و دولت.

الف- تأمین استقلال کامل سیاسی و نظامی.

- ه- واگذاری زمین به دهقانان توسط کمیته‌های دهقانی منطقه بمنظور تحقق شعار زمین از آن کسانی است که روی آن کار میکنند.
- و- برقراری کشت جمعی در زمین‌های بزرگ مکانیزه، جلب دهقانان به کشت جمعی از طریق نشان دادن مزایا و برآوری بیشتر این شیوه کشت، تشویق دهقانان به ایجاد تعاونیها.
- ز- پرداخت وام‌های با بهره مناسب و تأمین کود، بذر، نهال، سوم دفع آفات و ماشین آلات کشاورزی برای دهقانان.
- ح- تعیین قیمت‌های عادلانه برای محصولات کشاورزی از جانب دولت.
- ط- ایجاد راه و شبکه آبیاری و زه‌کشی، مراکز درمانی و بهداشتی و فرهنگی در روستاها.

۸- تأمین حقوق زنان

- الف- لغو هرگونه تبعیض میان زنان و مردان و بر خورداری زنان از حقوق برابر با مردان در کلیه شئون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی.
- ب- تأمین و تضمین حقوق برابر با مردان برای زنان در ازدواج و طلاق و ارث و سرپرستی کودکان.
- ج- ایجاد امکانات پزشکی و داروئی و زایشگاههای مجهز و رایگان برای زنان باردار در شهرها و روستاها.

- ب- عدم شرکت در هرگونه پیمان نظامی تجاوز کارانه و شرکت فعال در جمع کشورهای غیر متعهد.
- ج- گسترش و تحکیم روابط دوستانه و همکاری با کشورهای سوسیالیستی و مترقی.
- د- پشتیبانی و حمایت قاطع از جنبش‌های انقلابی و رهائی‌بخش در سراسر جهان.
- ه- دفاع از صلح جهانی و سیاست همزیستی مسالمت آمیز بین دولت‌های دارای نظامهای مختلف اجتماعی و اتخاذ سیاست حسن همجواری با کشورهای همسایه.

۶- تأمین حقوق کارگران

- الف - تضمین حق اعتصاب برای کارگران و ممنوعیت قطع دستمزد در دوران اعتصاب.
- ب- برقراری کنترل گازگری در رشته‌های مختلف تولیدی.
- ج- اجرای کامل ۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل متوالی در هفته و یک ماه مرخصی سالیانه با استفاده از حقوق.
- د- ممنوعیت اشتغال افراد کمتر از ۱۶ سال.
- ه- تضمین و پرداخت حداقل هزینه زندگی در دوران بیکاری.
- و- پرداخت کمک هزینه برای فرزندان کارگران و کارکنان با توجه به میزان

زیرنویسهای اصلاحی پیش‌نویس طرح برنامه ۱

رفیق حیدر بر تغییرات زیر در "پیش‌نویس طرح برنامه" تاکید دارد.

روند بازسازی‌ایک در اتحادشوروی و بدنبال آن در سایر کشورهای سوسیالیستی آغازگردیده است، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که چگونگی پیشرفت آن برای آینده کشورهای سوسیالیستی و تمامی پرولتاریاهمیت بزرگی کسب کرده است. این روند در کشورهای مختلف سوسیالیستی به گونه‌های متفاوتی پیشرفت می‌کند، گرایش محافظه‌کارانه و دکماتیستی که با ضرورت بازسازی انقلابی مخالفت کرده و در برابر آن مقاومت می‌کند و گرایش سوسیال‌دموکراسی و بازگشت به سرمایه‌داری دو گرایش عمده انحرافی در احزاب کمونیست در روند بازسازی است. پیشرفت موفقیت‌آمیز روند بازسازی مستلزم مبارزه قطعی و بی‌امان برای نابودی و ریشه‌کن کردن بوروکراتیسم، احیا و گسترش دمکراسی سوسیالیستی در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... است. انکا به پرنسب‌های سوسیالیسم علمی و مارکسیسم و لنینیسم و مبارزه با دو گرایش انحرافی فوق‌الذکر است.

- ۱- در بند ۵ بجای پاراگراف آخر که آمده است "دولت سوسیالیستی باید پیش از هر چیز بر اراده طبقه‌کارگر و توده‌ها که از طریق رای آنها در انتخابات آزاد بیان می‌گردد، متکی باشد" بیاید:
- ۲- بجای بند ۸ بیاید:

"دولت سوسیالیستی برای آنکه تجلی واقعی اعمال اراده آزاد کارگران و توده‌های زحمتکش باشد، نباید دستگاه بوروکراتیک جدا از توده‌ها و مافوق آنها بوده و باید دولت نوین دمکراتیک متشکل از خود کارگران و زحمتکشان باشد که اداره امور دولتی بطور واقعی در دست ارگانهای توده‌ای باشد و نمایندگان، صاحبان مناصب و مشاغل فاقد هرگونه امتیاز ویژه بوده و در انتخابات کاملاً آزاد انتخاب گردند و در هر لحظه توسط انتخاب‌کنندگان قابل عزل و نصب باشد."

"علیرغم دستاوردهای سوسیالیسم، رشد بوروکراتیسم، بدرجات مختلف در کشورهای سوسیالیستی، موانع جدی بر سر راه ساختمان موفقیت‌آمیز سوسیالیسم ایجاد کرده و به ترمزی در برابر رشد و تکامل سریع اجتماعی و شکوفائی اقتصادی در این جوامع تبدیل شده است.

رشد بوروکراتیسم در احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی، به برتری جوئیهای ملی میدان‌داده و مناسبات اصولی انترناسیونالیستی بین احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی را خدشه‌دار نموده، موجبات جدائی احزاب کمونیست از طبقه‌کارگر و توده‌ها را فراهم آورد، به جایگزین شدن حاکمیت حزب بجای حاکمیت طبقه‌کارگر و توده‌ها و تهی شدن شوراها و ارگانهای توده‌ای از مضمون حقیقی و اعمال زور به طبقه‌کارگر و توده‌ها بجای تلاش برای کسب رهبری آنها گردید، به دولتی‌شدن عرصه‌های مختلف فعالیت فرهنگی و هنری و زندگی اجتماعی انجامید موانع ارتقای سطح فرهنگی و سیاسی و رشد و ابتکارات خلاقانه توده‌ها و گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی گردید، موجب اعمال سانترالیسم بوروکراتیک در عرصه اقتصادی و تخریب خود مدیریت کارگری و کنترل و بازرسی توده‌ای، عقب‌ماندگی نیروی مولده، رشد بیگانگی کارگران و زحمتکشان با تولید و محرومیت توده‌ها از مالکیت عموم خلقی گردید، تعمیم مکانیکی الگوی ساختمان بوروکراتیزه‌شده سوسیالیسم در شوروی در دیگر کشورها از جمله علل گسترش انحراف در کل کشورهای سوسیالیستی می‌باشد. بروز این انحرافات، کشورهای سوسیالیستی را با بحران اقتصادی و سیاسی مواجه ساخته، آنها را در موضع تدافعی قرارداده و دگرگونی و بازسازی با خصلت انقلابی را ضروری ساخته است.

- ۳- در بند ۱۸ پاراگراف دوم (مبارزه طبقه‌کارگر مبارزه‌ای جهانی است، شرایط ...) بطور کامل حذف شود.
- ۴- در بند ۲۹ پاراگراف دوم - لغت ضد سرمایه‌داری از این پاراگراف حذف شده و بجای آن "با استغیری سوسیالیستی" آورده شود.

قطعه‌نامه درباره شیوه برخورد به احزاب و سازمانهای اپوزیسیون

احمد - اسد - اکبرالف - پرویز - حیدر - رسول - سهراب

۱- جریانات سلطنت طلب:

این جریانات که عمدتاً توسط رضاهلوی و شاپوربختیار هدایت میشوند و از حمایت مالی و سیاسی امپریالیسم برخوردارند، بلحاظ طبقاتی منافع بخش فوقانی بورژوازی ایران یا الیگارشی مالی وابسته در دوران حکومت شاه را بیان میکنند. در انقلاب بهمن، این بخش از بورژوازی که مقدمترین پایگاه اجتماعی رژیم شاه محسوب می‌شده، آماج حلات انقلابی توده‌ها قرار گرفت و از آنها عمدتاً سلب مالکیت شد.

سلطنت‌طلبها که خصوصیتی آشتی‌ناپذیر با منافع کارگران و توده‌ها دارند بتدریج در نتیجه‌ی ستگیری قرون وسطایی رژیم جمهوری اسلامی، در میان قشرهایی از بورژوازی، خرده‌بورژوازی مرفه و همچنین عقب‌مانده‌ترین اقشار زحمتکش نفوذ یافته‌اند و اکنون از پایگاه اجتماعی معینی برخوردارند. لکن باین وجود در میان اکثریت خلق که دیکتاتوری شاه را تجربه کرده‌اند، فاقد نفوذ سیاسی هستند. باین دلیل و برای نفوذ در مردم، گرایش در میان آنها در جهت جانبداری از جمهوری چشم می‌خورد. اخیراً رضاهلوی بعنوان بانفوذترین چهره‌ی سلطنت‌طلبها با مطرح کردن شعار فراندنم برای شکل حکومت، پذیرش پلورالیسم سیاسی و نیز تجلیل از دکتر مصدق سعی کرده است ظاهری دمکراتیک بخود بگذرد. اما سلطنت‌طلبها، علی‌رغم این شعارها، هدف اصلی‌شان بازگشت مجدد به قدرت و احیای وضعیت گذشته است. اینها در صورت رسیدن ب قدرت به خشن‌ترین سرکوبها متوسل خواهند شد. وظیفه‌ی ما مبارزه علیه آنان و افشای ماهیت ضدانقلابی‌شان در میان مردم است.

۲- لیبرالها:

جریانات لیبرال طیفی هستند که از نظر سیاسی به دوشکل اپوزیسیون نیمه‌قانونی، نیمه‌علنی و اپوزیسیون غیرقانونی فعالیت می‌نمایند. اپوزیسیون نیمه‌قانونی از لیبرالهای مذهبی تشکیل می‌شود که خواهان حذف ولایت‌فقیه و اصلاحاتی در چارچوب قانون اساسی و حکومت جمهوری اسلامی هستند. اپوزیسیون غیرقانونی لیبرالها شعارهای سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی، تشکیل دولت موقت و مجلس موسسان را طرح می‌کند. اما از اینکه دولت موقت انقلابی ارگان قیام توده‌هاست و تنها قدرت صلاحیت‌دار برای برگزاری انتخابات واقعاً آزاد و دمکراتیک برای مجلس‌موسسان بشمار می‌رود، طفره‌رفته و بدین ترتیب شعارهای فوق را از مضمون تهی کرده و به شعارهای پوچی بدل میکند. بخشی از اپوزیسیون غیرقانونی لیبرال جدائی دین از دولت را صریحاً طرح می‌کند ولی بخش دیگر از این خواست دفاع نکرده و خواهان جاری نمودن قوانین اسلامی است.

لیبرالها بطور اعم منافع بورژوازی متوسط ایران نمایندگی می‌کنند و در اساس خواهان کناره‌گیری روحانیت از حاکمیت و برقراری پارلماناریسم محدود بورژوائی در ایران هستند. لیبرالها نه طرفدار انقلاب بلکه خواستار رفرمهای در چارچوب سرمایه‌داری وابسته و گسترش مناسبات در جهت هم‌پیوندی با غرب هستند. لیبرالها با پیشرفت انقلاب در مقابل آن خواهند ایستاد. آنان از انقلاب درهراسند، اما توده‌ها را به مبارزه علیه رژیم دعوت می‌کنند، چون میدانند با ظهور اولین برآمد گسترده توده‌ای، ارتجاع آغوش خود را بروی آنان خواهد گشود. هدف لیبرالها تبدیل جنبش توده‌ای به امری برای صعود به قدرت و سازش با ارتجاع است.

لیبرالها در انقلاب آتی نقش نیروی بینابینی را ایفا می‌کنند (۱) و وظیفه کمونیستها که پیگیرانه خواهان پیروزی قطعی انقلاب بر ارتجاع هستند، مبارزه در جهت خنثی کردن تزلزلات و تلاشهای سازشکارانه لیبرالها و افشای مفهوم و ماهیت واقعی شعارهای آنان در بین توده‌هاست.

اما مبارزه علیه سازشکاری لیبرالها، بمعنای نفی مجازبودن اتحادعمل با آنان در مبارزه علیه رژیم نیست، ما می‌توانیم بر سر مطالبات سیاسی و اقتصادی - اجتماعی با لیبرالها وارد اتحاد عمل شویم. در رابطه با تشکیل جبهه، این واقعیتی است انکارناپذیر که در شرایط کنونی لیبرالها بطور اعم اهداف و برنامه‌های انقلابی را برای تشکیل جبهه نمی‌پذیرند. جبهه مورد مطالبه لیبرالها جبهه‌ایست رفرمیستی نه انقلابی.

۳- سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت

سازمان مجاهدین خلق، منافع طبقاتی و آرمان و عقاید خرده‌بورژوازی ایران را منعکس می‌کند. این سازمان علیرغم تزلزل، انحصارطلبی و

تنگ‌نظریهایش، بدلیل داشتن ایدئولوژی مذهبی و سوابق درخشان مبارزه انقلابی علیه رژیم شاه و نیز دفاع از دستاوردهای انقلاب بهمن بویژه دفاع از آزادیهای سیاسی پس از انقلاب - هرچند ناپیگیر - بعد از قیام ۲۲ بهمن توانست نفوذ قابل توجهی در میان مردم خصوصاً خرده‌بورژوازی مذهبی کسب کند. بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰، سازمان مجاهدین خلق با ارزیابی نادرست و غیرواقعی از اوضاع سیاسی موجود، با اتخاذ تاکتیکهای بلانکیستی و ماجراجویانه، با حفظ و گسترش مواضع انحصارطلبانه و ضددموکراتیک و تزلزل در مبارزه ضدامپریالیستی، پایگاه اجتماعی و نفوذ و اعتبار خود را بیزمان زیادی از دست داد. همین جا باید تأکید شود که سازمان مجاهدین در ابتدای این دوره توانست در زمینه ائتلاف با سایر نیروها حرکت نماید ولی تعقیق گرایش بر راست و انحصارطلبی‌شان موجب شد تا این ائتلافها گسیخته شود.

شورای ملی مقاومت که در اساس چیزی جز سازمان مجاهدین خلق نیست، دارای برنامه‌ای با مضمون لیبرال - دمکراتیک می‌باشد. این شورا در برابر رژیم حاکم آلترناتیو جمهوری دمکراتیک اسلامی را قرار میدهد که علاوه بر تلفیق دین و دولت در آن، آلترناتیوی دمکراتیک و انقلابی بشمار نمی‌رود. استقرار رهبری مجاهدین و شورای ملی مقاومت در عراق، اتکای یک جانبه بر تضاد رژیم عراق با جمهوری اسلامی، انتقال بخش اعظم اعضا و هواداران از ایران به عراق و مبتنی کردن اساس فعالیت آنان بر عملیات مسلحانه سازمان موسوم به "ارتش آزادیبخش ملی ایران"، بیش از پیش سازمان مجاهدین خلق را از توده‌ها و مبارزه جاری توده‌ای دور کرد و به تشکیلات آن خصلتی سکتاریستی بخشید. علاوه بر این "انقلاب ایدئولوژیک" بر رهبری مسعودرجوی، نقطه عطف مهمی در تشدید گرایش ارتجاعی و انحصارطلبانه و کیش شخصیت در سازمان مجاهدین خلق تلقی میگردد. از "انقلاب ایدئولوژیک" تا کنون روند تشدید گرایش راست و انحصارطلبانه در مجاهدین رو به تعقیق رفته است. ما موظفیم ضمن مبارزه علیه این گرایش و تاکتیکهای آوانتوریستی، از جوانب مترقی آرمانها و برنامه‌ی سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت در برابر رژیم جمهوری اسلامی حمایت کنیم.

زیرنویس

(۱) در این مورد رفقا احمد و حیدر این فرمولبندی رانادرست دانسته و تأکید دارند تصریح شود که لیبرالها نیرویی ماهیتاً ضدانقلابی میباشد.

۴- حزب دمکرات کردستان ایران:

حزب دمکرات کردستان ایران حزبی ملی - انقلابی است که در جهت دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان مبارزه میکند. این حزب که نیروی عمده جنبش خلق کرد محسوب می‌شود علی‌رغم اتخاذ تاکتیکهای رادیکال مبارزاتی و داشتن برنامه‌ای مترقی، از نقطه نظر سیاسی - از جمله در مورد جبهه - دارای گرایش لیبرالی است. وجود این گرایش سبب ناپیگیری حزب دمکرات در دفاع از دمکراتیسم انقلابی گشته است. بعلاوه حزب دمکرات با توسل بزور، برای حل اختلافات خویش با حزب دمکرات - رهبری انقلابی سیاستی ضددمکراتیک و همچنین با مطرح کردن پاره‌ای شرطهای غیرمنطقی برای پایان دادن به حالت جنگ با کومله - علیرغم سیاست جنگ طلبانه کومله - سیاسی غیردمکراتیک بکار بسته است که بهمکاری نیروهای شرکت‌کننده در جنبش خلق کرد و وحدت آنها و حتی به نفوذ خود حزب دمکرات در میان خلق کرد و اعتبار سیاسی آن در سطح جنبش سراسری بشدت لطمه وارد کرده است.

سیاست ما در رابطه با حزب دمکرات کردستان ایران عبارتست از الف - تعمیق روابط دوستانه و گسترش همکاریهای سیاسی و تلاش برای تشکیل جبهه دمکراتیک - ضدامپریالیستی ب- انتقاد به گرایش لیبرالی حزب دمکرات و سیاست غیر دمکراتیک وی در کردستان مبنی بر توسل بزور و تحمیل درگیری مسلحانه بین نیروهای جنبش خلق کرد.

۵- حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی:

این حزب که بدنبال برگزاری کنگره ششم حزب دمکرات و وقوع انشعاب در آن شکل گرفت، نیروی است ملی - انقلابی که برنامه و اهداف قبلی خود را در خطوط اصلی حفظ کرده است.

حزب دمکرات - رهبری انقلابی بعد از اعلام موجودیت خود، از موضع پراگماتیستی بسوی سازمان مجاهدین خلق گرایش یافت و در موضع نفی تلاش برای تشکیل جبهه در شرایط کنونی قرار گرفت. چنین سیاستی با برنامه و اهداف دمکراتیک این جریان که در شعار "دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" منعکس می‌باشد، ناسازگار است.

ما این سیاست پراگماتیستی و انحرافی و موضع منفی حزب دمکرات - رهبری انقلابی را در مقابل وظایف مربوط به تشکیل جبهه دمکراتیک - ضدامپریالیستی را مورد انتقاد قرار می‌دهیم و سیاست حفظ روابط دوستانه، تعمیم آن به اتحاد عمل و همکاریهای سیاسی را در برخورد با آن دنبال می‌کنیم.

ع- جنبش کمونیستی ایران: در این مورد دو نظر وجود دارد.

نظر اول: اکبرالف، پرویز، رسول، سهراب

در شرایطی که حضور متحد و فعال کمونیستها در جنبش توده‌ای برای دفاع از سطح زندگی طبقه کارگر و میلیونها توده محروم و یکپارچه کردن و ست دادن مبارزات جاری آنان در راستای تغییر وضع موجود و انقلاب، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود، جنبش کمونیستی ایران دچار رکود، پراکندگی و بحران است. این بحران عمدتاً تحت تاثیر: بحران جنبش جهانی کمونیستی، شکست انقلاب بهمن و شکست خط مشی سازمانهای کمونیستی از زوایای مختلف، عدم پیوند با طبقه کارگر و توده‌ها و بالاخره مهاجرت سیاسی بخش وسیعی از اعضا و هواداران، گادرها و رهبری جریانهای جنبش کمونیستی به خارج از کشور وجود آمده است. در دوره کنونی، جنبش کمونیستی ایران روند متناقضی را طی میکند. از طرفی تحت تاثیر عوامل فوق بخشی از نیروهای این جنبش به انفعال و یارتداد کشیده شده و روحیه یاس و ناامیدی از مبارزه انقلابی را از خود بروز می‌دهد و از طرف دیگر علیرغم سرکوبهای خونین ارتجاع و نیز انحرافات، انشعابات و عواقب ناشی از آنها، جنبش کمونیستی به لحاظ تجربه مبارزاتی رشد چشمگیری نموده و به لحاظ سیاسی ایدئولوژیک در جهات متفاوت و حتی متضادی پیش رفته است و ما اینک شاهد آنیم که در سطح اکثر سازمانهای کمونیستی و در مقیاس کل جنبش کمونیستی ایران خطوط برنامه‌ای و گرایشات سیاسی - ایدئولوژیکی شکل می‌گیرند که بعضاً در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند.

مبارزه واقع بینانه برای وحدت جنبش کمونیستی نمی‌تواند فاکتورهای فوق را نادیده بگیرد لذا ضروری است که با درک شرایط فوق به امر وحدت و اتحادها در جنبش ما نگریده شود، هم‌گرایی که اصول و مبانی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی رانادیده می‌گیرد و همه جریانات را بر مبنای دمکراسی درون سازمانی به وحدت در یک تشکیلات فرامی‌خواند و هم‌گرایش به تئوری و ایدئولوژیک ناب که از هر اختلاف ایدئولوژیک یا سیاسی سد غیرقابل عبوری میسازد و پلورالیسم سوسیالیستی - یعنی تنوع نظری در چارچوب اصول مارکسیسم - لنینیسم - را در تشکیلات کمونیستی نفی میکند، نمی‌تواند در خدمت امر وحدت قرار گیرند.

با توجه به ملاحظات فوق، مشی ما در جهت وحدت جنبش کمونیستی را میتوان بشکل زیر فرموله کرد:

الف - ستگیری در جهت وحدت با جریانات مارکسیست - لنینیست براساس برنامه و اساسنامه سازمان. روشن است دستیابی به امر وحدت بدون مبارزه ایدئولوژیک از طرفی و داشتن پراتیک فعال از طرف دیگر آنهم در درازمدت، میسر نیست. در شرایط کنونی ست اصلی مبارزه ایدئولوژیک می‌بایست متوجه انحراف عمده که همانا سوسیال‌دمکراسی است، شود. در عین حال ضروری است با انحراف دکماتیستی و استالینیستی ریشه‌دار در جنبش کمونیستی قاطعانه

مبارزه شود.

ب - تلاش برای ائتلاف جبهه‌ای با جریاناتی که در چارچوب خطوط اصلی برنامه‌ای جبهه دمکراتیک - ضدامپریالیستی مصوبه کنگره سازمان قرار دارند.

ج - اتحاد عمل با کلیه جریانات چپ بر سر مطالبات فوری سیاسی و اقتصادی - اجتماعی، نقطه عزیمت ما در اتحاد عملها گسترش مبارزه در پراتیک علیه ارتجاع بوده و طبعاً اتحاد عمل با جریانات فوق‌الذکر (الف و ب) از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و مقدم‌اند.

نظر دوم: احمد - اسد - حیدر

جنبش چپ در ایران دچار رکود، پراکندگی گسترده و بحران عمیقی است. شکست انقلاب بهمن، شکست و عدم موفقیت مشی گروه‌بندیهای مختلف چپ، بحران جنبش جهانی کمونیستی، علل اصلی بحران کنونی بشمار می‌آید. ترکیب عمدتاً روشنفکری و مهاجرت رهبری و بخش وسیعی از اعضا و هواداران جریانهای مختلف چپ ابعاد گسترده‌تری به این بحران بخشیده و موجب انفعال وسیع و افت شدید فعالیت نیروهای چپ بویژه در داخل ایران شده است.

در بطن بحران کنونی گرایشات ایدئولوژیک - سیاسی و طیف‌بندی‌های نوینی شکل می‌گیرد. رفرمیسم حزب‌توده که در دوره گذشته ضربات سنگینی بر جنبش چپ وارد آورد با شکست سختی مواجه شده و منفرد گشته است و مداوم در حال انشقاق است. بخش مهمی از منشعبین حزب‌توده که حزب دمکراتیک مردم ایران را تشکیل داده‌اند به سوسیال‌لیبرالیسم گرویده‌اند. روند گرایشات سوسیال‌لیبرالیسم در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) طی می‌گردد و اغلب نیروهای این سازمان در این مسیر قرار گرفته‌اند. در سایر جریانهای چپ بخشا چنین گرایشاتی رشد کرده است. در شرایط کنونی انحراف سوسیال - لیبرال، انحراف اصلی و خطر عمده را در جنبش چپ ایران تشکیل می‌دهد و قاطعانه با این انحراف باید مبارزه کرد.

از سوی دیگر نیروهای وجود دارند که بطور عمده در موضع دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی قرار دارند و علیرغم دچار بودن به سکتاریسم، دکماتیسم چپ و بوروکراتیسم بدرجات مختلف در جهت زدودن این انحرافات تلاش می‌ورزند. این گرایش عمدتاً در سازمان ما، راه‌کارگر و نیروهای در طیف اقلیت وجود دارد.

وحدت اصولی، رزمنده و پایدار بر پایه مبانی و اصول برنامه‌ای و خط مشی انقلابی میتواند تامین گردد. مشی اصولی و واقع بینانه وحدت باید بر پایه تلاش برای تقویت همگرائی و وحدت نیروهای که در طیف ایدئولوژیک - سیاسی واحدی قرار دارند استوار باشد. برای پیش‌برد چنین مشی‌ای باید هم با دیدگاهی که مبانی و اصول برنامه‌ای را در امر وحدت نفی می‌کند و همه جریانات را بر مبنای دمکراسی تشکیلاتی و تبعیت اقلیت از اکثریت به وحدت فرامی‌خواند مبارزه کرد و هم با دیدگاهی که هرگونه اختلاف نظر را مردود شمرده و اختلافات فرعی را عمده کرده و به مانع وحدت تبدیل می‌کند مقابله نمود. وحدت حول مبانی و اصول برنامه‌ای نه تنها نفی‌کننده اختلاف نظر نیست، بلکه پذیرش اختلاف نظر در چارچوب مبانی و اصول برنامه‌ای واحد و اتکا به پرنسپب لنینی مبارزه ایدئولوژیک علنی لازمه پویایی و تکامل هر تشکیلات کمونیستی است.

براین مبنا مشی وحدت ما برپایه تلاش برای تقویت همگرائی و گسترش اتحاد عمل با جریانهای استوار است که در جهت دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و پیشبرد خط مشی انقلابی مبارزه می‌کنند. پیش‌برد این مشی و دستیابی به وحدت هنوز با مشکلات و موانع جدی روبروست. سکتاریسم به مثابه مانع مهمی در همگرائی نیروهای این طیف عمل می‌کند و اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی‌ای وجود که حول آنها یکدوره مبارزه ایدئولوژیک باید صورت بگیرد، اما این واقعیت نفی‌کننده ضرورت تلاش برای تقویت همگرائی و گام برداشتن در راستای وحدت نیست. گسترش اتحاد عملها بویژه در عرصه پیش‌برد مشی انقلابی و پراتیک جدی انقلابی در داخل کشور همراه با مبارزه ایدئولوژیک سالم در حل این اختلافات و دستیابی به وحدت کاملاً موثر خواهد بود.



طرح بحثی در رابطه با فعالیت

در خارج از کشور

تشکیلات خارج، در شرایط کنونی، دارای دووظیفه و مسئولیت عمده و متمایز است:

۱- تلاش و کج برای تقویت تشکیلات سازمان در داخل (وظیفه‌ای که تحت عنوان پشت جبهه نیروهای سازمان در داخل تلقی می‌شود).

۲- فعالیت در عرصه‌های تبلیغ اهداف و سیاستهای سازمان در خارج، فعالیت در کانون‌های دموکراتیک و مترقی، گسترش و تداوم فعالیتها در مورد افشاکاری جنایتها و سیاستهای ضدانسانی رژیم جمهوری اسلامی و بسیج هر چه بیشتر نیروها در خارج در مبارزه علیه این رژیم (وظیفه‌ای که اصطلاحاً تحت عنوان وظیفه خارج از کشوری نامگذاری می‌شود).

این دو وظیفه عمده، مکمل همدیگرند. زیرا که تقویت تشکیلات داخل مستقیماً در خدمت مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی است و در عین حال موجب تقویت نقش و موقعیت سازمان در داخل و خارج و حرکتی مستقیم در راستای تحقق اهداف آنست. زیرا که گسترش مبارزه در خارج، نه تنها عامل افزایش فشار علیه رژیم و تضعیف آنست و نه تنها موجب تقویت روحیه مبارزه‌جویانه مردم، نیروهای سیاسی و رفقای ما در داخل می‌شود، بلکه همین مبارزه، امکانات جدیدی را برای سازمان ما فراهم می‌آورد که می‌تواند در خدمت تقویت مبارزه داخل مورد استفاده قرار گیرد. اما پیشبرد این دو وظیفه در عمل بعضاً، در تعارض با همدیگر قرار می‌گیرد: مثلاً هنگامی که می‌خواهیم مجموعه نیروهای موجود را در رابطه با انجام وظایف و مأموریتهای مشخص داخل یا خارج تقسیم کنیم، یا مثلاً هنگامی که تعدادی از رفقای ما در فعالیتهای تبلیغی و علنی خارج مشارکت می‌کنند و ناگزیر شناخته می‌شوند درحالی که باید این رفقا در بخشها و حوزه‌های دیگری نیز فعالیت کنند که بنا به الزامات امنیتی باید ناشناخته بمانند. بنابراین روشن نمودن حیطه اصلی و عرصه‌های فعالیتهای هر رفیق سازمانی، هر حوزه، هر نهاد و یا کمیته، در چهارچوب مجموعه اولویتهای و سیاستهای عمومی سازمان اهمیت و ضرورت پیدا می‌کند.

از سوی دیگر، جایگاه فعالیت سازمان در خارج از کشور و موقعیت‌های اعضای تشکیلات خارج، در مجموعه فعالیتها و سیاستهای سازمان ما نیز باید روشن شود و به عبارت دیگر، باید روشن شود که فعالیت فلان رفیق در این کشور اروپائی در مورد فروش نشریه یا قبض مالی سازمانی، چه تاثیر و چه نقشی در مجموعه حرکت سازمان در داخل و خارج دارد. یا مثلاً شرکت در فلان کانون دموکراتیک و مشارکت در فلان حرکت و مراسم عمومی در این یا آن کشور خارجی، چه ربطی به مبارزه سازمان در داخل دارد. نکته مهم اینجاست که رابطه این قبیل فعالیتهای که ظاهراً بسیار دور و نامربوط به همدیگر بنظر می‌رسند، هم برای رهبری سازمان و رهبری نهادهای خارج و هم برای تک تک رفقای ما که درگیر این یا آن فعالیت ویژه در خارج از کشور هستند، روشن گردد. باید برای همه ما روشن شود که فروش یک شماره از نشریه، شرکت در یک تظاهرات عمومی، جمع‌آوری مبلغ اندکی کمک مالی در خارج و ... چه نقش و چه تاثیرات مستقیمی را در گسترش و تقویت سازمان بطور عام و یا تقویت مبارزه در داخل بطور خاص، بر جای می‌گذارد.

تدوین و ارائه سیاستهای سازمان، گزارش‌دهی از بالا به پایین و از پایین به بالا و تنظیم و برنامه‌ریزی فعالیتها و بطور کلی مجموعه تلاشهای ما در خارج، باید با در نظر گرفتن این ساله و از این طریق روشن ساختن این ارتباط مستقیم و تنگاتنگ میان فعالیت‌های خارج و داخل، انجام پذیرد. باید هم در تنظیم اولویتهای و سیاستها نشان بدهیم که بدون وجود تشکیلات سازمان در داخل و بدون پیشبرد فعالیت در عرصه اصلی مبارزه، مجموعه فعالیتهای ما به عنوان یک سازمان سیاسی، کارآئی و ثربخشی و تاثیرگذاری لازم را نخواهد داشت. و همچنین بدون فعالیت گسترده در خارج، بویژه در شرایط کنونی، نیز نخواهیم توانست امکانات ضروری برای تقویت مبارزه در داخل را فراهم کنیم. در یک کلام، باید جهت‌گیری واحد و هماهنگی ضروری مجموعه تشکیلات سازمان چه در داخل و چه در خارج، برغم تنوع فعالیتها و تفاوت شرایط کار و مبارزه، همواره تأمین و حفظ گردد.

عرصه‌های اصلی فعالیت در خارج از کشور

علاوه بر تلاش و فعالیت نیروهای سازمان در خارج از کشور جهت پاسخگویی به نیازها و وظایف مربوط به تقویت تشکیلات داخل در زمینه‌های مختلف (میزان و چگونگی این نیازها را برنامه و سیاستهای سازمان در مورد تشکیلات داخل تعیین می‌نماید)، عرصه‌های عمده فعالیت سازمان در خارج به قرار زیر است:

- ۱- تبلیغ سیاستها و اهداف سازمان در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور و برگزاری مراسم و حرکات عمومی تبلیغی و سیاسی
- ۲- اتحاد و همکاری با نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری، جنبشهای رهایی‌بخش، سازمانها و نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه و مدافع حقوق بشر، و شناساندن مواضع، سیاستها و فعالیتهای سازمان به آنها.
- ۳- سازماندهی ارتباط با میهن و با مسافران ایرانی، کسب خبر از اوضاع احوال و مبارزات جاری مردم ایران و ارسال اخبار و گزارشها به ارگانهای مرکزی زیربند
- ۴- سازماندهی فعالیتها و اقدامات در جهت جمع‌آوری و تأمین و توسعه امکانات مالی سازمان، اجرای طرح بسیج مالی بطور سالانه در مقاطع معین و با برنامه‌ریزی و آمادگی قبلی.
- ۵- رسیدگی به امور مربوط به مهاجرت، پناهندگی، اقامت، اشتغال و تحصیل رفقای سازمانی. ضرورت اشتغال و تأمین زندگی از طریق کار، و ضرورت ادامه تحصیل و کسب تخصص و مهارت باید مورد توجه و تأکید قرار گیرد.

فعالیت در کانون‌های دموکراتیک

فعالیت در کانونها دموکراتیک و حرکت در جهت سازماندهی یک جنبش سراسری در خارج از کشور علیه رژیم جمهوری اسلامی، از عرصه‌های بسیار مهم فعالیت ما در خارج است. فعالیت خارج از کشور و گسترش مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، به دلیل مهاجرت حدود دو میلیون نفر از هم‌میهنان ما که بخش مهمی از آن را جوانان تشکیل می‌دهند، و همچنین به علت مهاجرت بسیاری از کادرها و فعالین جنبش کمونیستی و دموکراتیک ایران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما مجموعه‌ای از عوامل عینی و بویژه ذهنی، تاکنون مانع از شکل‌گیری یک جنبش سراسری در خارج از کشور بوده است. شناخت این عوامل و تلاش در راستای برداشتن موانع موجود، وظیفه کلیه نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه است.

مبارزه در راه ایجاد تشکلهای دموکراتیک در کشورهای مختلف، تقویت تشکلهای موجود، برقراری رابطه میان آنها و شکل‌گیری یک جنبش سراسری بستر موثری است که به تحقق اهداف سازمان ما و همه‌ی نیروهای مترقی و دموکراتیک کمک می‌کند. بنابراین وظیفه ما و تمام نیروها و سازمانهای دموکراتیک باید تلاش در راستای ایجاد چنین تشکلهایی باشد.

موفقیت هر تشکل دموکراتیک، که به منظور تحقق اهداف معین و مشترکی تشکیل می‌شود، در گرو آنست که:

۱- تمامی افراد علاقمند، صرفنظر از اعتقادات ایدئولوژیک - سیاسی آنها و صرفنظر از تعلقات گروهی و سازمانی‌شان، یعنی تمامی افرادی که به اهداف تشکل متعهد باشند، می‌توانند به عضویت تشکل پذیرفته شده و مسئولیت‌هایی نیز، بر مبنای انتخاب دموکراتیک، برعهده گیرند.

۲- به استقلال این تشکلهای دموکراتیک که به منظور پاسخگویی به اهداف تعیین شده بوجود می‌آیند، احترام گذاشته شود و از هر گونه تلاشی در جهت دورکردن تشکل از اهداف معین آن و تبدیل کردن آن به زائده این یا آن سازمان سیاسی، پرهیز و جلوگیری شود.

شکل‌گیری، موفقیت و تکامل این قبیل تشکلهای و نهایتاً شکل‌گیری یک جنبش سراسری، منوط به حفظ استقلال این تشکلهای و حذف قید و شرطهای گوناگون برای عضویت در آن، و تعیین تکلیف با تفکرات سکتاریستی، ضددموکراتیک و هژمونیک در این تشکلهاست.

این تشکلهای و کانون‌های دموکراتیک در عرصه‌های مختلف و بویژه در زمینه افشای رژیم جمهوری اسلامی، دفاع از آزادی و حقوق دموکراتیک مردم در ایران، دفاع از زندانیان سیاسی و مبارزه در جهت لغو شکنجه و اعدام و گشتارهای جمعی در زندانهای رژیم و برای آزاد ساختن زندانیان سیاسی، و همچنین برای همبستگی با خانواده‌های زندانیان و شهدای خلق، تلاش و فعالیت می‌کنند. دفاع از حقوق پناهندگان و مهاجران ایرانی در خارج، بویژه در کشورهایی مانند ترکیه و پاکستان، از عرصه‌های دیگر فعالیت این کانونهای دموکراتیک است.

فعالیتهای فرهنگی و هنری

دفاع از فرهنگ غنی و مترقی ایران و مبارزه علیه سیاستهای ضدانسانی و ضدفرهنگی رژیم واپسگرایی جمهوری اسلامی، از عرصه‌های پراهمیتی است که می‌بایست مورد توجه کلیه نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه قرار گیرد. تشکیلات سازمان در خارج از کشور تلاش خواهد کرد که:

بصورت بهتری بهره‌گیری نماید، تغییرات اساسی در نظام و ساختار تشکیلات خارج از کشور ضروریست. کاهش رده‌بندی‌های متعدد و غیرضروری تشکیلاتی، حاکمیت ضوابط و مقررات عمومی سازمانی، تنظیم و اجرا و ارزیابی فعالیتها و اقدامات بر مبنای برنامه‌های عمل واقعی، برقراری و استمرار نظام گزارش‌دهی و نظام تشویق و تنبیه از جمله تغییرات مورد نظر در این زمینه است. چهارچوب عمومی و اولویت وظایف مشخص مربوط به تشکیلات خارج در پرتو آنچه که در مقدمه این نوشته آمده است و بر مبنای سیاستها و خط‌مشی عمومی سازمان، باید روشن و تدقیق گردیده و در اختیار این تشکیلات گذاشته شود که حرکت و فعالیت‌های خود را بر این پایه و با بهره‌گیری از تجارب گذشته خود و بکارگرفته ابتکارات جدید، تنظیم و جاری نماید.

آن دسته از اعضای سازمان که در چهارچوب تشکیلات سازمان در خارج از کشور سازماندهی شده و فعالیت می‌کنند، طبق مقررات اساسنامه‌ای ناظر بر وظایف اعضا و مانند سایر اعضای سازمانی، باید آمادگی پذیرش و انجام مأموریت‌هایی را که بر حسب مورد و نیاز سازمان از جانب رهبری به آنها واگذار می‌شود، داشته باشند.

۱- فعالیت انتشارات و مطبوعاتی خود را در این زمینه گسترش داده و به این عرصه از کار نیز اهمیت بیشتری قائل شود.
۲- رفقای نویسنده، هنرمند و علاقمند را به منظور فعالیت بیشتر در این عرصه تشویق و تقویت نماید.
۳- همکاری‌های خود را با کانونهای صنفی و دمکراتیک نویسندگان و هنرمندان گسترش دهد.
۴- به سازماندهی و تشکل رفقا و هواداران هنرمند و موسیقی‌دان و علاقمندان دیگر برای ایجاد یک گروه هنری موسیقی کک نماید و به سهم خود زمینه را برای گسترش ارتباط میان هنرمندان در رشته‌های گوناگون و شکل‌گیری یک تشکل دمکراتیک هنرمندان فراهم کند.

در زمینه سازماندهی تشکیلات خارج

برای آنکه تشکیلات خارج از کشور سازمان بتواند موثرتر از گذشته در راستای اهداف پیشگفته حرکت کند و از توان، انرژی و ابتکارات رفقای این تشکیلات

قطب‌نامه درباره فعالیت در خارج از کشور

حقوق پناهندگان و مهاجران ایرانی در خارج از کشور فعالیت میکنند، موفقیت هر تشکل دمکراتیک که بمنظور تحقق اهداف معین و مشترکی تشکیل میشود در گرو آنست که:

- ۱- تمامی افراد علاقمند، صرفنظر از اعتقادات ایدئولوژیک - سیاسی آنها و صرفنظر از تعلقات گروهی و سازمانی‌شان، یعنی تمامی افرادی که به اهداف تشکل متعدد باشند، می‌توانند به عضویت تشکل پذیرفته شده و مسئولیت‌هایی نیز، بر مبنای انتخاب دمکراتیک، برعهده گیرند.
- ۲- به استقلال این تشکلهای دمکراتیک که به منظور پاسخگویی به اهداف تعیین شده بوجود می‌آیند، احترام گذاشته شود و از هر گونه تلاشی در جهت دورکردن تشکل از اهداف معین آن و تبدیل کردن آن به زائده این یا آن سازمان سیاسی، پرهیز و جلوگیری شود.
- ج - فعالیت‌های فرهنگی و هنری

دفاع از فرهنگ غنی و مترقی ایران و مبارزه علیه سیاستهای ضدانسانی و ضدفرهنگی رژیم واپسگرای جمهوری اسلامی، از عرصه‌های پراهمیتی است که می‌بایست مورد توجه کلیه نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه قرار گیرد. تشکیلات سازمان در خارج از کشور تلاش خواهد کرد که:

- ۱- فعالیت انتشارات و مطبوعاتی خود را در این زمینه گسترش داده و به این عرصه از کار نیز اهمیت بیشتری قائل شود.
- ۲- رفقای نویسنده، هنرمند و علاقمند را به منظور فعالیت بیشتر در این عرصه تشویق و تقویت نماید.
- ۳- همکاری‌های خود را با کانونهای صنفی و دمکراتیک نویسندگان و هنرمندان گسترش دهد.
- ۴- به سازماندهی و تشکل رفقا و هواداران هنرمند و موسیقی‌دان و علاقمندان دیگر برای ایجاد یک گروه هنری موسیقی کک نماید و به سهم خود زمینه را برای گسترش ارتباط میان هنرمندان در رشته‌های گوناگون و شکل‌گیری یک تشکل دمکراتیک هنرمندان فراهم کند.

د - در زمینه سازماندهی تشکیلات خارج

در این عرصه اجرای سیاستهای زیر ضروری است:
کاهش رده‌بندیهای متعدد و غیرضروری تشکیلاتی، حاکمیت ضوابط و مقررات عمومی سازمانی، تنظیم و اجرا و ارزیابی فعالیت و اقدامات بر مبنای برنامه‌های عمل واقعی، برقراری و استمرار نظام گزارش‌دهی و نظام تشویق و تنبیه.

کمیته خارج کشور سازمان فدائی برپایه محورهای نوشته "درباره تشکیلات خارج" (منتشره در همین شماره در راه کنگره) و توضیحات آن پیرامون وظایف و عرصه‌های فعالیت تشکیلات خارج کشور، قطب‌نامه زیر را به کنگره سازمان پیشنهاد میکند. این قطب‌نامه، توسط ۳ رفیق کمیته خارج پیشنهاد میشود و یک رفیق دیگر نظرات و پیشنهادات خود را بطور جداگانه مطرح خواهد کرد.
الف - عرصه‌های اصلی فعالیت در خارج از کشور:

- علاوه بر تلاش و کک برای تقویت تشکیلات سازمان در داخل، عرصه‌های اصلی فعالیت در خارج از کشور عبارتند از: ۱- تبلیغ سیاستها و اهداف سازمان در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور و برگزاری مراسم و حرکات عمومی تبلیغی و سیاسی
- ۲- اتحاد و همکاری با نیروهای جنبش کونیستی و کارگری، جنبشهای رهایی‌بخش، سازمانها و نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه و مدافع حقوق بشر، و شناساندن مواضع، سیاستها و فعالیت‌های سازمان به آنها.
- ۳- سازماندهی ارتباط با میهن و با ساافران ایرانی، کسب خبر از اوضاع و احوال و مبارزات جاری مردم ایران و ارسال اخبار و گزارشها به ارگانهای مرکزی زیربط
- ۴- سازماندهی فعالیتها و اقدامات در جهت جمع‌آوری و تامین و توسعه امکانات مالی سازمان، اجرای طرح بسیج مالی بطور سالانه در مقاطع معین و با برنامه‌ریزی و آمادگی قبلی.
- ۵- رسیدگی به امور مربوط به مهاجرت، پناهندگی، اقامت، اشتغال و تحصیل رفقای سازمانی. ضرورت اشتغال و تامین زندگی از طریق کار، و ضرورت ادامه تحصیل و کسب تخصص و مهارت باید مورد توجه و تاکید قرار گیرد.

ب - فعالیت در کانون‌های دمکراتیک

فعالیت در کانونهای دمکراتیک و حرکت در جهت سازماندهی یک جنبش سراسری در خارج از کشور علیه رژیم جمهوری اسلامی، از عرصه‌های بسیار مهم فعالیت ما در خارج از کشور است.
این تشکل‌ها و کانونهای دمکراتیک در عرصه‌های مختلف بویژه در زمینه افشای رژیم جمهوری اسلامی، دفاع از آزادی و حقوق دمکراتیک مردم در ایران، دفاع از زندانیان سیاسی، مبارزه در جهت لغو شکنجه و اعدام و کشتارهای جمعی در زندانهای رژیم و برای آزادساختن زندانیان سیاسی، و همچنین برای همبستگی با خانواده‌های زندانیان و شهدای خلق، دفاع از

طرح برنامه سازمان فدایی

بقیه از صفحه ۱

یک رشته احکام از پیش ساخته و بیگانه با واقعیت زنده می‌انجامد. بدین ترتیب، بصورت ابزاری برای ساختن یک تشکیلات اعتقادی و ایدئولوژیک، دیدن و ترسیم واقعیت نه آنطوری که هست، بلکه آنطوری که دستگاه ایدئولوژیک و مفروضات پیش‌ساخته آن ایجاب میکنند و سپس تلاش برای پی‌ریزی یک نظام ایدئولوژیک و توتالیتر درمی‌آید.

همین برنامه‌های سنتی، امروزه در کشورهای که احزاب کمونیست قدرت را در دست دارند، با بن‌بست مواجه شده و زیر سوال قرار گرفته‌اند با این حساب تکلیف نسخه‌های بدل و کاریگاتر آنها در جوامعی مانند ایران پیشاپیش روشن است. خوشبختانه، بویژه در شرایط کنونی که جذابیت طرح‌های خیالی و آرمانهای بیگانه با واقعیت در انتظار مردم بطور فزاینده کاهش می‌یابد و جای خود را به اهداف و راه‌حل‌های مشخص و علمی می‌دهد، چنین برنامه‌هایی اصولاً از چارچوب فرقه‌های ایدئولوژیک فرار نمی‌روند و فرصت تبدیل جامعه به آزمایشگاه طرح‌های خود را نمی‌یابند. فراتر از این چنین برنامه‌هایی حتی از طرف اعضا و کادرها و هواداران این نیروها نیز قابل دفاع تشخیص داده نمی‌شوند و فعالین قادر به تبلیغ و ترویج آن نیستند مثلاً امروزه که دهها برنامه و طرح از طرف طیف گسترده نیروهای چپ ایران منتشر شده است کدام فعال سیاسی منسوب به این یا آن سازمان سیاسی قادر به تحلیل‌های غیرواقعی و کلیشه‌ای این برنامه‌ها از ساخت طبقاتی - سیاسی جامعه ایران یا محتصات نظام آینده و برنامه‌های وعده‌داده شده می‌باشد؟ مثلاً چه کسی قادر به توضیح و دفاع از حکم کلیشه‌ی "مصادره هتل‌ها" یا "ملی کردن داروخانه‌ها" و "ملی کردن کلیه اراضی کشاورزی" در شرایط جامعه ایران می‌باشد؟

در این چارچوب، مقایسه برنامه و مشی سیاسی در هر دوره و بررسی و تحقیق مداوم تطابق و هماهنگی آنها نیز امری تشریفاتی و بیپوده می‌شود. زیرا بدلیل کلی بودن احکام برنامه و نپرداختن به شرایط موجود و چگونگی رسیدن به اهداف طولانی مدت، هر خط مشی سیاسی را میتوان به آن نسبت داد. در نتیجه ستایش لفظی از برنامه بعنوان راهنمای عمل و تقدیس اصول، در عمل نقش پوششی برای توجیه هر اقدام و حرکت حزب و دولت را بعهده می‌گیرد. مباحثه ایدئولوژیک و سیاسی هم، نه بر اساس برنامه، بلکه در ورای آن و بر سر قدرت صورت می‌گیرد.

در طرح برنامه‌ای که ذیلاً ارائه میشود، ما با نگرش انتقادی به برنامه‌های موجود، خطوط عمومی سوسیالیسم را نه بعنوان نظامی ایدئولوژیک، بسته و درخود، بلکه بعنوان یک نظام انسانی باز و در حال تحول و تکامل مداوم مطرح کرده‌ایم. این نظام، البته مانند هر نظام دیگری، بر مقدمات ایدئولوژیک معینی استوار است، ولی ساله در اینجاست که این ایدئولوژی، یک ایدئولوژی باز است که چنانچه بنیانگذاران جامعه‌شناسی علمی در نظر داشتند، واقعیت و تغییرات حاصله در آن را مقدم می‌شمارد و در نتیجه، در حالیکه بر پراتیک گذشته و حال جنبش کارگری و سوسیالیستی استوار است پیشاپیش تغییر و اصلاح تکمیل خود را بر اساس پراتیک و تجارب آینده و پیشرفت بعدی بشریت می‌پذیرد.

گذار از ایدئولوژی بسته به ایدئولوژی باز و رد تصور سوسیالیسم بعنوان یک نظام ایدئولوژیک، طبعاً در فرمولبندیهای طرح برنامه نیز منعکس شده است؛ ما بجای صدور احکام جامد و قطعی درباره جامعه آینده، اشکال تحقق آن و تمام مسائل دیگر، به برشردن خصوصیات و گرایش‌های عمده این جامعه و جهات مختلف فعالیت در راه آن در حدیکه بر اساس تجارب موجود روشن است، پرداخته‌ایم و گسترش و تدقیق آنرا به پیشرفت خود واقعیت و زندگی موکول کرده‌ایم.

علاوه بر این، ما با عزیمت از شرایط موجود، خط مشی مبارزاتی معینی برای نزدیکی به طرح جامعه آینده و هموار کردن راه مبارزه برای تحقق آن مطرح کرده‌ایم.

جنبش چپ ایران، به نظر ما بدون تجهیز به خط مشی و برنامه‌ای که واقعیت‌های زنده را مقدم شمارد و از شرایط موجود حرکت کند، نمی‌تواند از حد فرقه‌های ایدئولوژیک فراتر رود و نمیتواند به یک جنبش سیاسی جدی و توده‌گیر تبدیل شود. با این امید که طرح برنامه حاضر گامی در این راستا باشد و به بحث‌های موجود در این زمینه یاری رساند.

ندارند و نمی‌توانند واقعا راهنمای عمل و فعالیت سیاسی زنده باشند و بهمین دلیل در طاقچه‌ها و قفسه‌ها خاک می‌خورند و بالاخره زمان کوتاهی که در ابتدای امر برای تشکیل کنگره در نظر گرفته شده بود، این تصمیم را تقویت می‌کند.

درعین حال کمیته مرکزی بر آن بود که نظر خود درباره دستور جلسه کنگره را به اطلاع تشکیلات برساند و تصمیم‌گیری نهائی را به آن واگذار کند. در نتیجه عمدتاً با این استدلال نیروهای سازمان که در کنگره نخست سازمان باید برنامه در دستور باشد و برنامه راهنمای عمل ماست، بحث برنامه را نیز به دستور جلسه کنگره اضافه شد. دیگر دلیل مهم این امر مساله وحدت با سازمان آزادی‌گار بود که در این رابطه نیز اصرار بر گذاشتن بحث برنامه در دستور کنگره وجود داشت.

بدین ترتیب، بررسی طرح برنامه در دستور قرار گرفت و کمیسیون مشترکی از طرف کمیته مرکزی دو سازمان برای تدوین طرح برنامه تشکیل گردید. نتیجه کار این کمیسیون که از ابتدا بنا به نظر و توصیه کمیته مرکزی دو سازمان تلاش می‌کرد مانند اساسنامه به طرح واحد مشترکی برسد، دو طرح متفاوت بود که ضمن اختلاف در زمینه‌های تعادل قوای جهانی، درک از سوسیالیسم، دموکراسی و تعدد احزاب، میهن‌پرستی و انترناسیونالیسم و برخورد با طبقات اجتماعی قالب گذشته را حفظ می‌کردند و نظرات و اصلاحات موجود را در چارچوب آن بیان می‌نمودند. از آنجا که هیچکدام از این طرحها اکثریت آرای دو کمیته مرکزی را نداشتند، قرار شد هر دو طرح بعنوان نتیجه کار کمیسیون و مبنائی برای بحث حول برنامه منتشر شوند.

در فاصله‌ای که از ارائه دو طرح برنامه یاد شده میگذرد، دو درک از مضمون و نقش برنامه و نیز مسائل بنیادی مورد اختلاف، شکل مشخص‌تری بخود گرفته‌اند. بعلاوه، طولانی‌تر شدن دوره تدارک کنگره و پس از آن انتقال بخشی از بحث‌های کنگره و از آنجمله بحث برنامه به اجلاس دوم، فرصت بیشتری برای کار در این زمینه فراهم کرده است.

بر این اساس ما امضاءکنندگان زیر تلاش کرده‌ایم طرح برنامه مورد نظر خود را بطور جداگانه ارائه دهیم تا امکان بحثی آزاد و شریخش و امکان مقایسه‌های روشن میان نظرات و طرح‌های موجود حاصل شود. با همین هدف، در مقدمه حاضر رئوس درک خود از برنامه را در مقایسه با درک گذشته بیان می‌کنیم. هدف اصلی برنامه از نظر ما عبارتست از: الف) ارائه طرح عمومی از جامعه‌ای که باید جایگزین نظام موجود شود، و ب) ترسیم چگونگی و راه رسیدن به این جامعه با حرکت از شرایط موجود.

برنامه‌های موجود کمونیستی در ایران (و نیز در بسیاری از کشورهای دیگر) در هر دو جنبه فوق اشکال اساسی دارند. طرح عمومی از جامعه جایگزین در این برنامه‌ها، بر اساس دیدگاههای گذشته، یعنی تصور سوسیالیسم بعنوان نظامی ایدئولوژیک، سوسیالیسم بدون آزادی سیاسی، و درک‌های ایستا و بوروکراتیک از سوسیالیسم، یعنی الگوهای تاکنون موجود از سوسیالیسم، پرداخته شده است. قسمت عملی‌تر این برنامه‌ها، یعنی چگونگی و راه رسیدن به جامعه مطلوب نیز عمدتاً بجای اینکه از شرایط موجود شروع شود، از آینده‌های نامعلوم، یعنی از زمانی شروع میشود که کمونیست‌ها بقدرت میرسند و پی‌ریزی نظام موردنظرشان را آغاز میکنند. بدین ترتیب، در این برنامه‌ها، ما از یکطرف با تصویری از یک نظام ایدئولوژیک بسته و تمام‌شده، و در نتیجه با مجموعه‌ای از اصول مجرد ایدئولوژیک روبرو هستیم و از طرف دیگر، با اقداماتی که باید در آینده‌های مفروض برای تحقق این نظام اجرا شوند. آنچه در این برنامه‌ها یافت نمیشود، همانا در نظر داشتن واقعیت‌های جامعه و جهان معاصر است، در نتیجه مادر این برنامه‌ها، به جای راهنمای فعالیت سیاسی مشخص، با احکامی روبرو هستیم که نه توضیح‌گر واقعیت‌های جامعه هستند و نه می‌توانند مبنای یک تبلیغ و ترویج توده‌گیر باشند. چنین برنامه‌هایی محکوم به خاک خوردن در طاقچه‌ها و قفسه‌ها و محکوم به شکست هستند.

بهمین دلیل است که برنامه‌های سنتی علاوه بر اینکه نقدا پاسخگوی شرایط و مسائل موجود نیستند، دیر یا زود به مانعی در برابر شناخت پدیده‌های جدید و آغاز و تعقیب یک سیاست بویا و فعال که لزوماً باید تغییرات جامعه در شرایط واقعی را در خود منعکس کند، تبدیل میشوند و با چند فرمول ساده، پیروان خود را از زحمت شناخت پدیده‌های جدید و پاسخگویی به مسائل نوین معاف میدارند. با راهنما قراردادن چنین برنامه‌ای، تحلیل سیاسی بجای آنکه واقعا به بررسی شرایط مشخص و مناسبات واقعی نیروها بپردازد و ترسیم‌کننده راهی عملی برای پیشبرد مبارزه باشد، به مونتاژی از چند اصل مجرد ایدئولوژیک مندرج در برنامه و مقداری فاکت و آمار و ارقام تبدیل میشود. چنین برنامه‌ای در موضع حاکم نیز به تلاش برای تغییر اجباری جامعه بر اساس

نیستند، بلکه از سرشت بنیادگرای آن و از تضاد عمیق بنیادگرای اسلامی با واقعیت‌های ایران و جهان، ناشی میشوند. این تناقضات و نوسانات ممکن است در این یا آن جنبه تخفیف یا تشدید شود ولی زوایای از چنگ آنها فقط با از میان رفتن خود رژیم اسلامی قابل تصور است.

برای سوسیالیسم دموکراتیک

نظام سوسیالیسم دموکراتیک که ما برای آینده جامعه‌مان پیشنهاد و در راه نیل به آن مبارزه میکنیم از لحاظ جهانی با سیر فکر و عمل جنبش کارگری و سوسیالیستی در قرن نوزدهم و کارل مارکس و فردریک انگلس، بنیانگذاران جامعه‌شناسی علمی، با فعالیت متفکران و رهبران بعدی این جنبش مانند ولادیمیر ایلیچ لنین، روزا لوکزامبورگ و آنتونیو گرامشی، و با اندوخته فکری و تجربی جنبش کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی معاصر و از آنجمله تجارب کشورهای سوسیالیستی پیوند دارد. این نظام از لحاظ ملی، با سیر فکر آزادی، عدالت، دموکراسی، تجدد و ترقی در ایران، و با تلاش‌های پیام‌آوران این افکار در قرن گذشته، مانند میرزا قاجان کرمانی، طالبوف تبریزی و آخوندزاده، با پیکارهای ضد استبدادی و عدالت‌خواهانه مشروطه‌طلبان و جمهوریخواهان دوران نهضت مشروطیت با مبارزات اجتامیون - عامیون و کمونیستهای ایرانی از حیدر عموآوغلی تا ارنانی، با جنبش دموکراتیک - ضد استعماری سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ و مبارزات دکتر مصدق، با رزم ضد دیکتاتوری جنبش فدائی و برجسته‌ترین رهبر آن بیژن جزینی، و با درس‌های ناشی از تجربه جنبش چپ ایران در سالهای حاکمیت جمهوری اسلامی ارتباط دارد و ادامه و گسترش آنهاست.

سوسیالیسم از نظر ما نظامی بسته، در خود و تمام شده که بر اساس یک ایدئولوژی پیش‌ساخته بنا شود نیست، بلکه یک نظام انسانی باز و در حال تحول و تکامل است که با فعالیت خلاق و بویای انسانها و با حرکت مداوم در راه آزادی بیشتر، دموکراسی بیشتر، توسعه صنعتی و تکنولوژیک بیشتر و عدالت بیشتر مشخص میشود. نظام سوسیالیستی نه از طریق ساده‌تر شدن و یکنواخت شدن اشکال فعالیت اقتصادی، سیاسی، اجتامی و فرهنگی شهروندان، بلکه از طریق رشد تنوع و گوناگونی آنها تحقق می‌پذیرد. شرکت و دخالت هرچه فزاینده مردم در تحول جامعه، یعنی دموکراسی راه نیل به سوسیالیسم است. صفت ممیزه سوسیالیسم این است که در آن آزادی و رشد آزاد هر فرد آزادی و رشد آزاد همگان است.

سوسیالیسم از لحاظ سیاسی، نظامی است که بر مبنای اصول انتخابی بودن مقامات و مسئولین، خودگردانی، مشارکت فزاینده و دموکراتیک توده‌ها و کنترل آنها بر اداره امور بنا میشود. آزادی وجدان، آزادی نظر، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و آزادی کامل فعالیت تشکل‌های صنفی، سیاسی و اجتامی یعنی پلورالیسم نظری، سندیکائی و سیاسی پیش‌شرط ضروری این شیوه اداره امور و شکوفائی جامعه سوسیالیستی است. پذیرش کامل آزادی احزاب، بمعنای پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آرای مردم است. بدون آزادیهای سیاسی، هرگونه دموکراسی مفهوم خود را از دست میدهد و بدون دموکراسی، سوسیالیسم از مضمون خود تهی میشود.

سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی، بمعنای سلب مالکیت مردم و انتقال آن به دولت نیست. سوسیالیسم عبارتست از سلب مالکیت از اقلیتی که از اکثریت جامعه سلب مالکیت کرده است و بازگرداندن آن به جامعه. چنین نظامی میتواند از طریق بکارگیری اشکال گوناگون مالکیت عمومی، تعاونی و خصوصی و فردی ترکیب‌های گوناگونی از آنها و در عین حال بکارگیری مکانیسم‌های بازار تحقق یابد. مساله اساسی اینست که انسانها از طریق اداره و کنترل امر تولید و استفاده از نتایج آن، واقعا خود را مالک ثروتهای جامعه بدانند و بیگانگی انسان از وسایل تولید از میان برخیزد.

سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی، ضمن شناسائی نقش دولت سوسیالیستی و حزب کمونیست در بنای جامعه نوین، مردم و دموکراسی را مینا قرار میدهد و اصالت و مرجعیت آنها را بر سببیت میشناسد. برعکس، نظامی که مالکیت اجتامی را معادل مالکیت دولتی بداند و مردم را از مالکان واقعی وسایل تولید و ثروتهای جامعه بصورت مزدگیران و بردگان دولت درآور، نظامی که حزب واحد و دولت را در هم ادغام کرده و کل قدرت و مرجعیت را در اختیار آنها بگذارد، نظامی که بجای حرکت در جهت توزیع هرچه متعادل‌تر قدرت در جامعه و زوال دولت بعنوان قدرتی بالای سر مردم و جامعه، بسوی هرچه گسترده‌تر کردن دستگاه دولتی و حضور همه‌گیر آن حرکت کند، فقط به استقرار دیکتاتوری توتالیتر می‌انجامد و سوسیالیسم را از مضمون دموکراتیک، مردمی و انسانی خود تهی میکند.

سوسیالیسم از نظر ما اجتامی باز و متحول از انسانهای آزاداندیش، همیشه، مستقل و مخلوق کار و فعالیت خلاق توده‌های وسیع مردم است که

میهن ما ایران سرزمین ثروتمندی است که سرشار از منابع و ثروتهای طبیعی، نفت و گاز، معادن مورد نیاز تمامی رشته‌های صنعت و همچنین دارای دشت‌ها و جلگه‌های بسیار وسیع و حاصلخیز، باغات و جنگلهای غنی، منابع سرشار شیلات، و از همه مهم‌تر دارای جمعیت عظیمی از نیروی فعال کار است. با اینهمه اکثریت مردم کشور ما در فقر و محرومیت زندگی میکنند. حاصل کار و تلاش مردم ایران و ثروتهای ملی و طبیعی ایران را سالیان درازی است که استثمارگران و ستیزان داخلی و خارجی به یغما می‌برند و در ازای آن فقر و بی‌خانمانی، بیگاری و بیماری، اختناق و سرکوب برای مردم ایران به ارمغان می‌آورند. این وضعیت نتیجه رشد ناموزون، وابسته و ازهم گسیخته سرمایه‌داری در دهه‌های گذشته و نتیجه سلطه رژیم‌های دیکتاتوری در طی دهه‌ها و قرون است.

فاجعه جمهوری اسلامی و پیامدهای آن

رژیم جمهوری اسلامی، بمنابۀ رژیمی توتالیتر و ایدئولوژیک، بر مبنای ایدئولوژی اسلامی و سیستم "ولایت فقیه"، نظام استبدادی همه‌گیر مذهبی و فردی را بر میهن ما تحمیل کرده است که آشکارا ناقض حق حاکمیت ملی و حاکمیت خلق و ناقض ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی و فردی و اجتامی مردم ایران است.

رژیم مذهبی جمهوری اسلامی که دین و دولت در آن تلفیق گشته و مذهب شیعه و روحانیت از امتیازات ویژه برخوردار میباشد، یکی از فراگیرترین و خشن‌ترین دیکتاتوریهای زمان ماست که متکی به قهر ضدانقلابی عریان، تبلیغات عوام‌فریبانه مستضعف‌پناهی، سرکوب وحشیانه و تروریسم آشکار دولتی است. این رژیم بدلیل تناقضات تفکر کهنه و عقب‌مانده‌اش حتی گردش چرخ اقتصاد سرمایه‌داری را نیز دچار اختلال میکند و ارتجاعی‌ترین حاکمیت سیاسی موجود جهان است.

این حکومت اقتصاد کشور را به ورشکستگی کشانده و صنایع ایران را به رکود و تخریب کشانده است. در سالهای گذشته سیاستهای ارتجاعی و ضد مردمی رژیم در اقتصاد عمدتا بسود بخشی از بورژوازی تجاری و بورژوازی بوروکرات حاکم که ۷ درصد صنایع کشور را کنترل می‌کند، بوده است.

نظام توتالیتر و ایدئولوژیک حاکم، از لحاظ تاریخی با سنتهای دیرینه استبداد شرقی و دولت قدر قدرت هزاد آن که در کشور ما نیز سابقه طولانی دارد و با فرهنگ ناشی از این استبداد فراگیر پیوند دارد. اما این نظام با واقعیت‌های زندگی که پیوسته تنوع میزاید و با تاریخ مبارزات مردم ایران، آرمانهای چون آزادی، استقلال، دموکراسی و عدالت ناسازگار است.

ظهور جمهوری اسلامی، با توجه به تاریخ مبارزات معاصر مردم ایران در راه آزادی و از جمله پیکارهای وسیع سالهای قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و با توجه به شرایط جهانی معاصر که دموکراسی و رشد بیشتر را در مرکز تحولات بالنده قرار میدهد، برای مردم ایران یک فاجعه بزرگ بشمار میرود: نابودی صنایع و کشاندن اقتصاد کشور به ورطه ورشکستگی، سرکوب خواسته‌های کارگران و نابودی تشکل‌های سندیکائی و شوراهای کارگری، تداوم مناسبات ظالمانه ارضی و فشار بر دهقانان، سرکوب خونین خلق‌ها، تعطیل مراکز دانشجویی و فرهنگی و اخراج دهها هزارتن از دانشجویان و معلمان و استادان، سرکوب زنان و تحمیل قوانین ارتجاعی به آنها، نابودی آزادی‌های سیاسی، سرکوب سازمان‌ها و احزاب سیاسی و به بند کشیدن دهها هزارتن و شکنجه و اعدام دهها هزارتن دیگر، جنگ‌افروزی و تحمیل جنگ ۸ ساله بقیمت نابودی و تباهی ارزش‌های مادی و معنوی مردم ایران و سرازیر کردن ثروتهای ملی بجهیب انحصارات تسلیحاتی بین‌المللی و در یک کلام لگدمال کردن خواسته‌ها و آرمانهای آزادیخواهانه، عدالت‌جویانه و استقلال‌طلبانه مردم ایران، گارنامه سیاه رژیم اسلامی را تشکیل میدهد.

سیاست خارجی رژیم اسلامی نیز ترازنامه مشابهی دارد: سنگ‌بنای این سیاست، پان‌اسلامیسم، صدور "انقلاب اسلامی" به سایر کشورها و تروریسم دولتی است. این سیاست، علاوه بر قربانی کردن منافع و مصالح ملی ایران، به احترام و اعتبار مردم ما و فرهنگ آن در انظار مردم جهان لطافات بزرگی زده است.

تناقض سیاست داخلی و خارجی رژیم، هم در زمینه‌های اقتصادی و هم در زمینه‌های سیاسی، مانند کشکش‌های دائمی بر سر نقش بخش دولتی و بخش خصوصی و نقش دولت در اقتصاد، بی‌برنامگی و تغییر مکرر سیاست‌ها، تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری و وجود ارگان‌ها و نهادی دولتی موازی، نوسانهای بی‌در پی در سیاست خارجی میان عادی کردن مناسبات با جهان خارج و صدور "انقلاب اسلامی" و تروریسم، صرفا عارضه‌های تبعی حاکمیت اسلامی

سوسیالیستی، تجارب خاص مبارزات مردم ایران را مورد توجه ویژه قرار داد. در طول تاریخ معاصر مبارزات سیاسی ایران، فعالیت و مبارزه در راه دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک توده‌های مردم، عمده‌ترین محور مبارزات مردم ایران بوده است: در نقاط عطف تاریخ مبارزات توده‌های مردم شهرهای ایران و بویژه شهرهای بزرگ، در دفاع از آزادیهای سیاسی و خواست عام دموکراتیک و علیه استبداد و دیکتاتوری بسیج شده و به مبارزه پرداخته‌اند، دهقانان ایران، رهائی از فشار و ستم حکومت‌های مطلقه و اربابان و زمینداران بزرگ را دنبال کرده‌اند، و خلق‌های تحت‌ستم، علیه خودکامگی حکومت‌های مرکزی و برای خودمختاری به پا خاسته‌اند.

در شرایط کنونی که رژیم جمهوری اسلامی یک دیکتاتوری توتالیتر و ایدئولوژیک را بر جامعه ایران تحمیل کرده است مبارزه برای آزادی و دموکراسی با اهمیت و ضرورت به مراتب بیشتری باید در محور مبارزات مردم نیروهای چپ قرار گیرد: جمهوری اسلامی نه تنها بدلیل سرشت ضدخلقی خود، ناقض حاکمیت توده‌ها و دشمن آنهاست، بلکه هر نوع آزادی اندیشه و بیان، مطبوعات، تشکل و تحزب و آزادی انتخاب را از توده‌های مردم سلب میکند و بنا به درک خود آنها را رهای از "گوسفندان"، "گمراهان" و "صغیران" نیازمند "شان" و "سرپرست" میداند. رژیم تحت عنوان "حاکمیت الهی" و "حکومت اسلامی" ولایت فقیه، حاکمیت خلق و رای اکثریت را نفی میکند. ایدئولوژی راهنمای رژیم و خود نظام اسلامی بعنوان یک نظام بنیادگرای مذهبی، ناقض پایه‌های ترین و ابتدائی‌ترین اصول دموکراسی، و از آنجمله جدائی دین و دولت است و استبداد فراگیر مذهبی و فردی را بجای آن می‌نشانند.

یک خط‌مشی نوین مبارزاتی

مبارزه علیه دیکتاتوری و برای آزادی و دموکراسی یک شعار تاکتیکی و یا مطالبه‌ای جاری در چارچوب وضع موجود نیست، بلکه یک شعار و خواست استراتژیک و ستون فقرات یک خط‌مشی نوین مبارزاتی که علاوه بر پاسخگویی به نیازمیرم شرایط کنونی، راه نیل به اهداف طولانی‌مدت‌تر نیز محسوب میشود و زمینه‌های تحقق آنها را هموار میکند.

این خط‌مشی نوین بر چهار بنیاد مهم استوار است:

اول - درک عمومی ما از آزادی و دموکراسی و پیوند آنها با سوسیالیسم. تجربه تاریخ نشان داده است که سوسیالیسم هر جا که از آزادی و دموکراسی جدا شده و یا به تقابل با آن پرداخته، ضرر دیده و با بن‌بست و شکست مواجه شده است: همانطور که تلاش برای نیل به سوسیالیسم از طریق بی‌جز دموکراسی سیاسی، به نتایجی ارتجاعی میرسد، سوسیالیسم بدون آزادی سیاسی نیز تحرک و پویائی خود را از دست میدهد و از مضمون واقعی‌اش تهی میشود.

دوم - تحولات جهانی، که علیرغم گرایش‌های متضاد در این یا آن عرصه و رشد محافظه‌کاری در برخی کشورها، در مناطق مختلف دنیا گرایش به نقش فزاینده و دخالت گسترده‌تر مردم در اداره امور جامعه را نشان میدهد و دموکراتیزه کردن زندگی جامعه و دولت را در مرکز تحولات قرار میدهد. پس از تجربه فاشیسم در آلمان و ایتالیا، پس از تجربه حاکمیت مطلق حزب واحد در کشورهای سوسیالیستی، پس از تجربه دیکتاتوری‌های گوناگون در کشورهای جهان سوم و از جمله تجربه نسخه بدل سوسیالیسم بوروکراتیک در برخی آنها، و بالاخره پس از تجربه حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، اعمال دیکتاتوری یک اقلیت تحت‌عنوان ایدئولوژیک "قوانین طبیعت" (مانند برتری نژاد آریائی در آلمان نازی)، "قوانین تاریخ" (نظام‌های استالینی) و "قوانین شریعت" (نظام اسلامی) و یا تحت عنوان سیاسی عوام‌فریبانه مانند "حفظ امنیت ملی" و "رهائی از خطر کمونیسم" به مراتب دشوارتر شده و بویژه بموازات رشد جوامع بشری، پیچیده‌تر شدن آنها و پیشرفت بیسابقه صنعت و علم و فرهنگ، حساسیت و مقاومت در برابر نظام‌های دیکتاتوری و روش‌های تحکم‌آمیز اداره امور به میزان قابل‌ملاحظه‌ای بالا رفته است.

سوم - سلطه رژیم جمهوری اسلامی که با تحمیل استبدادی فراگیر به مردم و جامعه ایران، خواست آزادی و دموکراسی را در محور مبارزات مردم قرار داده است. تجربه جنبش چپ ایران در سالهای حاکمیت جمهوری اسلامی بار دیگر نشان داده است که بدون مبارزه برای آزادی و دموکراسی، حفظ و گسترش دستاوردهای فعالیت اجتماعی و سیاسی مردم امکان‌پذیر نیست و حتی عقبگرد گریزناپذیر است.

چهارم - بی‌حقوقی مردم در برابر فعال‌میشائی رژیم. مردم ایران و اقشار مختلف آن در تلاش برای حقوق‌شان، بجز خودشان به نیروئی دیگری نمی‌توانند امیدوار باشند. اما مردم هم تا موقعی که پراکنده، غیرمتشکل و منفرد باشند، قادر نیستند مبارزه‌ای موثر و شریخ‌شا را پیش ببرند و به حقوقشان برسند. مهم‌ترین ابزار مردم در فعالیت برای تأمین خواسته‌هایشان، تشکل در

مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را مستقر می‌سازد و بموازات رشد مداوم صنعت و تکنولوژی و افزایش ثروت جامعه، سطح زندگی و رفاه عمومی را بالا میبرد و براساس اصول انتخاباتی، مشارکت فزاینده و دموکراتیک توده‌ها و کنترل آنها بر اداره امور در شرایط وجود آزادیهای کامل سیاسی اداره میشود. سوسیالیسم باید بالاترین دستاوردهای انقلاب علمی و تکنولوژیک در عرصه اقتصاد را با وسیع‌ترین آزادی سیاسی و بیشترین عدالت اجتماعی همراه سازد. در این نظام برای لغو تبعیض و تأمین برابری شهروندان در برابر قانون و سایر مواهب جامعه باید استقلال دولت از هر گونه ایدئولوژی تعیین شود.

با توجه به مختصات فوق‌الذکر سوسیالیسم و نظر به سطح رشد اقتصادی و اجتماعی ایران و بویژه تداوم سهم تولید و توزیع خرد و متوسط در اقتصاد کشور، جامعه ایران قبل از اینکه به نظام سوسیالیستی برسد، باید دوره‌ای طولانی از رشد اقتصادی و اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با سنگبری سوسیالیستی را طی کند. این دوره، دموکراسی خلقی نام دارد که مبتنی بر قدرت دموکراتیک خلق، یعنی اکثریت عظیم مردم، اقتصاد مختلط و آزادی کامل سیاسی است و راه را برای سوسیالیسم می‌گشاید. چشم انداز گذار به سوسیالیسم در جهان

از دیدگاه همین سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی است که ما تحولات جاری در برخی کشورهای سوسیالیستی را از لحاظ مقدرات تاریخی سوسیالیسم دارای اهمیتی عظیم میدانیم. این تحولات که جوهر آنرا میتوان در بازسازی دموکراتیک تمام جوانب جامعه و گذار از نظام توتالیتر به نظام دموکراتیک خلاصه کرد، در هریک از این کشورها بشکلی خودویژه و با مختصات بدیع ملی جریان مییابد و هنوز در مرحله شکل‌گیری و جستجوی اشکال جایگزین است. برخی از جهات مهم بازسازی دموکراتیک در عرصه داخلی عبارتند از: ترک دید ایستا، جامد و بوروکراتیک از سوسیالیسم و جایگزینی آن با درکی زنده، متحول و دموکراتیک، ترک نظریه حزب واحد و نقش انحصاری آن در سیاست و پذیرش آزادیهای سیاسی و از جمله تعدد احزاب، ترک اندیشه دولت ایدئولوژیک و اعمال دیکتاتوری براساس احکام ازلی و ابدی تحت عنوان "قوانین تاریخ" و جایگزینی آن با حکومت قانون و حکومت مورد نظر خود، درک اهمیت حقوق بشر و رعایت آنها، بکارگیری مکانیسم بازار در اقتصاد و بازسازی روابط مالکیت و مدیریت و توزیع بگونه‌ای که مردم از لحاظ مالکیت، اداره تولید و استفاده از نتایج آن واقعا خود را صاحب ثروتهای جامعه بدانند و در حفظ و افزایش آن مستقیا دینفع باشند. در سیاست خارجی نیز میتوان از ترک دیدگاه ابرقدرت‌مآبانه، کنار گذاشتن دید ساده‌انگارانه از جهان و بلوک‌بندی کشورها به دو اردوگاه خیر مطلق و شر مطلق، ترک تز "حاکمیت محدود" کشورهای سوسیالیستی که توجیه‌گر دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر بود و جایگزینی آن با شناسائی استقلال کامل هر کشور، هر خلق و هر حزب در تصمیم‌گیری و اداره امور خود، تغییر در برخورد به دولتهای جهان سوم و شناسائی نقش کلیدی آزادیهای سیاسی برای رشد آنها، درک اهمیت حقوق بشر و ارزش‌های عموم بشری و بر مبنای تمام اینها حرکتی نوین و موثر در جهت صلح جهانی و امنیت بین‌المللی، نام برد.

ما از بازنگری و بازسازی دموکراتیک در جنبش کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی که بر محور پیوند مجدد دموکراسی و سوسیالیسم در جریان است پشتیبانی میکنیم. پیشرفت این امر، گامی بزرگ و تاریخی در جهت گسترش آزادی، عدالت و صلح در جهان خواهد بود و چشم‌انداز واقعی سوسیالیستی را در برابر مردم جهان معاصر خواهد گشود.

برای آزادی و دموکراسی

نیل به دموکراسی خلقی و سوسیالیسم دموکراتیک که راهنمای فعالیت‌های ما را تشکیل میدهد، مستلزم آن است که مجموعه معینی از شرایط اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فراهم شود. بهمین دلیل در شرایط کنونی جامعه ایران، با توجه به موقعیت و صف‌بندی نیروهای سیاسی و اجتماعی، یعنی قدرت و هماهنگی نیروهای سیاسی چپ که بیشترین مسئولیت را در تحقق اهداف فوق دارند، سطح تشکل افشار مختلف مردم و احزاب سیاسی و سندیکائی مختلف که در حد ناچیزی قرار دارد، و سطح پائین آگاهی و فقر فرهنگی مجموعه نیروهائی که این اهداف را عملی می‌سازند، و با توجه به اینکه دیکتاتوری فراگیر مذهبی مهم‌ترین مانع غلبه بر این وضع است، مبارزه علیه دیکتاتوری و برای آزادی و دموکراسی گاتال و راه‌اصولی فعالیت در جهت اهداف فوق است. این وظیفه مبرمی است که در برابر نیروهای چپ ایران قرار دارد و برای حل آن، باید علاوه بر جمع‌بند شوریک تجارب جنبش کارگری و

دانشجویان گرفته تا کانونهای دفاع از زندانیان سیاسی و انجمن‌های دفاع از حقوق بشر، شرط ضروری پیگار موثر علیه فعال مایشائی رژیم، برای کسب حقوق و آزادیهای دموکراتیک و اعمال فشار بر قدرت سیاسی از طرف مردم و نیز از شرایط لازم پایداری و پیشرفت دموکراسی در دوره پس از سرنگونی رژیم است. ایجاد و گسترش فعالیت احزاب و سازمانهای توده‌ای، مهم‌ترین راه مبارزه برای دموکراتیزه کردن جامعه و نهادی کردن دموکراسی در جامعه است.

مسئولیت نیروهای چپ

نیروهای چپ برای اینکه مسئولیت سنگین خود را در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ایفا کنند، باید نخست به درکی نوین از خط مشی مبارزه علیه دیکتاتوری توتالیتر جمهوری اسلامی و برای دموکراسی و سوسیالیسم دموکراتیک مجهز شوند، باید دوره فرقه‌های ایدئولوژیک را پشت سر گذارند و به یک جنبش سیاسی جدی تبدیل شوند، و باید ضمن گسترش نفوذ و پایگاه توده‌ای و هاهنگی خود، برای شکل‌گیری یک جبهه وسیع و بسیج اکثریت مردم علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی بکوشند.

بر این مبنا ما از تمام نیروهای چپ دعوت می‌کنیم تا به تشریح مساعی در راه رسیدن به اهداف فوق و مبارزه‌های موثرتر در راه آرمانهای بنیادی چپ بپردازند. ما همچنین تمام نیروهای را که در برنامه و عملشان، آزادی، دموکراسی، پلورالیسم، حقوق بشر و مرجعیت مردم را می‌پذیرند را می‌خوانیم تا در ائتلافی وسیع گرد هم آیند و برای بسیج اکثریت مردم علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی متحدانه تلاش کنند.

اشکال و راههای مبارزه

ما خواهان قهر و خشونت برای حل مسائل سیاسی و اجتماعی نیستیم. بهمین دلیل است که از هم‌اکنون خواهان لغو مجازات اعدام هستیم و برای استقرار نظامی مبارزه می‌کنیم که مسائل و کشمکش‌های اجتماعی را از طرق سیاسی، دموکراتیک، و مسالمت‌آمیز حل کند. اما واقعیت این است که مردم ایران با رژیمی روبرو هستند که اعمال خشن‌ترین و شدیدترین نوع ترور و سرکوب، اعدام‌ها و کشتارهای دستجمعی از جمله ابزارهای عادی و روزمره حکومت آن است. علاوه بر این، رژیم جمهوری اسلامی، بدلیل اقدامات تروریستی مکرر، از بارزترین سبیل‌های تروریسم دولتی است. در مقابل این اوضاع، ما بدون ستایش از قهر و خشونت و آرمانی ابدی کردن آن، حق مردم ایران برای دفاع از حقوق و منافع خود به اشکال مختلف و از جمله با توسل به اقدامات قهرآمیز و مبارزه مسلحانه را برسیست می‌شناسیم. در مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی، باید تمام اشکال مبارزه، از مبارزه در چارچوب قوانین رژیم تا بست‌نشینی، اعتصاب غذا، اعتصاب، تبلیغ سیاسی، کار فرهنگی و مطبوعاتی، تظاهرات خیابانی و مبارزه مسلحانه را بکار بست و این حقیقت را در میان مردم تبلیغ و ترویج نمود که این رژیم بدون یک مبارزه وسیع توده‌ای و دموکراتیک در گوناگون‌ترین اشکال آن و بدون غلبه بر قهر ضد مردمی آن از طرف قهر توده‌ای سرنگون نمی‌شود.

استقلال و همبستگی

ما سیاست خارجی دولت‌های ایران در گذشته را که مبتنی بر قربانی کردن منافع ملی ایران در پای آزمندی‌های انحصارات و دولت‌های امپریالیستی بوده است، محکوم و مردود میدانیم. مردم ایران، در سراسر تاریخ حیات خود، از جمله در انقلاب مشروعیست، در نهضت ملی شدن صنعت نفت و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، قاطعانه به مبارزه با این سیاست برخاسته‌اند. ما همچنین سیاست خارجی پان‌اسلامیستی جمهوری اسلامی و تلاش انحصارات و دولت‌های امپریالیستی را برای فروش تسلیحات به رژیم و حفظ منافع اقتصادی غارتگرانه خود به هر قیمت، از جمله سکوت در برابر نقض حقوق بشر در ایران و جنایات رژیم، محکوم می‌کنیم. نیروهای چپ و دموکراتیک، باید بدون آلوده شدن به خارجی‌ستیزی رژیم، جوهر ضدملی دیدگاه رژیم را که حاضر است منافع و مصالح ملی ایران را در پای تمام خواهی پان‌اسلامیستی خود قربانی کند، نشان دهند، فعالیت‌شان را بر شالوده دفاع از منافع ملی ایران استوار کنند و بیانگر استقلال طلبی و میهن پرستی مردم ایران باشند.

تنها بر چنین پایه‌ای است که همبستگی موثر با مبارزات مردم سایر کشورها نیز امکانپذیر میگردد. ما همبستگی فعال با مبارزات آزادی‌خواهانه، استقلال طلبانه و عدالت‌جویانه مردم در هر نقطه‌ای از جهان، یعنی مبارزات کارگران و مردم کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در راه عدالت، آزادی و صلح، پیگار مردم کشورهای جهان سوم در راه رهائی ملی، آزادی سیاسی و رشد اقتصادی - اجتماعی، و تلاش مردم کشورهای سوسیالیستی در راه نوسازی دموکراتیک جامعه خود و نیز همبستگی با جنبش‌های بشر دوستانه و دموکراتیک

گوناگون‌ترین اشکال آن، یعنی تشکل در احزاب، سندیکاها، اتحادیه‌ها و سایر سازمانهای توده‌ایست، و تشکل توده‌ها در مقیاس میلیون‌ها نفر، بدون آزادی تشکل و آزادی سیاسی امکانپذیر نیست. تنها توده‌ها هستند که با مبارزات تشکل، وسیع و پیگیر خود می‌توانند عقب‌نشینی‌هایی را به رژیم تحمیل کنند و در تداوم آن با بهره‌گیری از امکانات و نیروی بیشتری که بسیج می‌کنند، رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون و حکومتی دموکراتیک را مستقر سازند. بهمین دلیل است که در شرایط استبداد فراگیر جمهوری اسلامی، شعار "آزادی" و "دموکراسی" و مبارزه برای آنها در راس تمام خواست‌های مردم قرار میگیرد. از این طریق است که راه مبارزه موثر برای تحقق تمام اهداف دیگر، از جمله غلبه بر فقر و تبعیض و بیمدالتی که در سالهای حاکمیت رژیم اسلامی بمراتب تشدید شده است و تامین کار و مسکن و رفاه برای توده‌های وسیع مردم، باز میشود.

راه نیل به دموکراسی

مانع اصلی دموکراسی در ایران رژیم جمهوری است. این رژیم بنا به ایدئولوژی خود، بنا به ساختار توتالیتر قدرت دولتی که تمام عرصه‌های زندگی جامعه را به زیر کنترل خود درآورده است، و بنا به حدت تضادهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که عملکرد آزاد آنها موجودیتش را به خطر می‌اندازد، قادر نیست حتی ابتدائی‌ترین موازین دموکراسی و آزادی سیاسی را برقرار سازد. رژیم اسلامی در شرایط آزاد، قدرت رقابت با هیچ نیروی را ندارد و بهمین دلیل آزادی و دموکراسی را حکم مرگ و نابودی خود میدانند و از منطبق چماق و سرکوب پیروی میکنند.

راه نیل به دموکراسی بسیج اکثریت مردم ایران با هدف سرنگونی رژیم و استقرار حکومتی دموکراتیک است. مبارزه برای دموکراسی و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در شرایط کنونی، بمعنای مطالبه آنها از رژیم نیست، بلکه بمعنای این است که توده‌ها می‌توانند از طریق مبارزه‌شان خواست‌هایشان را به رژیم تحمیل کنند. نیروی که قدرت بالقوه سرنگونی رژیم را دارد بطریق اولی قادر است در مراحل اولیه رشد مبارزه چیزهایی کمتر از سرنگونی را نیز به رژیم تحمیل کند. مساله مهم این است که فراموش نشود که مساله دموکراسی در حال حاضر از کانال مبارزه توده‌ای و انقلابی علیه استبداد فراگیر جمهوری اسلامی میگذرد و اینکه با وجود این رژیم، تحقق دموکراسی برای مردم ایران امکانپذیر نیست. در این چارچوب، استفاده از تضادهای درونی رژیم و امکانات هرچند ناچیز موجود برای دامن زدن به مبارزه مردم در راه منافع و خواست‌هایشان ضرورت کامل دارد.

در هدف سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری حاکمیتی دموکراتیک، علاوه بر کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و اقشار میانی روشنفکران، یعنی اکثریت عظیم جامعه، اقشار متوسط بورژوازی نیز دینفع هستند. اما این امر بدان معنا نیست که این هدف را میتوان با هر خط مشی و سیاستی، از جمله سیاست سازشکارانه و ماساژجویانه نمایندگان بورژوازی متوسطه تحقق بخشید. استقرار دموکراسی، مستلزم خط مشی و سیاستی پیگیر، فعالیتی پیگارجویانه و رزی توده‌ای و فداکارانه است.

از این لحاظ امید به استحاله رژیم جمهوری اسلامی به رژیمی دموکراتیک و یا جستجوی آلترناتیو دموکراسی در درون آن، تنها به توجیه رژیم و طولانی‌تر شدن عمر آن کفک میکند. این سیاست از لحاظ تاکتیکی نیز به از دست‌دادن ابتکار مبارزه برای دموکراسی و دنباله‌روی از رژیم می‌انجامد و راه مانور و عوام‌فریبی رژیم را باز میگذارد. مقدم‌ترین شرط چنین تحولی در درون رژیم جمهوری اسلامی آن است که دیگر رژیم ایدئولوژیک نباشد، یعنی جدائی دین از دولت را بپذیرد. اما پذیرش چنین شرطی، بمعنای نفی نقش ممتاز و مسلط قشر روحانی در حاکمیت و در نتیجه نفی خود رژیم اسلامی خواهد بود.

نقش احزاب سیاسی و سازمانهای توده‌ای

رژیم جمهوری اسلامی بعنوان رژیمی توتالیتر، از تشکل هرگونه گروه اجتماعی و سیاسی که میتواند منافع بخشی از جامعه را نمایندگی کند و بطور کلی‌تر از شکل‌گیری هرگونه کانون قدرتی که خارج از حیطه کنترلش باشد، جلوگیری میکند، یعنی طبقات و گروههای اجتماعی را به توده‌ای بی‌شکل و غیرمتشکل تبدیل میکند و همین توده را نیز از جمله با دامن زدن به جو ترس و سوءظن و شک متقابل در میان مردم، به آحاد جداگانه، مجزا و منزوی تجزیه میکند. بعبارت دیگر، رژیم همبستگی طبقاتی و گروهی را از بین میبرد و جامعه را به اصطلاح "اتمیزه" میکند. در برابر این سیاست ویرانگر، ما بر ضرورت و اهمیت ایجاد و گسترش متنوع‌ترین تشکلهای در میان طبقات و اقشار مختلف جامعه و سازمان‌های توده‌ای برای مطالبات گوناگون یا می‌فشاریم. وجود این تشکلهای سازمانها احزاب سیاسی گوناگون و سازمانهای توده‌ای کارگران، زنان و

عام مانند جنبش جهانی صلح، جنبش حفظ محیط زیست و جنبش دفاع از حقوق بشر را از وظایف نیروهای چپ میدانیم. مناسبات شریک همبستگی فقط بر مبنای شناسایی استقلال و برابری متقابل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر میتواند صورت گیرد.

نظام سرمایه داری و انقلاب علمی و تکنولوژیک

تحولات کشورهای سرمایه داری پیشرفته و رسیدن آنها به سطحی کیفیتا نوین از رشد اقتصادی، اولاً ذهنی بودن نظریات مربوط به بحران عمومی نظام سرمایه داری و فروپاشی قریب الوقوع آن را نشان داده، و ثانیاً روشن ساخته است که رسیدن جامعه سرمایه داری به مرحله انحساری، بمعنای پایان یافتن ظرفیت رشد آن نیست. این تحولات اساساً نتیجه انقلاب علمی و تکنولوژیک معاصر و شاخه های مختلف آن مانند انقلاب در زمینه تولید انرژی، انقلاب انفورماتیک و گسترش اتوماسیون در بسیاری از رشته های صنعت، مدیریت و خدمات است که بازآوری کار و نیروهای مولده را با سرعت و شتابی بی سابقه رشد داده است. این انقلاب، قبل از هر چیز بیانگر قدرت خلاق و توانایی شگرف انسان معاصر است که با به خدمت گرفتن آخرین دستاوردهای علم و تکنولوژی می تواند در مدت زمان ثابت، صدها و هزاران برابر قرون گذشته، ارزش تولید کند.

انقلاب علمی و تکنولوژیک معاصر، تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری مانند تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی وسائل تولید و تضاد میان کار و سرمایه را از بین نمی برد و نافی بحران ها و مشکلات اقتصادی و سیاسی در سطوح و اشکال گوناگون و سیاست های سلطه جویانه شرکت ها و دولتهای امپریالیستی در قبال کشورهای جهان سوم نیست. بیکاری مزمن، شکل گیری قشری حاشیه ای که در نظام اقتصادی و اجتماعی موجود جایی برای خود نمی یابد، بازتولید فقر در بخشی از جامعه و تشدید نابرابری اجتماعی علیرغم بالا رفتن قابل توجه سطح زندگی عمومی، عدم توانایی در آموزش نسل جوان در انطباق با سطح پیشرفت علم و تکنولوژی، بوروکراسی و بودجه های هنگفت نظامی، نژادپرستی و تبعیض علیه مهاجران، خشونت و اعتیاد، روابط نابرابر با کشورهای جهان سوم و دخالت در امور داخلی آنها، آلودگی و تخریب محیط زیست از جمله مسائلی هستند که همچنان و بدرجات مختلف در کشورهای سرمایه داری پیشرفته جریان دارد. بر سر همه این مسائل و نیز بر سر حفظ و گسترش یا محدود کردن حقوق و آزادی های دموکراتیک و میزان مشارکت فعال مردم در اداره امور، مبارزه ای مداوم میان نیروهای مترقی و دموکراتیک از یکسو و نیروهای محافظه کار از سوی دیگر صورت می گیرد.

انقلاب علمی و تکنولوژیک معاصر، در عین حال تخفیف برخی تضادها و مشکلات نظام سرمایه داری را امکان پذیر می سازد و ظرفیت آن برای مقابله با بحران ها را در مقایسه با گذشته افزایش می دهد. مسأله مهم تر این است که این انقلاب، با نشان دادن قدرت عظیم انسان معاصر، بتدریج فرهنگ جدیدی در میان مردم و بویژه در میان کارگران و کارکنان صنایع و خدمات پیشرفته ایجاد می کند که خواسته های مشارکت روزمره در تصمیم گیری ها و اداره امور تولید و جامعه، خودگردانی، حساسیت بیشتر نسبت به عدالت و آزادی ها و حقوق دموکراتیک، رد روشهای تحکیم آمیز و بوروکراتیک، و خواست رشد آزاد و هماهنگ انسانها و میدان باز برای ابتکار آنها از جمله خصوصیات مهم آن است. نیروهای چپ کشورهای سرمایه داری پیشرفته، در حال حاضر با وظیفه ای تدوین استراتژی مناسب برای شرایط انقلاب علمی و تکنولوژیک و راهگشایی و بسیج نیرو برای تحقق آن روبرو هستند.

برای رشد آزاد و مستقل جهان سوم

علیرغم بستگی متقابل و فزاینده کشورها و ملل جهان، و علیرغم رشد نسبتاً سریع ولی ناموزون اقتصادی در مواردی، جهان سوم در مجموع خود همچنان از موقعیت نابرابر در اقتصاد و سیاست جهانی رنج میبرد؛ شکاف میان کشورهای صنعتی پیشرفته و کشورهای جهان سوم، بدلیل آهنگ و شتاب متفاوت رشد در آنها، نه تنها کاهش نیافته، بلکه عمیق تر و وسیع تر شده است. با گسترش انقلاب علمی و تکنولوژیک و پیشرفت صنعت کامپیوتر در کشورهای پیشرفته، چشم انداز غلبه بر عقب ماندگی جهان سوم تاریک تر گشته است. در جهان سوم، جزایر پراکنده اقتصادی در اقیانوسی از فقر، اشکال عقب مانده و طاقت فرسای کار و تولید، شرایط زندگی غیرانسانی، بیسوادی، بدغذائی و گرسنگی، مرگ و میر کودکان و بیماریهای همه جاگیر غوطه ورنند.

شرکت های چندملیتی، دولت های امپریالیستی و نهادهای وابسته به آنها مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، از طریق مبادله نابرابر، تحمیل قراردادهایی که به تثبیت موقعیت نابرابر کشورهای جهان سوم و تشدید فشار بر مردم این کشورها می انجامد، دامن زدن به کشکش های منطقه ای و فروش

درازه کنسنگ

تسلیمات به آنها و از طریق مداخلات پنهان و آشکار سیاسی و نظامی، در تداوم و تشدید اوضاع نابسامان جهان سوم مشغول هستند. بدهی خارجی کشورهای جهان سوم که رقم سرسام آور آن بطور مداوم گسترش مییابد محصول چنین سیاستی است و همراه با سود شرکت های چندملیتی که به چند برابر سرمایه گذاری این شرکت ها بالغ میشود، منابع مالی جهان سوم را می بلعد و آنها را بسوی اسارت بیشتر در چنگ نیروهای مسلط اقتصاد جهانی می راند. دولت های امپریالیستی برای حفظ این منافع اقتصادی، در اغلب موارد به توجیه و پشتیبانی رژیم های دیکتاتوری پرداخته اند و نقض حقوق بشر در جهان سوم را مسکوت گذاشته اند.

مردم جهان سوم بدنبال شکست دو الگوی عمده رشد، یعنی الگوی رشد سرمایه داری وابسته در شرایط دیکتاتوری و الگوی رشد به اصطلاح "غیرسرمایه داری" باز هم در شرایط دیکتاتوری، اینک به این نتیجه میرسد که بدون آزادی سیاسی، نه استقلال ملی پایدار می ماند و نه رشد اقتصادی - اجتماعی موزون و مداوم میسر میگردد. بهمین دلیل است که استقرار دموکراسی و آزادی سیاسی در رأس مطالبات مردم کشورهای استبدادی قرار میگیرد تا راهگشای مبارزه ای گسترده و موثر علیه فقر و تبعیض و بیعدالتی باشد.

ما در راستای خواست اساسی رشد آزاد و مستقل برای کشورهای جهان سوم، از طرح ها و پیشنهادهای مانند: "خلع سلاح برای رشد"، "لغو بدهی های خارجی کشورهای جهان سوم"، "حل مسأله آیمز مناقشات منطقه ای" و "مناسبات نوین بین المللی" دفاع می کنیم و تلاش های اقتصادی، سیاسی و نظامی برای حفظ وضع موجود کشورهای جهان سوم و مداخله در امور داخلی آنها را محکوم می نماییم.

برای صلح و خلع سلاح عمومی

ما خواهان صلح هستیم و بر رابطه نزدیک آن با پیشرفت واقفیم. هم تجربه ۸ سال جنگ در ایران که به قیمت جان و زندگی صدها هزار تن از مردم مملکت، ویرانی اقتصاد کشور و هدر رفتن بخش بزرگی از ثروت ملی ایران ادامه پیدا کرد و هم تجارب سایر جنگ ها و مهم تر از همه تجربه دو جنگ جهانی، این امر را بروشنی نشان داده است.

جهانی بدون جنگ و سلاح از آرمانهای اولیه سوسیالیسم است. حفظ صلح جهانی، همزیستی صلح آمیز میان کشورهای دارای نظام های اقتصادی - اجتماعی مختلف، انحلال همزمان پیمانهای نظامی و خلع سلاح به نفع کل بشریت است. بهمین دلیل، ما علاوه بر دفاع از صلح جهانی و همزیستی صلح آمیز، مبارزه علیه سیاست مداخله جویانه و توسعه طلبانه رژیم اسلامی، و دفاع از خواست خروج نیروهای خارجی از منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند و تبدیل آن به منطقه صلح را از جمله وظایف نیروهای چپ و دموکراتیک ایران میدانیم. پیشرفت در این زمینه نه تنها به بهبود شرایط داخلی ایران، بلکه به تقویت پایه های صلح و امنیت بین المللی نیز کمک می رساند. ما از مبارزه فعال برای نابودی سلاحهای اتمی، کاهش تسلیمات در سطح جهان، ممنوعیت تولید سلاحهای شیمیایی و موافقت نامه های بین المللی در این زمینه پشتیبانی می کنیم و آنرا از الزامات بقای تمدن بشری می دانیم

برای گذار از دیکتاتوری به دموکراسی

برای گذار از دیکتاتوری به دموکراسی گامهای اساسی زیرین ضروریست:

- وسیع ترین ائتلاف میان نیروهای دموکراتیک جامعه و بسیج اکثریت عظیم مردم با هدف سرنگونی رژیم و استقرار دموکراسی.
- تشکیل دولت موقت از طرف ائتلاف یادشده.
- برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک برای مجلس موسسان با شرکت تمام احزاب و سازمانهای سیاسی.

وظایف دوران گذار از جمله موارد زیر را شامل می شود: آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت مهاجران به کشور، لغو قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی، تدوین قانون اساسی جدید، رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر، انحلال ارگانهای سرکوب رژیم، جدائی کامل دین و دولت و در عین حال آزادی مذهب، برقراری آزادی نظر، بیان، سندیکاها، سازمانها و احزاب و دموکراتیزه کردن دستگاه دولتی، ارتش و قوه قضائیه، اقدامات اقتصادی و اجتماعی بمنظور بهبود شرایط کار و زندگی مردم، کاهش بیکاری و توزیع متعادلتر درآمدها، شناسایی خودمختاری خلق ها و مبارزه با تبعیض قومی و مذهبی و ملی، لغو قوانین ارتجاعی مربوط به زنان و محدودیت های موجود در برابر تحصیل، اشتغال، ازدواج و طلاق و زندگی خانوادگی، سیاست خارجی مستقل بر مبنای عدم تعهد و همبستگی با مبارزات آزادی خواهانه و استقلال طلبانه سایر خلق ها.

در راستای مبارزه برای سرنگونی رژیم و استقرار دموکراسی و هموار کردن راه تحقق اهداف بلندمدت تر، ما مردم ایران را به مبارزه در راه اهداف و

قطعنامه درباره سیاست ائتلافی و اتحاد عمل

بهرروز پرهام - بیژن رضایی - ناصر رحیم خانی
هیبت غفاری - علی کشتگر

نظر به اینکه:

۱- رژیم جمهوری اسلامی بمثابه رژیم توتالیتر و ایدئولوژیک بر مبنای ایدئولوژی اسلامی و سیستم "ولایت فقیه"، نظام استبدادی همه گیر مذهبی و فردی را بر مبنای ما تحمیل کرده است که آشکارا ناقض ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک و آزادیهای سیاسی و فردی و اجتماعی مردم ایران است و مانع اصلی تکامل و رشد مترقیانه و آزاد جامعه ایران است.

۲- در شرایط سرکوب و اختناق بیسابقه در ایران، خواست دموکراسی و آزادیهای سیاسی به محوری ترین خواست وسیع ترین اقشار و طبقات مختلف مردم ایران تبدیل شده است.

۳- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت دموکراتیک، جز از طریق بسیج و تشکل وسیعترین توده های مردم ایران و اتحاد نیروهای چپ، مترقی و دموکراتیک امکان پذیر نیست.

۴- نیروها و سازمانهای جنبش چپ در شرایط بحران جنبش و جامعه و در نتیجه بازماندن از صحنه فعالیت و مبارزه سیاسی، در معرض تجزیه و فرسایش بیسابقه ای قرار دارند. جنبش چپ، بدون تأمین اتحاد فعال مبارزاتی دموکراتیک در مناسبات میان نیروهای خود و در مناسبات با دیگر نیروهای دموکراتیک جنبش، قادر به غلبه بر این روند منفی و تضعیف تداوم و تقویت و گسترش مبارزه نخواهد بود.

بر اساس مواد فوق، سیاست ائتلافی و اتحاد عمل سازمان بشرح زیر به کنگره سازمان پیشنهاد می شود:

الف - فعالیت و مبارزه در راه تشکیل جبهه ائتلافی وسیع برای سرنگونی رژیم و استقرار حاکمیت دموکراتیک.

ما تمامی نیروهای را که در برنامه و عملشان، آزادی، دموکراسی، پلورالیسم، حقوق بشر و مرجعیت مردم را می پذیرند فراموش نمی کنیم تا در ائتلافی وسیع گرد آید و برای بسیج اکثریت مردم علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی متحدانه مبارزه کنند.

ب - اتحاد عمل بر سر مطالبات و خواسته های مشخص اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توده ها در مبارزه علیه جمهوری اسلامی.

ما در مبارزه علیه جمهوری اسلامی، همکاری و اتحاد عمل نیروهای جنبش کمونیستی و همکاری و اتحاد عمل های دوجانبه و چند جانبه میان نیروهای جنبش چپ و نیروهای دموکراتیک و مترقی را ضروری می دانیم. همه نیروهای چپ و دموکرات را به همکاری و اتحاد عمل فرا می خوانیم و در این راه فعالیت و تلاش می کنیم.

ج - فعالیت برای تشکیل و تقویت تشکلهای دموکراتیک و تشکل دموکراتیک سراسری.

ما تمامی نیروها و افراد را فرا می خوانیم تا صرف نظر از تعلقات ایدئولوژیک - سیاسی خود و صرف نظر از تعلقات گروهی و سازمانی خود، در راه ایجاد و تقویت تشکلهای دموکراتیک با مضمون دفاع از خواسته ها و حقوق دموکراتیک زندانیان سیاسی و خانواده های آنان، پناهندگان سیاسی و مهاجرین ایرانی، خلقها، زنان و دیگر اقشار و طبقات مردم ایران مبارزه کنند. تعهد به اهداف این تشکلهای و رعایت استقلال این تشکلهای و فعالیت در راه ایجاد تشکل دموکراتیک سراسری شرط موفقیت مبارزه در این عرصه است. ما در این راستا فعالیت می کنیم و همه نیروها را به فعالیت و همکاری در این عرصه فرا می خوانیم.

خواست های زیر دعوت می کنیم:

۱- انتخابات آزاد و دموکراتیک، باید خواست آزادی و دموکراسی بطور عام و انتخابات آزاد و دموکراتیک بطور خاص را مطرح نمود و به جزئی جدائی ناپذیر از مجموعه مبارزات مردم تبدیل کرد. رژیم جمهوری اسلامی بنا به دید اسلامی و ولایت فقیه و ماهیت ضد مردمی خود، ناقض حق حاکمیت ملی و حاکمیت خلق و ناقض رای اکثریت است و لذا برای تداوم استبداد فراگیر مجبور است حق انتخابات را تحریف کند و به تبلیغات فریبکارانه درباره انتخابات ناپیشی و فرمایشی و ضد دموکراتیک خود بپردازد. مردم ایران با دفاع از انتخابات آزاد و دموکراتیک، از حق رای آزاد فرد فردشان، یعنی از پایه های ترین و ابتدائی ترین حق سیاسی و شهروندی خود دفاع می کنند. تمام نیروهای دموکراتیک باید تلاش های ریاکارانه رژیم را خنثی کنند و مردود و بی حاصل بدون هرنوع انتخابات در چارچوب قوانین و ضوابط رژیم را نشان دهد.

۲- آزادی تشکل های صنفی و سازمانهای توده ای، مانند سندیکاها و اتحادیه های کاری، اتحادیه ها و سازمانهای زحمتکش، کارمندان، دانشجویان و دانش آموزان، زنان.

۳- آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی. قانون احزاب رژیم جمهوری اسلامی، قانونی ضد دموکراتیک و وسیله ای در دست ارتجاع برای فریب افکار عمومی و سرکوب توده ها و نیروهای سیاسی است که باید لغو شود. نیروهای دموکراتیک باید با استناعت از ثبت نام، از شرکت در این فریب پرهیز کنند، مانع آن شوند که رژیم توجیهی رای آرایش چهره ارتجاعی و ضد دموکراتیک خود پیدا کند و برنامه رژیم را به شکست بکشانند.

۴- دفاع از حقوق بشر و خواست رعایت آن در زمینه های مختلف.

۵- آزادی زندانیان سیاسی.

۶- لغو مجازات اعدام و ممنوعیت هرگونه شکنجه.

۷- انحلال ساوا.

۸- انحلال انجمن های اسلامی، شوراهای اسلامی، کمیته ها و سایر ارگانهای جاسوسی و کنترل رژیم در کارخانجات، موسسات، ادارات، محیط های آموزشی.

۹- افزایش دستمزد متناسب با نرخ تورم.

۱۰- بازگشت اخراجی های کارخانجات و ادارات و محیط های آموزشی و تأمین اشتغال.

۱۱- بیمه بیگاری و حق برخورداری از مسکن و بهداشت مناسب.

۱۲- رفع تبعیضات ملی و قومی و مذهبی و دفاع از خودمختاری خلقها. شرکت در مبارزه مسلحانه خلق کرد و پشتیبانی فعال از آن.

۱۳- لغو قوانین ارتجاعی و محدود کننده زنان و دفاع از برابری آنها در امر تحصیل، اشتغال، ازدواج، طلاق و زندگی خانوادگی. در ایران تحت سلطه رژیم اسلامی، زنان نه تنها از ستم مضاعف رنج می برند، بلکه بنا به دیدگاه اسلامی حاکمیت، شهروند درجه دوم برده خانگی و "ناقص العقل" شمرده می شوند و بطور همه جانبه زیر فشار و محدودیت و تحقیر قرار می گیرند. رهایی زنان را نمی توان نتیجه تبعی حل مسائل اقتصادی و نابودی استشار دانست و باحتی آنها به دوره پس از سرنگونی رژیم موکول کرد. مبارزه در این راستا را باید از هم اکنون آغاز کرد و تک تک مظاهر دیدگاه ضد انسانی رژیم را به مبارزه طلبید. جنبش زنان می تواند و باید به یکی از نیروهای موثر در مبارزه علیه رژیم تبدیل شود.

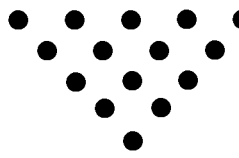
۱۴- لغو شهریه های دانش آموزی و دانشجویی، لغو تبعیضات و پذیرش دانشجو و لغو آزمون های ایدئولوژیک - سیاسی و تحقیقات و جاسوسی درباره دانشجویان.

۱۵- کاهش بودجه نظامی و مخالفت با سیاست های مداخله جویانه، توسعه طلبانه و پان اسلامیستی رژیم.

۱۶- مبارزه با تروریسم دولتی

۱۷- دفاع از فرهنگ ملی و مترقی ایران در برابر ویرانگریهای رژیم.

۱۸- نیروهای چپ ایران با وظیفه بر مرم شکل دادن به یک اپوزیسیون دموکراتیک نیرومند با هدف براندازی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی و جلب اکثریت مردم به آن مواجهند. همباز پیشرفت در این امر، راه برای تحقق اهداف وسیع تر نیز هموار میشود. ما تمام نیروهای چپ را به درک مسئولیت بزرگ خویش و برداشتن گامهای عملی در راه آن دعوت می کنیم.



اعضا و هواداران است. این اطلاعات وسیع اعضا و هواداران از سازمان که با شرکت آنها در نهادهای علنی در فعالیت بیرونی و یا ارگانهای وسیع درون سازمانی، متمرکز می‌شوند، در بسیاری موارد به آن حد بوده که حتی تمامی اعضا و هواداران یک شهر همدیگر را می‌شناخته‌اند. روشن است که در شرایط فعالیت زیرزمینی هر عضو فعال نباید بیش از حد معینی اطلاعات در اختیار داشته باشد.

بدین ترتیب مجموعه عوارض برشمرده شده در بالا زمینه و بستر اصلی ضربه را بوجود آورد و سازمان را در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی آسیب‌پذیر نمود. (۴)

۲- سیستم تشکیلاتی عقب‌مانده از شرایط و بطور مشخص تر ساختار و روش‌کار ناسازگار با شرایط زیرزمینی که در شکل سازمانی متمرکز خود را نمایان می‌ساخت، یکی از مهمترین دلایل گستردگی ضربه بود. چرا که در هر سطح از متمرکز سازمانی، در همان سطح به متمرکز اطلاعات، تمرکز ارتباطات و تمرکز کادر می‌انجامد.

در سیستم تشکیلاتی متمرکز در سطح ایالات (۵)، اطلاعات یک ایالت در سطح رهبری آن متمرکز می‌شود. بدلیل وسعت این اطلاعات که برای فعالیت انقلابی بنحو اجتناب‌ناپذیری مورد استفاده قرار می‌گیرد، بررور کادرهای رهبری آن ایالت و دستگاه رهبری آن مجموعه‌های اطلاعات را بدست می‌آورند که مکتوب نمودن این اطلاعات که مدام در حال رد و بدل شدن هستند، اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. وجود تمرکز این گونه اطلاعات خود بهترین طعمه برای پلیس سیاسی است که باضربه به منبع آنها و استفاده و بهره‌گیری از آنها سبب گسترش ضربه می‌شود. تمرکز اطلاعات در تشکیلات ما یکی از کانونهای گسترش ضربه بود. این ضعف مقاومت قهرمانانه اکثریت کادرها، اعضا و هواداران سازمان را در زیر شکنجه‌های قرون وسطایی و ددمنزانه رژیم آدمکش خمینی کم‌اثر کرد. علاوه بر این، در چنین سیستمی فشار پلیس روی اعضا و کادرهای سازمانی که هر کدام تنباری از اطلاعات بودند افزایش یافت و این نتیجه‌ای جز کسب اطلاعات بیشتر در بر نداشت.

سیستم ارتباطی متمرکز در سطح ایالات نیز یکی از کانونها گسترش ضربه می‌باشد. در این سیستم ارگانهای بالا با پائین رابطه دارند. این رابطه به اشکال مختلف از بالاترین رده‌ها تا پائین‌ترین آنها وجود خواهد داشت. از آنجا که به طرق مختلف امکان بدام‌افتادن اعضا و فعالین سازمانها وجود دارد، کافی است که پلیس یکی از اعضای تشکیلات را تحت تعقیب و مراقبت قرار دهد تا به امکانات وسیعی دست یابد. در این سیستم است که تعقیب و مراقبت‌های پلیس با استفاده از سرخ‌ها - که در هیچ شرایطی نمی‌توان آنرا منتفی شده دانست - می‌تواند برای پلیس نتایج و دستاوردهای بسیاری در برداشته باشد. علاوه بر این باید توجه نمود که سیستم ارتباطی قرارها و قرارهای ذخیره و اضطراری را نمی‌توان در یک تشکیلات متمرکز کثیرالعهده چون سیستم یک تیم چریکی بسته که تعداد اعضایش بسیار محدود می‌باشد سازماندهی نمود.

تمرکز اجتناب‌ناپذیر کادر در سطح ایالات نیز از کانونهایی است که سیستم متمرکز را آسیب‌پذیر می‌نماید و زیر ضرب رفتن جمعی کادرها و اعضا را امکان‌پذیر می‌کند. تمرکز کادر در سیستم متمرکز اجتناب‌ناپذیر است چرا که هدایت تشکیلاتی سراسری را نمی‌توان به تعداد اندکی سپرد. برای هدایت تشکیلات در سیستم متمرکز می‌بایست رفقای بیشتری نقش داشته باشند. کافی است بهر دلیل پلیس به یکی از اجلاس‌های رهبری ضربه بزند تا به تشکیلات ضربات اساسی وارد شود.

بر بستر سیستم متمرکز است که تاثیر اشتباهات و نقش عناصر سست - هر چند که استثنا باشند - می‌تواند فجایع دردباری بوجود آورد.

۳- نداشتن تحلیل درست از لحظه و چشم‌انداز، نداشتن نقشه برای عقب‌نشینی و نبود هنر لازم برای هدایت تشکیلات از دلایل مهم ضربه بود. اگر از تاثیر مخرب سیاستهای راست و علنی‌گاران و سیستم تشکیلاتی عقب‌مانده از شرایط بگذریم، در اواخر سال ۶۱ که بنا به تحلیل ه.س، یورش رژیم ضد‌مردمی جمهوری اسلامی به سازمان قطعی شده بود، امکان این وجود داشت که چشم‌انداز فعالیت تدقیق گردد و متناسب با آن هدایت مساله عقب‌نشینی طبق نقشه در دستور قرار گیرد. ولی رهبری سازمان بجز اقدامات معینی در همان چارچوب سیستم تشکیلاتی گذشته، حرکت قابل‌ملاحظه‌ای ننمود. درک ما از مساله امنیت و رابطه آن با پراتیک، درکی نادرست بود. هیئت سیاسی سازمان در آن مقطع فکر می‌کرد که تعطیلی ارگان مرکزی برای دوره‌ای چندماهه خود حرکتی ضدامنیتی است و استدلال می‌نمود که در پراتیک و در متن مبارزه است که امنیت تضمین پیدا می‌نماید. اما توجه نداشت که این حکم که از نگر تاریخی و عمومی حکم درستی بود، الزاما نباید آنرا به لحظه و مقاطع کوتاه‌مدت، تعمیم داده شود. بحثهای طولانی‌ما در رابطه با پراتیک و امنیت بنا به ضعفهایی که در فصول قبلی بدان اشاره شد، در حد کلی باقی ماند و به نتیجه عملی نرسید. مساله اعزام هیئت سیاسی که مدت‌ها در دستور بحث قرار

طرح بحثی مقدماتی پیرامون نقد عملکرد سازمان

بقیه از صفحه ۱

عمل چون جزئی از آن، در اجرای سیاست حمایتی خود هر گونه محدودیتی از زاویه مخفی‌کاری را زائد و حتی مغایر مناسبات دوستانه‌اش با رژیم دانسته، در حالیکه دومی از نقطه نظر مبارزه جاری و هم به لحاظ رویارویی قطعی خود با رژیم حاکم که دیر یا زود فرامی‌رسد، ضرورت پنهانکاری را درک و در عمل تشکیلاتیش به آن پای‌بند می‌ماند. واقعیت این است که مشی سیاسی راست، نتایج تشکیلاتی معینی در پی داشته که بدون درک آنها، قادر به ارزیابی ضربات وارده به سازمان که ریشه در سیاست و پراتیک گذشته داشته نخواهیم بود.

در شرایط جنبش عظیم توده‌ای که به قیام بهمن ۵۷ انجامید سازمان ما در کاربست صحیح تلفیق کار مخفی و علنی دچار نارسائیهایی بود و بحق مورد انتقاد قرار می‌گرفت که از امکانات فعالیت علنی ناشی از اوضاع اعتلائی جنبش و موقعیت انقلابی، بنحو شایسته‌ای بهره‌برداری نمی‌کند. لیکن این انتقادات هرگز با طرحی مشخص از تلفیق کار مخفی و علنی مبتنی بر درک انقلابی همراه نگشت و بر عوارض مصلحت‌گرایانه و خودبخودی در این عرصه ادامه یافت. البته با وجود بحران سیاسی تئوریک که در آن زمان سازمان را فرا گرفته بود، غیر از این نیز نمی‌توان انتظاری داشت. تشکیلات وسیع و سراسری سازمان در اقصی نقاط ایران، در زمینه سیاستهای تشکیلاتی مانند تمامی عرصه‌های دیگر غالباً خودمختار و بدون هدایت مرکزی حرکت می‌نمودند و طبیعا بر عملکرد آنها اهداف دوراندیشانه‌ای ناظر نبود. رهبری سازمان نیز متأثر از فعالیت تشکیلات و شرایط دمکراتیک ناشی از انقلاب در حالیکه گاهی به "چپ" و گاهی به راست درمی‌غلطید مشخصا به اقدامات تشکیلاتی علنی‌گاران مبادرت جست. این انحراف مهلک بالاخره با تسط کامل سیاست راست در سال ۵۹ بر خط مشی تشکیلاتی سازمان سلط گردید و گرایش انقلابی در این عرصه بتدریج هر چه بیشتر تضعیف شد و علنی‌کاری‌های گذشته سازمان توجیه نظری یافت.

علنی‌کاری که بعنوان یک انحراف شناخته شده دیدگاه رفرمیستی، سالها پیش از طرف جنبش جهانی کمونیستی مذموم شمرده شده، به عمیق‌ترین وجهی بر مبنای تشکیلاتی سازمان سلط شد. این انحراف بعوض بهره‌گیری از شرایط و امکانات مناسب و اقدام به فعالیت‌های علنی در حین حفظ هسته اصلی تشکیلات به شکل مخفی، به علنی کردن سازمان در تمامی رده‌ها انجامید.

مشی علنی‌گاران بارو کردن تمام نیروهای سازمان برای رژیم جمهوری اسلامی، امکان زندگی و مبارزه آنها را در مناسبات خود، محل کار و زندگی‌شان، از آنها گرفت. مدت‌ها پیش‌تر از اینکه رژیم مرتجع جمهوری اسلامی یورش آشکار خود را به سازمان آغاز کند، تصفیه و پاکسازی وسیع نیروهای سازمان، از کارخانه، اداره و دانشگاه رابطه سازمان با کارگران و مردم را دچار اختلال کرد. لیکن ابعاد این اختلال زمانی بسیار عمیق و جدی شد که کادرها، اعضا و هواداران سازمان در آستانه یورش قریب‌الوقوع رژیم به سازمان ناگزیر به ترک خانه و دیار خود برای ادامه مبارزه در حالت خفا شدند. در این شرایط که کارگران و مردم از سوئی و سازمان از سوی دیگر به روابط فیما بین نیاز بیشتری داشتند، آوارگی و خروج بسیاری از اعضا و هواداران از شهر و محل کار و زندگی خود، مناسبات سازمان را با توده‌ها به حالت تعلیق درآورد.

عارضه دیگر علنی‌کاری رواج آموزش سیاسی، تشکیلاتی و روانی ویژه آن می‌باشد. فعالیت علنی‌گاران بنا به مبنای قانونیت آن که در نتیجه بر عوارض مصلحت‌گرایانه و توجیه‌های راست روانه از روند سیاسی بوجود می‌آید به توهم و خوشبختی‌های ناشی از مشی سیاسی و تشکیلاتی ما دامن می‌زند و نیروهای سازمان را از نظر روحی از فرم خارج می‌نماید و عنصر هوشیاری و قاطعیت و رزمندگی را تنزل می‌دهد. چنین روحیه‌ای نمی‌تواند بر قطع روابط و اشکال زیانمند برای فعالیت زیرزمینی، رعایت ضوابط امنیتی و قواعد پنهانکاری بسرعت و وقوف یابد و با جدیت آنها را بکار گیرد. سازماندهی علنی‌گاران از جنبه آموزش سیاسی و تشکیلاتی نیز به نارسائی‌ها و تاثیرات منفی می‌انجامد. علنی‌کاری معمولا پراتیک نیروها را در عرصه‌هایی که تنها شرایط علنی اجازه می‌دهد دامن زده و هر چه بیشتر فعالیت واحدهای پایه مستقل خودگذا، خود ترمیم و خلاق را زائد می‌کند. نیروها و اعضا و هواداران سازمان بعوض درگیر شدن با مسائل و معضلات فراروی سازماندهی جنبش توده‌ای و تعیین سیاستها و روشهای مبارزاتی خود، بیشتر به توضیح سیاستهای کلی سازمان و تبلیغات عام و غیرهدفمند مبادرت می‌جستند. نیروهایی که مدت چند سال در فضائی فعالیت کرده‌اند که از نظر هوشیاری، قاطعیت و رزمندگی و نیز استعداد تبلیغ و سازمانگری مبارزه توده‌ای بشکل مخفیانه آموزش ندیده و بارور نشده‌اند، وقتی به آستانه آغاز کار زیرزمینی می‌رسند، در شرایطی که کانهای آموزشی هر چه بیشتر مسدود می‌شوند، دچار خلا جدی شده و ناتوانی چشم‌گیری در خود احساس می‌کنند.

از جمله عوارض مهم دیگر علنی‌کاری تمرکز اطلاعات وسیع و غیرضرور نزد

داشت، تنها پس از ضربه آبان ماه به نتیجه رسید. در حالی که بحث اعزام ه.س در اوائل سال ۶۲ در دستور قرار گرفته بود. مساله اعزام تعدادی از کیتته مرکزی که از اواخر سال ۶۱ در دستور قرار داشت در اوائل سال ۶۲ به اجرا گذاشته شد. ولی این اعزامها با هدف تضمین ادامه کاری صورت گرفت. بدین معنی که در صورت زیر ضرب رفتن رهبری در داخل، رفقای رهبری اعزام شده وظیفه داشتند برای هدایت تشکیلات به ایران بازگردند. اساسا رهبری سازمان درک درستی از مساله عقب نشینی قاطع، سریع و طبق نقشه نداشت و این مساله را تا حدی مشابه و یکسان با مهاجرت هزیمت گون حزب توده در مقطع سال ۳۲ می دید. بهمین خاطر در مقابل چنین عقب نشینی طبق نقشه ای نیز مقاومت می نمود. رهبری سازمان نسبت به محدود کردن تشکیلات در همان اواخر سال ۶۱ حساسیت نشان می داد، چون از مساله محدود کردن تشکیلات، رها نمودن آن بخشی که برای دوره ای رابطه شان قطع می شد، را می فهمید اگر ما نسبت به توان و تجربه خود ارزیابی روشنی می داشتیم، تشکیلاتی سراپا لورفته را حفظ نمی کردیم. ما در مقطعی که حداقل بنا به تحلیل ه.س یورش رژیم قطعی تشخیص داده شده بود، می بایست در راس وظایف خود مساله عقب نشینی و اعزام رهبری و بخشی از کادرها را قرار می دادیم. اعزام نیروهای سازمان به خارج هم دیر و هم بدون نقشه صورت گرفت. نه هدایت تشکیلات در این دوره برزخی روشن شده بود و نه مکانیزمهای لازم آن تعیین گردیده بود. این وظیفه به عنوان یک کل در دستور ما قرار نگرفت و متناسب با آن ساختار تشکیلات، نیروها و امکانات را سازماندهی نمودیم. از آنجا که مساله اعزام رهبری بر اساس یک نقشه معین نبود، تا مدتها پس از استقرار نیز تقریبا تشکیلات از هدایت کلیت رهبری محروم بود. این دوره برزخی بهترین امکان را برای پلیس بوجود آورد تا با استفاده از یک سرخ از تشکیلات ضربه گسترده ای را به سازمان وارد نماید.

۴- عقب ماندگی از تاکتیک های پلیس سیاسی رژیم خمینی یکی دیگر از دلایل ضربه بود. ارگانهای سرکوب رژیم در طی یک دوره چندماهه توانستند با استفاده از ضعف و تجربه ناگافی در سازمان ما برای مقابله با پلیس و بهره برداری از اطلاعات عناصر ضعیف، ضربه را استمرار بخشند.

واقعیت این است در رویارویی با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی علاوه بر خط مشی سیاسی درست و سیستم تشکیلاتی منطبق با شرایط، ضرورت داشت که از دستگاه پلیس سیاسی رژیم مشابه عصب آن، روشها و ابزار کار آن و فن مبارزه با آن شناخت وجود داشته باشد. بدون شناخت کافی از تاکتیکهای پلیس سیاسی رژیم، امر مقابله با آن بسیار دشوار و شاید بتوان گفت محال می باشد. متناسفانه ما نسبت به تاکتیکهای رژیم شناخت کافی نداشتیم و از آن عقب بودیم. این مساله هم تشکیلات ما را ضربه پذیر نمود و هم بر زمینه این عقب ماندگی، استمرار ضربه امکان پذیر گردید. رژیم جمهوری اسلامی پس از سرکوب خشن و هار مجاهدین، با درس گیری از این سرکوب و با بهره گیری از تجارب سرکوب رژیم شاه و دیگر رژیمهای ارتجاعی، موفق گردید مجموعه تاکتیکهای را در ابعاد گسترده و با امکانات وسیعی بخدمت گیرد. رژیم با کار متمرکز روی سیستم تشکیلاتی جدید و دیدن نقش ارتباطات نیروی وسیعی را روی تعقیب و مراقبت متمرکز نمود و با استفاده از نیروهای خود تا حد زیادی تلفن و پست را کنترل نمود، از شلاق و شکنجه بنحو وحشیانه ای بهره برد و زندانیان سیاسی را در زیر فشار طاقت فرسا برای گرفتن اطلاعات قرار داد، و بالاخره از مجموعه این اقدامات برای تلاشی سازمانهای سیاسی از جمله سازمان ما در ابعاد گسترده ای استفاده نمود. بی توجهی نیروهای سازمان نسبت به این تاکتیک و ندیدن ابعاد و امکانات گسترده ای که رژیم بخدمت گرفته بود منجر گردید که ضربه به یکی از اعضای تشکیلات بسرعت به تعداد قابل توجهی از نیروهای سازمان گسترش یابد. علاوه بر این بدلیل کار ناگافی روی تاکتیکهای رژیم، تجارب گذشته ما دیگر کفاف مقابله با رژیم را نمی داد. ما بدون کار متمرکز روی تاکتیکهای رژیم بیشتر به تجارب گذشته خود اکتفا نمودیم در حالی که رژیم به امکانات جدید و تجارب جدیدی دست یافته بود. بجزرات می توان ادعا نمود که اگر در این عرصه کار متمرکز صورت می گرفت با همان مشی سیاسی راستروانه و سیستم تشکیلاتی عقب مانده از شرایط، ما می توانستیم دامنه ضربه را بسیار محدودتر از آنچه که بود نمایم.

بخش چهارم

از مهاجرت تا پلنوم هفتم: تحلیل سیاسی و طرح تشکیلاتی که پلنوم پنجم پی ریخته بود پس از پلنوم، ناهماهنگی خود با شرایط و پاسخگو نبودنش به گزینش مسایل سیاسی و تشکیلاتی سازمان را به بارزترین شکل نمایان ساخت. راست روی و ناروشنی در اهداف و وظایف در مصوبات پلنوم پنجم موج می زد. این پلنوم که به لحاظ سیاسی کاکان درک راستروانه از حاکمیت جمهوری اسلامی ارائه داده بود، چشم بر واقعیات فروبست و سازمان را به "لحاظ نداشتن بحران ایدئولوژیک سیاسی و به لحاظ ثابت شدن صحت مواضع

ایدئولوژیک سیاسی آن در جریان عمل، از همه ی نیروهای سیاسی جامعه متمایز". دانست. به لحاظ تشکیلاتی اثر پلنوم پنجم جلوه های نابسامانی و عقب ماندگی در این عرصه از کار سازمان را به عینه می دید و به ویژه در جریان ضربه و پی آمدهای آن، پائین بودن میزان آمادگی سیستم تشکیلاتی و اشکال کار سازمانی را در برابر یورش افسارگسیخته پلیس مشاهده می کرد. به راه حل های سطحی نمی رسید. بدین ترتیب بود که این پلنوم نیز چارچوب سیستم حاکم بر کار تشکیلات را پذیرفت و به اصلاحاتی محدود در ساختار تشکیلات و اشکال کار تن داد. یعنی ضمن تصویب پاره ای اعزامها تا حد تمرکز هیئت سیاسی در خارج، چون گذشته بر وجود ارگان متمرکز سراسری - کمیته اجرایی - با مجموعه اندامهای حول آن در داخل مهر تأیید زد..... پلنوم پنجم مهمترین وظیفه سازمان را تا پلنوم بعدی در شکل کلی "نهایی کردن روند گذار از وضعیت علنی به وضعیت مخفی" فرمول بندی کرده بود. اما این حکم کلی به خودی خود چیزی را حل نمی کرد و کمتر از دل الزامات و واقعیات مشخص برمی خواست بهمین اعتبار خصلت کلی داشت. اینکه از "وضعیت مخفی" به عنوان هدف نهایی چه چیزی و با کدامین ساختار و روش کار مورد نظر بود، اینکه سازمان در مقطع پلنوم در کجای این "روند گذار" قرار داشته و اساسا ویژگیها و خصلت این روند کدام است، مراد از "وضعیت نیمه علنی" چیست و در نهایت اینکه با کدامین امکانات و روشها می بایست به هدف مورد نظر یعنی "وضعیت مخفی" دست یافت، مسایلی بودند ناروشن و مبهم که رها شده باقی مانده بودند. علاوه بر این در رابطه با اعزام ه.س، وظایف و ساختار جدید، نیروها و امکانات ضرور و خلاصه نقشه استقرار هیئت سیاسی و چگونگی هدایت سازمان در دوره گذار، چیز امیدوارکننده ای بیان نیاورد.

نتیجه اینکه پس از پلنوم پنجم تشکیلات سازمان در وضعیت نامناسبی قرار گرفت. علت آن همانظوری که اشاره شد، این بود که از نظر سیاسی تحلیل های ما راستروانه بوده و در انطباق با واقعیات قرار نداشتند بهمین خاطر خط مشی ما نمی توانست به مسائل و معضلات فراروی جنبش پاسخی درست دهد و از نظر تشکیلاتی نیز سیستم ساختاری ما نسبت به شرایط سیستمی عقب مانده بود. مضافا اینکه در همان چارچوب سیستم عقب مانده از سویی ضربه ای گاری به سازمان وارد آمده بود که موجب تشدید نابسامانیهای و از هم گسیختگی تشکیلات شده بود و از سوی دیگر به علت جابجاییهایی که در سطح ایالات انجام گرفته بود اولافرقایی که در راس ایالات قرار داشتند آشنایی با وضع تشکیلات و منطقه تحت مسئولیت خود نداشتند ثانیاً این نیروها نسبت به اعضای کمیته های ایالتی سابق از کیفیت نازلتری برخوردار بودند و این در حالی بود که اعزام هیئت سیاسی سازمان در دستور قرار گرفته بود و رهبری نیز هم به دلیل زیر ضرب رفتن چند کادر بسیار برجسته اش و هم به دلیل اعزام هیئت سیاسی بسیار ضعیف گردیده بود. اگر بخواهیم مجموعه ضعف های دیگر سازمان را از جمله علنی شدن نیروهایش که در شرایط فشار در آن لحظه مجبور بودند هم روابط تشکیلاتی خود را کاملاً مخفی نمایند و هم در عین حال وظیفه داشتند پراتیک فعال سیاسی را پیش ببرند، به دلایل فوق بیفزائیم، دامنه نابسامانیهای روشن تر خواهد شد. در این دوره اولین تندبیبج جدی یعنی فرود ضربه و درگیر شدن سازمان در یک مبارزه جدی، موجب پالایش خودبخودی تشکیلات گردید و به تدریج نیروهایی که صرفاً به لحاظ رشد یافتگی نظریشان موقعیتهای بالاتر تشکیلاتی را در دست داشتند، جابجا شدند و برخی عناصر سست نیز از تشکیلات کنار رفتند و یا کنار گذاشته شدند.

اما در رابطه با اعزام هیئت سیاسی ضروری است تأکید نمایم که به دلیل روشن نبودن پروسه اعزام و چشم انداز آن، کار کمیته مرکزی به مدت نزدیک یکسال دچار اختلال گردید. با اعزام هیئت سیاسی، رهبری سازمان در سه کشور پراکنده شد. بخشی از رهبری که در ایران باقی مانده بود از طریق ارگان هیئت اجرایی به هدایت مستقیم تشکیلات داخل می پرداخت. تعداد دیگری از افراد رهبری در ترکیه منتظر دریافت ویزا برای استقرار در فرانسه بودند. بخش دیگری نیز در فرانسه اقامت نموده بودند. استقرار رهبری در سه گان، تصمیم گیری پیرامون هدایت سازمان را با مشکلات جدی روبرو نمود. کمیته اجرایی مستقر در داخل، در برابر سوالات و انتقادات کادرها و اعضای سازمان، تحلیل سیاسی پلنوم پنجم را غیر قابل دفاع اعلام نمود. به لحاظ تشکیلاتی نیز، سیستم سازمانی و اشکال اعمال رهبری را نادرست ارزیابی نمود بهمین خاطر در اجلاسی که رهبری داخل در فروردین ۶۳ برگزار نمود "راه ترقی اجتماعی" برای جمهوری اسلامی را یک دگم دانست و حکومت را ضد انقلابی ارزیابی نمود. همچنین سیستم تشکیلاتی متمرکز را آسیب پذیر دانست و به طرح عدم تمرکز تا حد کمیته های ایالتی و ولایتی مرتبط با خارج رسید. نقطه قوت تصمیمات سیاسی رهبری داخل، ضد انقلابی دانستن حاکمیت جمهوری اسلامی بود (البته به شکل غیر صریح) و در رابطه با طرح تشکیلاتی، نکته مثبت آن تصمیمات، قبل از هر چیز در ضرورت اعمال رهبری متمرکز از خارج و فقدان هرگونه ارگان متمرکز و سراسری در داخل، نهفته بود. به بیان

شد و اساسا رهبری و هیئت سیاسی سازمان با کمترین بحث آنرا به تصویب رساند. اینکه این طرح برای مجموعه ارگانهای سازمان چه وظایف جدیدی بوجود میآورد... سالهای نبود که مورد بحث رهبری قرار گیرد. همین متد در رابطه با سایر وظایف از جمله با ضربات پیش رفت. درحالیکه تشکیلات سازمان زیر ضرب پلیس سیاسی قرار داشت کمیته مرکزی سازمان عملا این مساله را بصورت همه جانبه مورد بررسی قرار نداد و رابطه با بقایای تشکیلات داخل بنحو سریع و موثر برقرار نگردید.

استقرار در خارج و زندگی در محیطی متفاوت از شرایط ایران - چه به لحاظ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و چه به لحاظ امنیتی - ضعف ارتباط تنگاتنگ با نیروهای سازمان در داخل کشور - که بجز مشکلات ارتباط از راه دور، ضربات وارده به سازمان این اختلال ارتباطی را هرچه بیشتر تشدید کرده بود - مهاجرت تعداد وسیعی از اعضا و کادرها و استقرار رهبری تقریبا کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون در خارج کشور - وجود این کادرها در کنارمان هم به طور طبیعی توجه مان را جلب می نمودند و هم با فشار ما را مجبور به پاسخگویی به مسائلشان که الزاما و در بسیاری از موارد منطبق بر مسائل و نیازهای تشکیلات داخل نیست، میکردند - ... همه و همه باعث گردیدند تا از طرفی ذهن ما بیش از حد لازم روی نیروها در خارج متمرکز شود و پاسخگویی به مسائل این نیروها عمده شود و از طرف دیگر به نیروهای سازمان در داخل کشور بهای لازم داده نشود و در هدایت آنها نیز کوتاهی شود. مجموعه مسائل برشمرده شده در بالا ضعف تفکیک بین کار شوریک و پراتیک که ریشه در گذشتهها داشت را تشدید نمود. این عوامل موجب شد که براساس یک تقسیم کار مکانیکی در سطح رهبری، ارگانهای جدا از هم و تا حد زیادی خودمختار که هر کدام پرداختن به یک عرصه از کار را در دستور خود داشتند، بوجود آید. نتیجتا کار نظری ما هرچه بیشتر از واقعیات فراروی فاصله گرفت و جنبه های انتزاعی آن تقویت گردید. بی جهت نبود که ثقل مبارزات ایدئولوژیک ما حول مقولات عام نظری متمرکز می گردید. و مرزبندی ما با جریانات دیگر در کمتر مواردی براساس مسائل ملموس مبارزه کارگران و زحمتکشان صورت می گرفت. خلاصه اینکه در شرایطی که کلیت رهبری از توان محدودی برخوردار بود، درک تفکیک وظایف و نپرداختن کلیت رهبری به مسائل پراتیک و تشکیلاتی منجر به این گردید که از وظایف اصلی مان یعنی هدایت تشکیلات داخل برای شرکت در پراتیک سیاسی تا حد معینی فاصله گرفتیم و این فاصله گرفتن به دلایل عینی متعدد برایمان توجیه منطقی یافت.

این مساله نمی توانست روی تشکیلات سازمان عوارض منفی خود را بجای نگذارد. نیروهای سازمان که پس از آذرماه ۶۰ در اوج قدرت رفربسیم راه خود را از حزب توده جدا کرده بودند و در عمل به حقانیت برخی از نکات دیدگاهی خود رسیده بودند و پس از ضربات از طرفی ایستادگی قهرمانانه رفقای سازمان خصوصا رفقای صاحب نام رهبری بویژه رفقا همایون، بهروز و بهرداد که هر کدام بگونه ای جسارت و ایستادگی درخشانی در مقابل دشمن نشان دادند و از طرف دیگر نقش انتشار مجدد ارگان که تجلی ادامه کاری سازمان بود و به آن انرژی میداد و به شوروشوق و انگیزه انقلابی آن دامن می زد نمی توانست تا مدتها با استفاده از این دستاویز حرکت نماید. برای اینکه تشکیلات به حرکت فعالش ادامه میداد میبایست از لحاظ سیاسی عملی بطور موثری هدایت میگردد که ما به دلائلی که در بالا توضیح دادیم نتوانستیم بنحو موثری به نیازهای آنان پاسخ دهیم.

شکست انقلاب و شکست خط مشی سیاسی سازمان، توان محدود رهبری برای پاسخگویی به نیازهای تشکیلات سازمان، شناخته شدن تشکیلات سازمان بدلیل سیاست راست و فعالیت علنی کارانه، ضربات وارده به سازمان و کل نیروهای اپوزیسیون ترقی خواه (که از طرفی قدرت حاکمیت را بیش از حد و توان نیروهای سیاسی را کمتر از آنچه که بود، در اذهان منعکس می نمود و از طرف دیگر با محروم کردن جنبش از کادرهای باتجربه باعث شد در سطوح مختلف تشکیلات افراد کم تجربه تر نقش هدایت تشکیلات را به عهده گیرند)، متمرکز نکردن انرژی رهبری حول بازسازی تشکیلات آسیب دیده، ابزارهای ناقص برای هدایت موثر تشکیلات و... موجب کاهش شوروشوق در تشکیلات داخل گردید. این مجموعه خود باعث گردید تا روانشناسی خاص شرایط شکست و به ویژه روند مهاجرت سیاسی رشد نماید. در این دوره تعداد قابل توجهی از نیروها به دلیل همین روانشناسی روانه خارج شدند. این روند تا اواخر سال ۶۴ بگونه ای چشمگیر ادامه داشت. به تدریج با جافتادن رهبری در خارج از کشور و دستیابی به امکانات جدید و حرکت برای وصل روابط پراکنده، رابطه بخشی از نیروها وصل گردید. از این دوره به بعد از دامنه ضربات گاسته شد. نیروهای باقیمانده در داخل کشور، جدا از بخشی از آنها که به دلایل برشمرده شده در بالا یا در قطع رابطه بسر می برند و یا فعال باقی مانده اند، آن بخشی که به مبارزه انقلابی ادامه میدهد عمدتا رفقایایی هستند که توانسته اند تا حدودی خود را با الزامات مبارزه در شرایط سرکوب و اختناق و با محیط منطبق نمایند. علاوه بر این از انگیزه قوی مبارزاتی و شرایط کار در همان توده ها برخوردارند. این

دیگر اثر پلنوم پنجم در عین اعزام هیئت سیاسی به خارج وجود ارگان سراسری کمیته اجرائی در داخل را بطور مستمر - نه موقت - تأیید کرده بود، رهبری داخل به نفی هرگونه ارگان متمرکز در داخل رسید. رهبری مستقر در فرانسه که اکثریت هیئت سیاسی را نیز دربر میگرفت و اساسا و رسا به نام هیئت سیاسی حرکت می نمود، به لحاظ سیاسی نه تنها حاکمیت را ضد انقلابی ارزیابی نمود بلکه شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را نیز به کمیته مرکزی پیشنهاد نمود. به لحاظ تشکیلاتی طرح ارائه شده از جانب رفقای رهبری داخل را بخصوص در رابطه با تأکید آن روی عدم تمرکز، مثبت دانست و طرح نمود که این طرح ضمن مثبت بودنش هنوز پاسخگو نیست و باید عدم تمرکز تا حد شوراهای مناطق - این مناطق در حد بخش در نظر گرفته شده بود که شامل چند واحد پایه میشد - که در رابطه با رهبری خارج قرار می گرفتند، پیش رود. ولی رفقای رهبری مستقر در ترکیه هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ تشکیلاتی با طرح پیشنهادی از جانب رهبری مستقر در داخل و فرانسه مخالفت داشتند. ناروشتی مکانیزم تصمیم گیری باعث گردید که تصمیمات با مشکل روبرو شوند حتی برخی تصمیمات نظیر طرح عدم تمرکز تا جمع شدن تمامی اعضای هیئت سیاسی در فرانسه به تعویق افتاد. علاوه بر این گاهی تداخلهایی در وظایف پیش می آمد و گاهای پیرامون یک مساله معین دو اعلامیه از جانب دو ارگان به یک نام منتشر می گردید فی المثل در رابطه با نوزدهم دو اعلامیه به نام کمیته مرکزی از طرف رهبری داخل و هیئت سیاسی مستقر در فرانسه منتشر گردید.

بالاخره در اوائل سال ۶۴ طرح تشکیلاتی سازمان دستخوش تغییر شد. کمیته اجرائی که در راس تشکیلات سازمان در داخل قرار داشت منحل و تمرکز در داخل به سطح کمیته های ایالتی و ولایتی رسید و این کمیته ها مستقیما به رهبری در خارج وصل شدند. در این مقطع سیاست مان نسبت به حاکمیت اصلاح گردید - ضد انقلابی بودن حاکمیت و پذیرش سرنگونی رژیم - و دور دوم انتشار ارگان مرکزی - فدایی - از سر گرفته شد. این تغییرات یعنی اصلاح سیاستها و انتشار مجدد ارگان - که فی نفسه انتشارش برای تشکیلات مهم بود - باعث تحرکی در تشکیلات گردید و تا حدودی شوروشوق را در تشکیلات دامن زد. از آنجا که این شوروشوق و تحرک عمدتا در اثر یک عامل روانی ایجاد شده بود، نمی توانست ادامه یابد. ادامه این حالت منوط به هدایت موثر تشکیلات داخل بود که ما در آن مقطع قادر به اعمال آن نبودیم. ضعف هدایت از راه دور این روحیه را در رهبری ایالات تقویت نمود که مسائل و مشکلات تشکیلات داخل را از طریق انتقال تجارب ایالات بهبودیگر حل نمایند. بهمین خاطر اجلاس هایی با شرکت دبیران ایالات برای هماهنگی تشکیل میدادند که این خود همان عدم تمرکز پذیرفته شده در سطح ایالات را دچار اختلال میکرد. در این مقطع ضربه دوم به تشکیلات فرود آمد. این ضربه که حدود هشت ماه ادامه داشت تعداد قابل توجهی از اعضا و کادرهای سازمان دستگیر شدند. ضربه دوم درحالی فرود آمد که طرح تشکیلاتی ما بصورت عدم تمرکز در داخل تا سطح واحدهای پایه در رهبری به نتیجه رسید و به ایالات ابلاغ شده بود. متاسفانه این طرح با ضربه همزمان شد و اجرای آن با مشکلات زیادی روبرو گردید. این ضربه گسیختگی ارتباطات تشکیلات داخل با رهبری را جدی کرده و ارتباط تعداد قابل ملاحظه ای از نیروهای سازمان را قطع نمود.

همانطور که گفته شد هدف از اعزام رهبری و بخشی از کادرها و اعضای سازمان حفظ ادامه کاری تشکیلات بود. (ع) آنچه ما را در انجام این هدف ترغیب می نمود، دور کردن دستگاه رهبری از تیررس دشمن بود. ما نیک میدانستیم که استقرار رهبری در خارج کشور و هدایت تشکیلات از راه دور ما را با مسئولیتی خطیرتر و پیچیدگی بس عمیق تر روبرو میکند. آنزمان در همان حد اطلاع ناقصی که از شرایط خارج داشتیم می خواستیم کلیه این امکانات را در خدمت تشکیلات سازمان در داخل بکار گیریم. با چنین اهدافی رهبری به خارج اعزام گردید. انتقال رهبری به خارج مشکلات خاص خود را به همراه داشت. تا مدتی پس از اعزام نه تنها بین داخل و خارج رابطه منظمی برقرار نبود بلکه خود رهبری نیز به علت استقرار در چند کشور و مشکلات ناشی از اعزام - که قبلا بطور مختصر بدان پرداخته شد - رابطه اش گسیخته بود. نبود نقشه برای عقب نشینی منجر گردید که در طی این دوره تشکیلات در رابطه تنگاتنگ با رهبری قرار نداشته باشد. با استقرار رهبری نیز هرگز نقشه سازمان برای استحکام تشکیلات به منظور پیوند با کارگران و زحمتکشان روشن نشد. بر زمینه ضعف های گذشته و متأثر از آنها هرگز وظایف فراروی رهبری به عنوان یک کلیت واحد در دستور قرار نگرفت و وظایف اصلی از وظایف فرعی تفکیک نگردید. طبیعی است چنین روش کاری، نیرو و امکانات را نیز نمی توانست متناسب با وظایف و نیازها سازماندهی نماید. فی المثل موقعی که به درستی طرح عدم تمرکز در دستور قرار گرفت هرگز وظایف، امکانات، نیروهای سازمان متناسب با مهمترین ابزار هدایت سازمان یعنی ارگان مرکزی، اصلی ترین حلقه پیوند رابطه رهبری با تشکیلات یعنی ارتباطات و... سازماندهی نگردید. و بدتر از آن بنا به درک سنتی "تقسیم کار" که وظایف رهبری را بصورت مکانیکی تجزیه می نمود، پرداختن به طرح عدم تمرکز به یکی از گروه های کاری سپرده

مجموعه بویژه کاهش دامنه تهاجمات رژیم بر علیه جریانات سیاسی موجب گردید که روند مهاجرت به شکل سابق متوقف گردد. ولی کاهش روند مهاجرت در سطح کل نیروهای سیاسی بمعنی بهبود وضع ما نبود، مشکلات سازمان ما با گذشت زمان جدا از مقاطع کوتاهی سیر رشدیابنده پیدانمود. این مشکلات سازمان را در بحران فروبرد.

درباطه باعلت بحران برشده شده در بخش دوم همین نوشته، نقش داشته‌اند. در این بخش یکی از همان عوامل را از زوایای دیگری بیشتر توضیح می‌دهیم:

یکی از عواملی که نقش بسیار زیادی در ایجاد وضع موجود داشت درک بوروکراتیک و نبود سانترالیزم دموکراتیک می‌باشد، این انحراف باعث شد که کیتته مرکزی سازمان در برابر تشکیلات بعنوان یک جمع بسته و یا با درصدی از افراف بعنوان یک "محفل" عمل می‌نماید. کیتته مرکزی سازمان که اسما و رسا نقش رهبری سازمان را بعهده داشت، به جای اینکه بعنوان جمعی از مسئولین سازمانی در بالاترین رده عمل کند، بمنابیه، جمعی بسته و بی‌رابطه با تشکیلات، رفتار میکرد که خود راسا تصمیم می‌گرفت مسائل تشکیلات کدامها باشد، به کدامیک از مسائل و موانع موجود در برابر فعالیت سازمان بپردازد و کدامیک را به بعد موکول نماید. کدام ساله را با تشکیلات در میان بگذارد و کدامیک را مطرح نکند، چه مشی سیاسی و چه طرح تشکیلاتی را در پیش گیرد و الی آخر. از آنجا که رابطه تشکیلات با رهبری حدودا مسدود بود، آنچه که کیتته مرکزی در دستور قرار میداد از دل مبارزه و نیازهای تشکیلات بیرون نمی‌آمد، این ضعف در شرایط استقرار رهبری در خارج از کشور ویژگی‌های بسیار منفی تری بخود می‌گرفت. چرا که بدلیل دوری از محیط اصلی مبارزه و ضعف ارتباط با داخل، مسائلی که رهبری در دستور خود قرار می‌داد هرچه بیشتر جنبه ذهنی و بیگانه با واقعیت مبارزه بخود می‌گرفت.

این ضعف باعث شد که کیتته مرکزی در برابر سازمان نقش و ثقلی بیش از اندازه پیدا نماید. و با تشکیلات بعنوان تیول خود برخورد کند. طبیعی است یک جمع بسته هر مختصات و هر توانی که داشته باشد نمی‌تواند به مسائل یک سازمان پاسخ دهد و یا حتی لزوما مسائل آن تشکیلات و اولویت‌های آنرا در راس سائیل خود قراردهد. بهمین دلیل بود که در هر مورد برای اطلاع رسانی به تشکیلات ابتدا بحث می‌شد که آیا باید این موضوع - که در اغلب موارد هم مسائل غیرامنیتی بودند- را به تشکیلات گفت یا نه. این سبک فکر و سبک کار موجب آن می‌شد که مشکلات با صاحبان اصلی آن یعنی خود سازمان طرح نشود. در چنین وضعیتی وظیفه برخورد با مشکلات تا زمان حل شدنشان به کیتته مرکزی محول می‌شد که در اغلب اوقات نیز به دلیل ناتوانی در پاسخ و پیدانمودن راه حل، بجای حل شدن آنها، مشکلی بر مشکلات سازمان افزوده می‌شد.

جوهر این بحث که قبل از پلنوم هفتم در کیتته مرکزی جریان یافت، اثر تا به آخر ادامه می‌یافت و نتایج رادیکال از آن گرفته می‌شد، می‌بایست به طرح علنی مسائل ثئوریک، سیاسی و تشکیلاتی، دعوت از نیروهای سازمان و جنبش برای برخورد با آنها و آغاز تدارک نخستین کنگره سازمان می‌رسید. اما عدم تعمیق این درک و دیرپائی دیدگاه‌ها و روش‌های بوروکراتیک موجب شد که ساله مشارکت دادن نیروها در پاسخگویی به مسائل فراروی، در گادر محدودی عملی گردد. یعنی تصمیم گرفته شد پلنومی وسیع تشکیل گردد. پلنوم هفتم که با شرکت تعدادی از گادرها و اعضای سازمان که حدودا به سه برابر کیتته مرکزی بالغ می‌شد، تشکیل گردید.

دراهم باعلت بحران برشده شده در بخش دوم همین نوشته، نقش داشته‌اند. در این بخش یکی از همان عوامل را از زوایای دیگری بیشتر توضیح می‌دهیم:

یکی از عواملی که نقش بسیار زیادی در ایجاد وضع موجود داشت درک بوروکراتیک و نبود سانترالیزم دموکراتیک می‌باشد، این انحراف باعث شد که کیتته مرکزی سازمان در برابر تشکیلات بعنوان یک جمع بسته و یا با درصدی از افراف بعنوان یک "محفل" عمل می‌نماید. کیتته مرکزی سازمان که اسما و رسا نقش رهبری سازمان را بعهده داشت، به جای اینکه بعنوان جمعی از مسئولین سازمانی در بالاترین رده عمل کند، بمنابیه، جمعی بسته و بی‌رابطه با تشکیلات، رفتار میکرد که خود راسا تصمیم می‌گرفت مسائل تشکیلات کدامها باشد، به کدامیک از مسائل و موانع موجود در برابر فعالیت سازمان بپردازد و کدامیک را به بعد موکول نماید. کدام ساله را با تشکیلات در میان بگذارد و کدامیک را مطرح نکند، چه مشی سیاسی و چه طرح تشکیلاتی را در پیش گیرد و الی آخر. از آنجا که رابطه تشکیلات با رهبری حدودا مسدود بود، آنچه که کیتته مرکزی در دستور قرار میداد از دل مبارزه و نیازهای تشکیلات بیرون نمی‌آمد، این ضعف در شرایط استقرار رهبری در خارج از کشور ویژگی‌های بسیار منفی تری بخود می‌گرفت. چرا که بدلیل دوری از محیط اصلی مبارزه و ضعف ارتباط با داخل، مسائلی که رهبری در دستور خود قرار می‌داد هرچه بیشتر جنبه ذهنی و بیگانه با واقعیت مبارزه بخود می‌گرفت.

این ضعف باعث شد که کیتته مرکزی در برابر سازمان نقش و ثقلی بیش از اندازه پیدا نماید. و با تشکیلات بعنوان تیول خود برخورد کند. طبیعی است یک جمع بسته هر مختصات و هر توانی که داشته باشد نمی‌تواند به مسائل یک سازمان پاسخ دهد و یا حتی لزوما مسائل آن تشکیلات و اولویت‌های آنرا در راس سائیل خود قراردهد. بهمین دلیل بود که در هر مورد برای اطلاع رسانی به تشکیلات ابتدا بحث می‌شد که آیا باید این موضوع - که در اغلب موارد هم مسائل غیرامنیتی بودند- را به تشکیلات گفت یا نه. این سبک فکر و سبک کار موجب آن می‌شد که مشکلات با صاحبان اصلی آن یعنی خود سازمان طرح نشود. در چنین وضعیتی وظیفه برخورد با مشکلات تا زمان حل شدنشان به کیتته مرکزی محول می‌شد که در اغلب اوقات نیز به دلیل ناتوانی در پاسخ و پیدانمودن راه حل، بجای حل شدن آنها، مشکلی بر مشکلات سازمان افزوده می‌شد.

درک بوروکراتیک حاکم بر رهبری باعث گردیده بود که کیتته مرکزی سازمان

زیرنویس ها در صفحه ۲۵

نکاتی پیرامون نقد عملکرد سازمان

بقیه از صفحه ۲

نواوری و جستجوی اشکال جدید حرکت را به آنها بیاموزانند. بی‌بهاکردن واحدهای پایه و دیگر ارگانهای تشکیلاتی، رفتار تحکم آمیز و برخورد از بالای کیتته مرکزی به تقویت نیروی ماند و رکود در سازمان می‌انجامد، ریشه اکثر انحرافات تشکیلاتی ما در پایبندی به اشکال و مضامین کهنه شده کار تشکیلاتی است. دوری‌گزینی از اینها در دادن پاسخ‌های "نو" به این معضلات است. بدون تدوین یک سیاست واقعی هیچ گام موفقیت آمیزی برداشته نمیشود.

کنگره سازمانی و کیتته مرکزی منتخب کنگره باید از نواوری‌ها در سبک کار تشکیلاتی فاطعانه دفاع نموده و درهای آینده را بر روی آنها بگشاید. البته دچار توهم و خیالات نشویم. بازم سنگ بزرگ برنداریم، ما به سرعت نمی‌توانیم از گذشته خودمان که در "نقد عملکرد کیتته مرکزی" بازتاب یافته دور شویم. اگر انتظارمان این باشد که در اولین کنگره سازمان همه اینها حل شوند به عبث می‌اندیشیم اولین وظیفه ما در کنگره همانگونه که گفتیم اینست که وحدت سازمانی را تحکیم بخشیده و خطوط روشنی را برای فعالیت آینده‌امان پیریزی کنیم، خطوطی که در حد مجموعه توان سازمان باشد. خطوطی که از گذشته درس آموخته باشند و راههای انکشاف اشکال و سبک‌های کار جدید را رهنمون خود قرار دهند. کنگره باید روح جستجوی حقیقت را - بدور از هیاهوی کاذب - در کالبد تشکیلات بدمد و مکانیسم‌های دفاع و پی‌جویی از حقیقت را در سازمان برقرار نماید.

کار کمونیستی‌کاری بامانت، صبوری و ظرافت است. غلوکردن، شور و شوق کاذب ایجاد نمودن و بارهای سنگین برداشتن نیست. چند وظیفه درجه اول پیش‌رویمان بگذاریم و تشکیلات را برای حل آنها بسیج نمائیم و مشارکت واقعی تمامی توده های تشکیلات را در آن ایجاد کنیم. هر عضو و فعال سازمانی

وقتی اوضاع عوض شده است و مسائل متفاوتی باید حل شوند، ما نمی‌توانیم به پشت سر نگاه کنیم و بگوئیم آنها را با روش‌های دیروزی حل کنیم. چنین نکنید! موفق نخواهید شد" (لنین)

گزارشی از کنگره و پاسخی کوتاه به يك گزارش

حیدر کشاورز

بوده مشغله جهانی هم اضافه شد!

در چنین شرایطی بود که کمیته مرکزی، که اختلافات درونی عملا مدتها بود کارش را فلج کرده بود، تصمیم به برگزاری یک نشست وسیع گرفت، که با بحث بیشتر تبدیل به کنگره شد. در جریان تدارک کنگره، علینیت مورد پذیرش سازمان قرار گرفت و مباحث در سطح علنی منتشر شد. طرح مباحث در سطح علنی خود مساله ساده‌ای نیست، انرژی ویژه‌ای می‌طلبد. چرا که نه تنها در درون باید مبارزه کرد بلکه در مقام پاسفگوئی جنبه بیرونی نیز، که خودبخود گشوده می‌شود، باید برآمد، بودند رفقای در بین خودمان که با این اقدام مخالف بودند. آنها می‌گفتند که طرح علنی مباحث باعث می‌شود تا "کاشفین انشعاب" و "مقتدان قلمزن" خوراک لازم پیدا کنند و تمام وقت و انرژی‌مان صرف پاسفگوئی به آنها شود. اما تجربه نشان داد که "کاشفین انشعاب" بیشتر دوست می‌دارند تا بر اساس شایعات و بحثهای محفلی و "کشف‌الاسرار" مقالات عمومی ارگان "انتقاد قلمی" کنند تا بر اساس مباحث علنی که خود عملا همه چیز را سریع و روشن بیان می‌کند و نیاز به تفاسیر چندگانه ندارد.

در جریان مباحث تدارک کنگره، حرفهای بسیاری زده شد و نظرات بسیار متفاوت طرح. هر چه بیشتر به زمان کنگره نزدیک می‌شدیم، بحثها حادثتر می‌شد و صداها بالاتر می‌رفت. صفا کشیده می‌شد و اعصابها بهمراه آن، کار به جایی رسید که روزهای آخر حتی صحبت از جدائی بود و دسته‌بندیها حتی تا حد کی با کی تنظیم شده بود! در چنین فضائی ما قدم به اجلاس کنگره گذاشتیم.

شب اول بسیار خوب بود. دیداری تازه با یاران قدیمی و آشنائی بارفقای دیگر. فضای صمیمانه و رفیقانه آن سالها، اما از فردای آن، با شروع اجلاس، این فضا شکست. با طرح اولین مساله، اختلافات طرح شد. بتدریج فضای نگرانی جا خوش کرد. اولین بحث، نمایندگان اعضا آزمایشی حق رای داشته باشند یا نه؟ نمایندگان داخل حق رای بیشتری داشته باشند یا نه؟ بحث بالا گرفت؟ اختلاف کجا بود؟ در بحثها بطور مشخص طرح نمی‌شد ولی تقریبا همه می‌دانستند، دعوی بر سر بدست آوردن رای اکثریت در جلسه بود. کسی کاری به اصل قضیه و درستی و نادرستی مساله نداشت.

استدلالها هم با "البته ما در مورد رفقا که مساله نداریم" آغاز و در نتیجه به جای دیگری ختم می‌شد. این اولین زور آزمائی بود ولی دعوی اصلی باقیمانده بود، بحث وحدت.

بحث حول قطعنامه‌های وحدت طولانی‌ترین بحث بود. قسمت آخر بحث و رای‌گیری پس از آن تا ساعت ۱۱ شب طول کشید. گزارش آرا دور اول رای‌گیری در اولین شماره اتحاد کار درج شده است. برطبق همین گزارش هیچ پلاتفرمی حائز رای اکثریت نشد. این نشان میداد که در اولین دور هر کس بر اساس نظرات خود، رای داده است. دور اول رای‌گیری، نتیجه نسبتا واقعی موقعیت نظرات مختلف بود. اما بعد!!

ساعت ۱۱ شب، نمایندگان پس از ۸ ساعت پرتنش از جلسه خارج شدند، بدون نتیجه. بر طبق آئین‌نامه این موضوع می‌بایست از دستور خارج شده و بحث بعدی فردا صبح در دستور قرار می‌گرفت، اما همه بخوبی می‌دانستند که این پایان کار خواهد بود. مساله مورد بحث وحدت دو سازمان نبود، بلکه وحدت درونی سازمان فدائیان خلق ایران بود. پس از نسیعاعتی خستگی‌درکردن، گروه‌های کوچک بدور هم جمع شدند. همگی نگران بودند. بخوبی می‌دانستند که یا باید این سد شکسته شود و فردا به نتیجه مشخص برسند و یا باید وساطتشان را جمع کنند و بروند و نه آنکه بروند که دو سازمان بسازند، بروند که هر کس به راه خود رود سازمان به چندپاره گروه‌های محفلی تبدیل شود. آیا این می‌بایست پایان راه طولانی باشد که پیموده بودیم؟ آیا همه رنجها، ناملایمات و همه فشارهایی که تحمل کرده بودیم برای رسیدن به این نقطه، باید به این نتیجه می‌رسید؟ آیا حاصل این همه سال مبارزه و ازدست دادن رفقای بسیار، این بود که اکنون به دسته‌های کوچک فرقه‌ای خارج از کشور تبدیل شویم؟ این سوال‌ها در آن شب بر ذهن نمایندگان سنگینی می‌کرد.

چه باید کرد؟ راه روشن بود. باید تصمیم گرفت و تصمیم گرفته شد. حفظ وحدت سازمان، چگونه؟ برای اولین بار باید تصمیم متفاوتی گرفت. کمال مطلوب وجود ندارد. برای مبارزه باید در کنار هم باشیم و شانه به شانه هم مبارزه کنیم. هر یک از ما نظرات خود را دارد. با تکرار مدام نظراتان مشکل حل نمی‌شود، مبارزه با هم یعنی نزدیک کردن نظرات، یعنی توافق بر سر موارد مشترک که مبارزه‌ی همه‌ی ما را با هم معنی می‌کند. یعنی توافق بر سر آن

اولین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران پس از ۸ سال برگزار شد. این کنگره ویژه‌گیهائی داشت. اولین کنگره سازمان از زمان شکل‌گیری آن بود، همزمان کنگره مشترک با سازمان آزادی‌کار و تبدیل آن به کنگره وحدت بود. همچنین در شرایط خاص زمانی، پس از طی یکدوره نسبتا طولانی پرفراز و نشیب فعالیت سازمانی، شکست سیاستهای قبلی و از دست دادن بسیاری از یاران قدیمی و با ارزش و در شرایط فزاینده بحران جنبش چپ تشکیل شد.

بررسی این کنگره و کوشش در جهت تجزیه و تحلیل آن، بدون توجه به شرایط ویژه فوق، کاری ناقص و سطحی خواهد بود. امروز پس از گذشت چند ماه در شرایط آرام‌تری می‌توان به کنگره، مسائل و نتایج آن نگاه کرد. سولاتی که طرح می‌شود این است که نتیجه کنگره چه بود، آیا کنگره به هدف یا اهداف خود رسید و در مجموع آیا کنگره موفق بود؟

در پاسخ به این سولات جوابهای مختلفی داده می‌شود. یکدسته جوابها عمدتا با برخورد سطحی و سریع پاسخ می‌دهند که: کنگره برگزار شد، وحدت دو سازمان صورت گرفت و مصوباتی نیز داشت، مسائل باقیمانده نیز به اجلاس دوم موکول شد و در مجموع کنگره موفق بود. آیا این پاسخ درست است و همه مسائل کنگره و نتایج حاصل از آنرا بازگو می‌کند؟ دسته دیگر جوابها همچون دسته اول به نتایج کنگره رجوع می‌کنند، ولی برخلاف دسته اول، با توجه به نزدیکی یا دوری نتیجه حاصله به نظرات خودشان، آنرا موفق یا ناموفق می‌نامند. از این دسته برخورد می‌توان به مقدمه نسبتا طولانی رفیق حیدر در مقاله "ضرورت دگرگونی اساسی در راستای گسترش مبارزه در داخل کشور" در اولین شماره دوره‌ی جدید در راه کنگره اشاره کرد. این نوع برخورد نیز که به تجزیه و تحلیل خود کنگره و مسائلی که در آن پیش رفت نمی‌پردازد و بیشتر بدنبال آن است که ردپای خود را در کنگره و بیرون از آن بیابد، قادر به پاسفگوئی و درس‌گیری از آن نیست. (به این برخورد بعدا می‌پردازم).

من در اینجا می‌خواهم برخورد متفاوتی را ارائه کنم. من معتقدم که کنگره موفق بود و بسیار هم موفق، حتی مایلم که غلو هم بکنم و بگویم شاید بسیار استثنائی و نادر هم بود، چرا؟ چون دو نتیجه بسیار مهم دربرداشت.

نتیجه اول: علیرغم رشد اختلافات نظری پیرامون مسائل ایدئولوژیک در درون سازمان فدائیان خلق ایران و شدت‌گیری آن تا سطح برخوردهای حاد در روزهای آخر قبل از جلسه کنگره، که حتی به نظر برخی احتمال انشعاب و جدائی به یقین تبدیل شده بود و چمدانهای خود را بسته بودند و از خارج از سازمان نیز این ایده تبلیغ می‌شده، در کنگره نه تنها انشعاب رخ نداد بلکه وحدت با سازمانی دیگر نیز به تصویب رسید.

نتیجه دوم، برای اولین بار تصمیم نمایندگان کنگره برای حفظ وحدت سازمانی نه بر اساس یک توافق ایدئولوژیک که یک تصمیم‌گیری سیاسی بود. آنهم در شرایطی که موضع هر گرایش بروشنی و بدون هیچ برده‌پوشی بیان می‌شد. این تصمیم ضربه جدی بود به تفکر سنتی در چپ که هر اختلاف سازمانی را اختلاف ایدئولوژیک کرده آنرا مترادف با انشعاب می‌داند و در عمل نیز طرفدار تشکیل سازمانهای چپ بر اساس برداشتهای متفاوت از ایدئولوژی است.

به اعتبار دو نتیجه‌گیری بالا است که می‌گویم کنگره موفق بود و بسیار هم موفق، البته باید تاکید کنم که در مورد نتیجه دوم، "تفکر سنتی" سابقه درازی داشته و به همین اعتبار بسیار جان سخت است و با ضربات این چنین در گذشته از میدان بدر نرفته است. تنها در اوضاع کنونی است که ضربات پی در پی که از همه سوی به این "تفکر سنتی" وارد می‌شود، می‌رود تا در سنگر مستحکم آن شگافهای اساسی وارد شود.

حال می‌خواهم با گزارشی مختصر از کنگره، نتیجه‌گیری‌های خود را بازکنم. کنگره اول در شرایطی برگزار شده که هشت سال پیش از آن ما با شعار "پیش بسوی تشکیل اولین کنگره سازمان" و بر پایه اختلاف درچگونگی وحدت در جنبش کمونیستی، از سازمان واحد جداشدیم. در این هشت سال موفق به برگزاری کنگره نشدیم. طبعاً در آستانه کنگره ما دیگر آن سازمان هشت سال پیش نبودیم. اکنون سنگینی یک شکست جدی سیاسی و شکست خونین و دردمبار تشکیلاتی بر دوشان فشار می‌آورد. مادر پلنوم هفتم تا حد معینی شکست سیاسی خود را تجزیه و تحلیل کرده و کوشیدیم تا از آن درس بگیریم. از مقطع آن پلنوم تا کنگره سعی کردیم تا قدمهایی برای جبران شکست تشکیلاتی برداریم، ولی در این راه موفق نبودیم. این عدم موفقیت در عرصه کار تشکیلاتی، به اختلافات ایدئولوژیک درون سازمان دامن می‌زد. در همین شرایط "تق" جنبش جهانی کمونیستی نیز درآمد و بحران پنهان دهه‌های شصت و هفتاد، بسرعت و در سایه "گلاسنوست" علنی شد. مشکلات خودمان کم

صورت می‌گیرد. به نظر من هر نوع بررسی و تفسیر از کنگره، اگر به نکتہ اصلی که در بالا به آن اشاره کردم، توجه نکند، ناگزیر راه به خطا خواهد برد، چه در تفسیر از کنگره و چه در اقدامات بعدی خود. باید دقت کرد که در کنگره کسی با کسی سازش نکرده، کسی از نظر خود دست نکشید یا کوتاه نیامد، که برعکس هر کس با صراحت بسیاری نظرات خود را بیان کرد و روی آنها پافشاری هم داشت. ولی کاری که انجام شد یک اقدام مسئولانه بود. اقدامی بود برای جلوگیری از انشعاب بر سر اختلاف ایدئولوژیک و همگی با آگاهی کامل به این تصمیم رای دادند.

متأسفانه رفیق حیدر به این مسأله توجه کافی ندارد و در مقدمه نوشته خود در اولین شماره دوره‌ی جدید راه‌کنگره، برداشت خود را به گونه‌ای دیگر ارائه می‌کند. رفیق کنگره وحدت را کنگره مشترک می‌نامد. از "ماستالی‌کردن اختلافات" و "التقاطی‌گری" و "بهرصورت چیزی را تصویب کردن" صحبت می‌کند. پلاتفرم وحدت را "التقاطی و قابل تفسیر و تعبیر مختلف" می‌داند و می‌گوید که بعلت اختلاف نظر در مورد تشکیلات داخل چیزی به تصویب نرسید و قیس‌علیهذا.

رفیق حیدر چنان صحنه شطرنج را می‌آراید که در نهایت اعلام کند که دور اول بازی "پات"، یعنی هیچ به هیچ به نفع طرفین و نتیجه بگیرد که داستان همچنان ادامه دارد و "بخش بعدی کنگره باید به این وضعیت پایان دهد". در واقع یا رفیق حیدر نتوانسته است نکتہ اصلی این کنگره وحدت، و نه کنگره مشترک، را درک کند و یا نمی‌خواهد آنرا بیان کند. در هر دو حالت واقعیت یکسان است. آنان که در کنگره شرکت کردند بهتر از هر کس می‌دانند که آیا واقعا قضایا را "ماستالی کردند" و یا تصمیمی سنجیده و از سر مسئولیت گرفتند؟

آیا واقعا بعلت اختلافات نظری مصوبه‌ای درباره تشکیلات داخل نداشتند و یا بعلت تدارک ضعیف و ناروشن بودن برنامه‌ها حاضر نشدند به سخنرانی‌های پرشور رای دهند؟ و جدای از اینها، از آنجا که خود رفیق حیدر هم مثل همه کسانی که در کنگره شرکت کردند، نه یکبار، که دوبار به چیزی که بقول خودش "پائین‌تر از حداقل لازم برای وحدت ارزیابی می‌نمود" رای داد، باید پرسید که "رفیق حیدر شما چرا در این ماستالی کردن شرکت کردید؟"

برای حسن ختام باید بگویم که به نظرم اجلاس دوم نیز یقینا مشابه اجلاس اول خواهد بود. موضوعاتی که در دستور کار قرار دارد، اگر بخوبی تدارک شود و مباحث مقدماتی بخوبی زوایای مسأله را بشکافد، یقینا به نتیجه خواهد رسید. نمایندگان نیز با توجه به همه جوانب مسأله و از سر مسئولیت رای خواهند داد. این رای نه برای خوشایند این و آن که با هدف پیشبرد مبارزه سازمان خواهد بود.

این روحیه نه به تمایل من و رفیق حیدر بستگی دارد، نه به خوشایند رفیق حیدر و من. این الزام و نیاز این مرحله از مبارزه جنبش کمونیستی ایران است. جنبش کمونیستی ما، شکست خورده و تکه پاره شده می‌رود که به تاریخ بپیوندد و تنها از خود خاطره‌ای نه چندان خوشایند در ذهن مردم باقی گذارد. برای برون رفت از بحران، برای به حرکت درآوردن جنبش چپ و برای یافتن جایگاه واقعی چپ در میان مردم مبهین‌مان، تنها راه، دستیابی به وحدتی جدی و پایدار در چپ ایران است. وحدتی رزمنده حول مبارزه‌ای سنگین که در مقابلمان قرار دارد. نمایندگان شرکت‌کننده در اولین کنگره سازمان، با درایت کامل، این الزام و این حساسیت تاریخی را درک کردند و به آن رای دادند و اینان یقینا این راه را ادامه خواهند داد.

چیزی که امروز برای مبارزه لازم است.

بدین ترتیب فردا صبح ۵ درصد نمایندگان، طی نامه‌ای، درخواست کردند که پلاتفرم وحدت مجدداً به رای‌گیری گذاشته شود. این تصمیم با رای اکثریت نمایندگان در جلسه تصویب شد. این نقطه اوج کنگره و به نظر من نشانه بلوغ سیاسی نمایندگان حاضر در جلسه بود. در این رای‌گیری حتی کسانی که بعداً به خود پلاتفرم مجدداً رای ندادند، شرکت کردند و به رای‌گیری مجدد آن رای مثبت دارند. چرا که می‌دانستند و می‌خواستند که وضعیت از بن‌بست خارج شود و این قطعنامه تنها نقطه اشتراک بود. آنها می‌دانستند که این بار این پلاتفرم رای خواهد آورد و با آگاهی به این مسأله، به رای‌گیری مجدد آن رای دادند. در واقعیت آنها عملاً به قطعنامه رای دادند.

همانگونه که گفتم این نقطه اوج کنگره بود. برای اولین بار جمعی با همه اختلافات نظری، تصمیم به حفظ وحدت سازمان خود گرفتند. آنها تصمیم گرفتند تا بر اساس اختلافات نظری ایدئولوژیک متفرق نشوند. این تصمیم با صراحت اعلام می‌کرد که: "علیرغم اینکه میدانیم بر سر مسائلی با هم اختلاف نظر داریم، علیرغم اینکه برای هیچکدامان کار مشترک در چنین وضعی ساده و راحت نیست و همگی نسبت به چنین وضعی که برایمان کاملاً تازه‌گی دارد نگران هستیم. ولی فکر می‌کنیم که باید در کنار هم و باهم کار کنیم". این تصمیم برای اولین بار حداقل در سازمان ما به ایده "وحدت در نظر و عمل" ضربه زد و ایده‌ی "وحدت در عمل، آزادی در نظر" را تقویت کرد. همین جا باید متذکر شد که همگی نسبت به نتیجه عملی چنین تصمیمی و اینکه چگونه در عمل و در یک تشکیلات واحد، این نظرات متفاوت می‌توانند کار کنند و سازمان را به پیش ببرند، نگران و تاحدی به امکان تحقق واقعی آن مشکوک بودند. تجربه سه ماهه گذشته هم نشان می‌دهد که کار ساده‌ای نیست ولی بهرحال و علیرغم همه‌ی این نگرانیها، این تصمیم از سوی نمایندگان گرفته شد و در کل سازمان نیز با تأیید همه همراه بود.

در کنار این نتیجه بسیار مهم، نکته دیگری نیز در جریان کنگره برجسته شد. در تمام مدت تدارک کنگره، بحثها عمدتاً حول مباحث نظری بود. در مورد مسائل عملی بویژه سیاستهای عملی سازمان در این مرحله، تشکیلات داخل، رابطه با سازمانهای دیگر و مسأله اتحادهای طبقاتی و سیاست عملی ما در شرایط کنونی و مواردی از این دست کار جدی صورت نگرفته بود. کمتر از دو ماه مانده به کنگره، نقد عملکردی از سوی کمیته مرکزی داده شد و در حدود یک ماه قبل از کنگره یک نوشته در مورد وظایف سیاسی و دو نوشته قطعنامه‌وار در مورد تشکیلات داخل داده شد. بعلت عدم تدارک کافی، مبهم‌بودن نوشته‌ها و ناروشن‌بودن چگونگی اجرای برنامه‌های ارائه شده در آنها، بجز در مورد وظایف سیاسی، بقیه موارد به بعد موکول شد. این نتیجه بخوبی نشان داد که نمایندگان حاضر نبودند تنها با تکیه بر جناحهای نظری و نطق‌های انتخاباتی به قطعنامه‌ها رای دهند. برای آنها مهمتر از اینکه کدام نظر کدام قطعنامه را ارائه کرده است، محتوی قطعنامه و شناخت کامل از چند و چون آن برایشان در اولویت قرار داشت. چنانکه در مورد اساسنامه که از مدت‌ها قبل در دستور کار بود و تدارک شده بود، بیش از صد پیشنهاد اصلاحیه آمده بود. بهمین دلیل نیز برخی قطعنامه‌ها بویژه قطعنامه تشکیلات داخل، بدلیل ناکافی بودن تدارک، خام‌بودن طرحهای ارائه شد و ابهام در چگونگی اجراء توسط نمایندگان رد شد و به اجلاس بعدی موکول گشت.

همانگونه که در ابتدای بحث اشاره کردم، برخورد‌های متفاوتی به کنگره

بقیه از صفحه ۲۴

زیرنویس

(۶) گرچه سیاست اعزام و اهداف آن تابع یک برنامه روشن نبود اما ضرورت حفظ رهبری و ادامه‌کاری سازمان با توجه به تجارب تلخ سازمان فدایی از جمله اهداف سیاست اعزام بود. سیاست اعزام چهار دسته رفقا را شامل می‌شد: بخشی از رهبری و کادرها، هنرمندان، مترجمین و آدمهای شناخته شده، رفقای که تجربه قبلی کار سیاسی در شرایط خارج کشور را داشتند و بالاخره افرادی که تصور می‌شد در صورت دستگیری شکسته خواهند شد و بنا به مصلحت سازمان و همچنین حفظ شرافت خود این رفقا تصمیم به اعزامشان گرفته شد.

کمیته مرکزی با اعزام خودبخودی بطور جدی مخالف بود. بهمین خاطر سازماندهی اعزام را برای نیروهای تعیین‌شده در دستور قرارداد و تقریباً موفق آنرا به‌انجام رساند.

(۴) البته همین جا باید تأکید شود که بستر و زمینه اصلی ضربه در رابطه با جریانات چمبرو مشی ماجراجویانه و جدا از توده‌اشان بوده است. این جریانات با اتخاذ مشی جدا از توده عملاً رابطه‌شان با مردم دچار اختلال گردید و بدلیل دست زدن به اقدامات ماجراجویانه - بویژه در شرایطی که حداقل آمادگی برای درگیری با رژیم را نداشتند - در جنگی نابرابر بسرعت شیرازه‌ی اصلی تشکیلاتشان از هم گسیخته شد.

(۵) ما فرض را بر تمرکز در سطح ایالات می‌گذاریم. درحالیکه عملاً بنوعی تمرکز در سطح کشور بوده است.

جهانی سرشار از بیم و امید:

بهرام آذرخش

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل از سوی ایران به برقراری آتش بس در جبهه‌های جنگ با عراق و شروع مذاکره برای حل اختلاف‌های میان دو طرف منجر شد. پذیرش قطعنامه ۲۴۸ و ۳۲۴ سازمان ملل و شناسایی حق موجودیت کشور و دولت اسرائیل از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین زمینه بسیار مساعدی برای حل سیاسی مناقشه اعراب و فلسطین از راه برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی بوجود آورد.

گفتگو و مذاکره چند جانبه، میانجیگری و هیئتی کشورهای گوناگون برای رفع ستیزه‌های منطقه‌ای در آمریکای مرکزی (نیکاراگوئه و السالوادور)، در آسیای جنوب شرقی (کامپوچیا)، در آفریقا (آنگولا، صحرا و تیوبی) و جاهای دیگر امید به پایان گرفتن منازعه‌های طولانی و خونین همراه با لطمه‌های سنگین مادی و انسانی به طرف‌های درگیر را تقویت کرده است.

گفتگوها، دید و بازدیدها و توافق‌های گوناگون میان کشورهای دارای نظام‌های اجتماعی مختلف از آغاز دوره تازه‌ای در سیر تحول جهان حکایت می‌کند.

برای نخستین بار توافق‌هایی میان شورای هیئتی اقتصادی و جامعه اقتصادی اروپا صورت گرفته، حزب‌های کمونیست و سوسیال دموکرات در هر دو سوی اروپا بیانیه‌هایی را پیرامون "خانه اروپایی مشترک" به امضا رسانده‌اند، اتحاد شوروی به حمایت هرچه بیشتر از سازمان ملل برخاسته و به صندوق مشترک مواد خام پیوسته است. روند بازراندیشی و بازسازی گسترده و ژرفی در برخی کشورهای سوسیالیستی آغاز شده و برخی از این کشورها مناسبات بین‌المللی خود را برپایه "اندیشه سیاسی نوین" بازسازی می‌کنند.

کشورهای عضو پیمان ورشو
در ژوئن ۸۷ سندی را به تصویب رساندند که در آن یکرشته تدبیرهای گوناگون بمنظور عملی کردن مطالبه اساسی جنبش کشورهای غیرمتعهد دایر بر استقرار نظم اقتصادی بین‌المللی نوین پیشنهاد کردند. برای نخستین بار صحبت از همکاری دو قدرت بزرگ جهان برای کمک به جهان سوم است. آگاهی به این واقعیت که نامی در جهان در وجود نابرابری‌های عظیم و عدم تأمین نیازهای حیاتی گروه‌های وسیعی از مردم جهان ریشه دارد فزونی می‌گیرد و پیوند روند خلع سلاح با "رشد" هرچه بیشتر آشکار می‌گردد. مفهوم امنیت از غنای هرچه بیشتر برخوردار می‌شود و علاوه بر جنبه نظامی، جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به خود می‌گیرد.

نظم بین‌المللی کهن که برخاسته از بحران اقتصادی سال‌های ۲۰-۱۹۴۵ و جنگ جهانی دوم است برپایه برتری جهان سرمایه‌داری (بویژه در عرصه اقتصادی) و "توازن ترور"، اتخاذ سیاست‌های نواستعماری و مسابقه تسلیحاتی و استفاده از ابزارهای نظامی (ناتو و دیگر پیمان‌ها) و سازمان‌های اقتصادی مانند صندوق جهانی پول و بانک جهانی و مانند آن بمنظور حفظ وابستگی کشورهای جهان سوم و ادامه استعمار منابع مادی و انسانی آنها و جلوگیری از گسترش و تکامل جهان سوسیالیسم بنا شده است.

در عین حال این نظم از همان ابتدا بر پایه شناسایی وجود دو نظام اجتماعی متضاد در جهان و پذیرش عضویت اتحاد شوروی در شورای امنیت سازمان ملل و برخورداری آن از حق وتو شکل گرفت. دستیابی اتحاد شوروی به سلاح هسته‌ای به انحصار آمریکا در این عرصه پایان داد، و کشورهای غرب در عوض در سال ۱۹۴۹ اقدام به تشکیل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) کردند. در سال ۱۹۵۴ کشورهای سوسیالیستی پیمان ورشو را بوجود آوردند و در نتیجه "موازنه ترور" در جهان برقرار شد.

اما از دهه ۶۰ به بعد این نظم در نتیجه تحول تناسب قوای اقتصادی و سیاسی

گرایش‌های جهان معاصر

فهرست:

- ۱- گذار به نظم بین‌المللی نوین؟
- ۲- "اندیشه سیاسی نوین"
- ۳- آمریکا راه درازی در پیش دارد!
- ۴- جهان سوم در بن‌بست وابستگی و عقب‌ماندگی
- ۵- سوسیالیسم خود را بازسازی می‌کند.
- ۶- واقعیت جهان سرمایه‌داری

فصل اول

گذار به نظم بین‌المللی نوین؟

وضع نوینی در عرصه مناسبات بین‌المللی پدید آمده است. بهبودی نسبی اما آشکار در روابط میان کشورهای گوناگون حاصل شده و دور تازه‌ای از تفاهم و همکاری آغاز گشته است.

قرارداد ۸ دسامبر ۱۹۸۷ میان اتحاد شوروی و آمریکا دریچه‌ای بر روی جهانی صلح‌آمیزتر و امن‌تر گشود و می‌توان گفت که با اجرای این قرارداد روند گذار جهان از مسابقه تسلیحاتی به روند خلع سلاح در راستای "رشد" آغاز می‌گردد. اهمیت تاریخی این قرارداد از این جهت است که دو کشور امضاء کننده ملزم شده‌اند بخش مهمی از سلاح‌های هسته‌ای خود را در اروپا از میان بردارند. کلیه توافقی‌های پیشین ناظر به محدود ساختن سلاح‌های هسته‌ای بود. این بار سخن از انهدام آنها است. دو کشور همچنین نظارت متقابل، بازرسی، مشاهده و تبادل اطلاعات در ارتباط با اجرای این قرارداد را تضمین کرده‌اند.

روند خلع سلاح در سال ۱۹۸۸ گام‌های دیگری بجلو برداشت. هفتم دسامبر، اتحاد شوروی کاهش درخورتوجه نیروهای مسلح خود و بیرون بردن بخش مهمی از آن نیروها و سلاح‌های متعارف خود از اروپای شرقی و کاهش نیروهایش در بخش‌های اروپایی و آسیایی را اعلام داشت. ژانویه سال ۸۸ نیز نمایندگان ۱۴۰ کشور جهان در کنفرانس تحریم سلاح‌های شیمیایی که به ابتکار فرانسه در پاریس برگزار شد با صدور یک بیانیه خواهان جلوگیری از تولید، تکمیل، انباشت و بکارگیری این گونه سلاح‌ها شدند. به این ترتیب راه خلع سلاح گسترده‌تر، شامل سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک، هموار می‌گردد.

حل و فصل مسالمت‌آمیز و سیاسی مناقشه‌های منطقه‌ای با تکیه بر تضمین‌های بین‌المللی و در اکثر موارد با میانجیگری سازمان ملل بیش از پیش جایگزین راه حل نظامی می‌شود.

در منطقه ما، موافقتنامه ژنو که ۱۴ آوریل ۸۸ میان آمریکا و اتحاد شوروی و پاکستان و افغانستان به امضا رسید امکان واقعی بازگشت صلح به سرزمین افغانستان و مشارکت مردم این کشور در تعیین سرنوشت خود را فراهم آورد. موافقتنامه میان آنگولا، کوبا، آمریکا و آفریقای جنوبی دایر بر خروج نیروهای کوبایی از آنگولا و عدم مداخله آفریقای جنوبی در امور آنگولا و موافقت دولت ویتنام با بیرون بردن نیروهای خود از کامپوچیا گام‌های مهم دیگری در راه گسترش و تحکیم روند حل مسالمت‌آمیز مناقشه‌های منطقه‌ای است.

۴) تضعیف روحیه خلق‌ها و رواج تقدیرگرایی، فردگرایی و بدبینی و نیهیلیسم و ایدئولوژی‌های ضد بشری و فاشیستی، افزایش هزینه‌های نظامی در عین انداختن یوغ ایدئولوژیک و سیاسی مجتمع‌های نظامی صنعتی و مالی بر گردن خلق‌ها وضع اقتصادی این کشورها را به خرابی می‌کشاند و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی کهن آنها را از میان برمی‌داشت و بحران را ژرفتر می‌ساخت.

اما این استراتژی تشنج آفرینی بدلائل گوناگون نمی‌توانست دوام آورد. بلحاظ نظامی، برابری استراتژیک میان آمریکا و اتحاد شوروی به امپریالیسم اجازه نمی‌داد بحران خود را از راه نظامی برطرف سازد. بلحاظ اقتصادی، تعقیب سیاست افزایش هزینه‌های نظامی به ظهور عدم تعادل‌های اقتصادی منجر شده است. افزایش نرخ بهره و کاهش فعالیت اقتصادی بحران وام در جهان سوم را بهار آورده که نظام مالی سرمایه‌داری را با دشواری روبرو می‌سازد. کاهش کسر بودجه آمریکا بدون کاستن از هزینه‌های نظامی مشکل است؛ زیرا از بودجه مصارف عمومی به اندازه کافی کاسته شده و ادامه سیاست "ریاضت اقتصادی" می‌تواند پیامدهای اجتماعی و سیاسی نامطلوب بهار آورد.

از جهت سیاسی نیز، استراتژی تشنج اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را که می‌رفتند تا در مواضع هرچه نابرابرتر قرار گیرند واداشت تا برای رفع دشواری‌های خود به چاره‌جویی بپردازند و بکوشند جایگاه شایسته خود را در جامعه بین‌المللی بیابند. آغاز روند بازاندیشی و دگرگونسازی در این کشورها سیاست ارتجاعی ترین محفل‌های حکومتی غرب را با شکست روبرو ساخت.

به این ترتیب از دل بحران نظم بین‌المللی قدیم، نظمی نوینی زاده می‌شود. برون رفت از بحران عمومی سرمایه‌داری و به لحاظی بحران کنونی تمدن بشر نیازمند بازسازی اقتصاد جهانی بر پایه تناسب قوای موجود در جهان است.

این امر همچنین از آن رو ضرورت یافته که رشد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به خواست همگانی همه بخش‌های جهان معیاصر تبدیل شده است. نظم بین‌المللی نوین بر پایه هر شکل سیاسی و اجتماعی و نهادی ساخته شده، باید بتواند در درجه اول یک مسئله را حل کند: جهان سوم باید بتواند نیازهای اساسی مردم خود را برطرف سازد. اما بهبود وضع توده‌های مردم کشورهای رشدیافته نیز ضرورت دارد. از همین روست که خواست خلع سلاح بخاطر رشد که شالوده نظم بین‌المللی نوین را تشکیل می‌دهد عمومیت پیدا می‌کند.

اندیشه نظم بین‌المللی نوین برپایه مفهوم نظم اقتصادی بین‌المللی نوین که از سوی جنبش کشورهای غیر متعهد مطرح شد شکل گرفته ولی بر اساس مفهوم همه جانبه امنیت در شرایط کنونی جهان ما بازسازی شده است. کشورها، جنبش‌ها و نیروها و سازمان‌ها و شخصیت‌های اجتماعی گوناگون به تکامل این اندیشه یاری رسانده‌اند.

اندیشه نظم بین‌المللی نوین امنیت ملی را در پیوند با امنیت بین‌المللی و در چهار وجه سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی آن مطرح می‌سازد: ۱) شناسایی حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، اصل تقدم اشتراک منافع عام بشری و تحقق این اصل توسط سازمان ملل و شناسایی نقش اساسی سندیکاها و سازمان‌های غیرحکومتی در زمینه ایجاد همبستگی‌های بین‌المللی بین خلق‌ها.

۲) شناسایی حق برخورداری هر ملت از امنیت نظامی و در نتیجه عدم توسل به جنگ در حل اختلاف میان کشورها و یا واحدهای ملی درون کشورها. سطح نیروی نظامی هر کشور تا سر حد لازم برای دفاع تنزل خواهد یافت و فعالیت‌های نظامی و وضع نیروهای نظامی هر کشور به آگاهی عموم رسانده خواهد شد.

۳) منع توسل به حرب‌های اقتصادی و تبعیت از "حقوق بین‌الملل همکاری" حاوی موادی برای تأمین ثبات بازرگانی و قیمت‌ها، چونگونی بهره‌گیری از منابع انسانی و طبیعی در راستای حفظ محیط زیست و کمک به ارضای نیازهای اساسی توده‌های محروم توده‌های کشورها.

عقد قراردادهای مربوط به تولید و عرضه فرآورده‌های پایه و ساخته شده برای تضمین امنیت عرضه و فروش. این امر عامل‌های تشنج و کشش را بسیار تضعیف خواهد کرد. همچنین عقد قراردادهایی برای آموزش انسان‌ها و انجام

بندریج دچار بحران شد. از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۴، آمریکا در حفظ نقش خود دایر بر ژاندارمی جهانی به دردمس افتاد و مجبور شد بدلیل دشواری‌های اقتصادی از هزینه‌های نظامی خود بکاهد. تضعیف نقش و مقام سرمایه و دولت آمریکا بر اقتصاد جهانی و بویژه اقتصاد کشورهای امپریالیستی تأثیر گذاشت.

در این دوره، کشورهای سوسیالیستی به رشد اقتصادی خود ادامه دادند و آخرین امپراتوری استعماری در آفریقا، امپراتوری پرتغال، فرو پاشید. جنبش غیر متعهدها مبارزه خود را متوجه استقرار نظم اقتصادی بین‌المللی نوین و احقاق حق رشد کرد. افزایش قیمت نفت و دیگر مواد خام در این دوره دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی فراوان در اروپا و آسیا و کشورهای روبه رشد بهار آورد.

از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹، امپریالیسم به سازماندهی دوباره خود پرداخت. کیسیون سه جانبه برای هماهنگی سیاست اقتصادی سه قطب عمده امپریالیسم، آمریکا، اروپا و ژاپن، و جلوگیری از تصادم سیاسی میان آنان بوجود آمد.

در جهان سوم، آمریکا در پی شکست در ویتنام دیگر قادر به ایفای نقش ژاندارمی خود نبود و به سیاست "استعمار جمعی" با مشارکت دیگر قدرت‌های امپریالیستی (آلمان و ژاپن) و تکیه به ژاندارم‌های منطقه‌ای (اسرائیل، ایران و پاکستان و غیره) روی آورد.

برخی کشورهای روبه رشد در نتیجه افزایش قیمت مواد خام و بویژه نفت به وارد کنندگان و وام گیرندگان بزرگ تبدیل شدند. شاری از کشورهای جهان سوم از کمک‌های ترجیحی اقتصادی و نظامی غرب برخوردار شدند و در عوض شرایط مساعدی را برای صدور سرمایه شرکت‌های چند ملیتی فراهم آوردند. به این ترتیب بود که کشورهای صنعتی جدید ولادت یافتند.

استراتژی تازه امپریالیسم کشورهای جهان سوم را درگیر مسابقه تسلیحاتی سرسام‌آور ساخت. تجارت بین‌المللی سلاح رونق فراوان یافت و واردات سلاح در این دوره دو برابر شد. به این ترتیب امپریالیسم هم از صدور کالا و هم از صدور سلاح جیب‌های خود را انباشت. بازنده بزرگ در این میان جهان سوم بود.

سیاست نظامی کردن جهان سوم در عرصه سیاسی به روی کار آمدن حکومت‌های نظامی بیشتر، در عرصه اقتصادی به تولید سلاح هرچه بیشتر در این کشورها منتهی گردید و پیامدهای اجتماعی وخیم و دشواری‌های مالی و مسخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی را بهار آورد. شرایط بروز "بحران رشد" فراهم گشت.

در همین دوره، شاری از کشورها به استقلال سیاسی دست یافتند و یا راه موسوم به "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را در پیش گرفتند. سقوط دیکتاتوری شاه در ایران و باتیست در نیکاراگوئه و رویدادهای افغانستان و کامبوجیا امپریالیسم را به تغییر استراتژی خود واداشت.

از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶، امپریالیسم برای دستیابی به هدف‌های زیر به تهاجم دست زد: ۱) برقراری قانون جنگل در مناسبات بین‌المللی. به این منظور در کار سازمان ملل اخلال کرد تا "ژاندارم‌های مالی" خود، صندوق جهانی پول و بانک جهانی را که زمام آنها در دست آمریکا و اروپا است به صحنه بیاورد. به این طریق، امپریالیسم کشورهای جهان سوم را واداشت تا "بلحاظ ساختاری"، اقتصاد خود را با شرایط مطلوب آن برای خروج از بحران سازگار کنند.

۲) ایجاد دشواری‌های بیپایه و اقتصادی برای کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی تا بخش هرچه بزرگتری از منابع خود را به امور نظامی اختصاص دهند (در حدود ۱۶ درصد بودجه سالانه اتحاد شوروی).

۳) تغییر آرایش کشورهای جهان سوم از راه ایجاد "کشش‌های خفیف" در برخی منطقه‌ها برای به شکست کشاندن تجربه‌های کشورهای غیر سرمایه‌داری را انتخاب کرده بودند و کمک به جنبش‌های ضدانقلابی آنها و یاری به پیدایی کشورهای نمونه رشد سرمایه‌داری (کشورهای صنعتی جدید). این امر به مختل شدن کار سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جهان سوم، محو قراردادهای تثبیت قیمت مواد اولیه و فلج فرایند جنبش کشورهای غیر متعهد منتهی شد. خواست برقراری نظم اقتصادی بین‌المللی نوین تا اندازه‌ای جای خود را به استراتژی‌های جداگانه توسعه صادرات داد.

تقدم ارزش‌های عام بشری

در این "جهان پرتناقض ولی بهم پیوسته"، اندیشه سیاسی نوین بهم پیوستگی، یکپارچگی و به عبارت دیگر وحدت ازداد سازنده جهان امروز ما را برجسته می‌سازد و این وحدت را از جمله در وجود منافع و ارزش‌های عام بشری بازمی‌یابد. "بنیاد اساسی طرز فکر جدید عبارتست از پذیرش رجحان ارزش‌های انسانی یا به زبان دقیق‌تر رجحان ماندگاری بشر."

ارزش‌های عام بشری را می‌توان تعلق به خانواده مشترک بشر و تمدن او، زندگی و ماندگاری بشر، محیط زیست، میراث فرهنگی، معنوی، علمی و فنی مشترک، سلامت بشر، خانواده، حیثیت و وقار انسانی، همیاری و همبستگی و بسیاری ارزش‌های دیگر تعریف کرد. در شرایط کنونی دفاع از این ارزش‌ها، بطور نمونه حفظ تمدن بشر مستلزم حل مسائل عمده‌ای مانند سابقه هسته‌ای و آلودگی محیط زیست و شکاف روزافزون میان کشورهای پیشرفته و روبه رشد و در نتیجه همگاری و اشتراک مساعی همه قدرتهای بزرگ است.

ارزش‌های عام بشری و منافع طبقاتی

این ارزش‌های عام گاه در تضاد با منافع خاص طبقاتی، ملی، قومی و دینی و غیره و غیره قرار می‌گیرد. اندیشه سیاسی نوین در چنین موردی به حکم عقل سلیم ارزش‌های عام را مقدم می‌شمرد. نباید به خود اجازه داد اختلاف‌های ایدئولوژیک، اجتماعی اقتصادی و سیاسی و غیره مانع از توافق ما برای حل مسائل گریبانگیر همگان شود.

"ملت‌های جهان امروز حالت گروهی از کوهنوردان را دارند که با طناب کوهنوردی به یکدیگر بسته شده‌اند. یا هنگی به قله کوه صعود می‌کنند یا هنگی به قعر دره پرتاب می‌شوند. رهبران سیاسی برای جلوگیری از فاجعه باید از محدوده تنگ منافع خود فراتر روند و خصلت فاجعه‌آمیز وضع را درک کنند. بهمین دلیل، نیاز به درک تازه‌ای از وضع جهان ... تا این حد فوریت یافته است."

روشن است که منافع طبقاتی از منافع ملی یک کشور و بطریق اولی از منافع کل بشریت محدودتر است. کلاسیک‌های مارکسیسم هرگز منافع طبقاتی پرولتاریا را مطلق نکرده‌اند و همواره طلب کرده‌اند که منافع پرولتاریا در مقابل منافع اکثریت مردم قرار داده نشود بلکه با آن ترکیب شود.

انگلس می‌نویسد: "در اصل، کمونیسم ورای خصومت بورژوازی و پرولتاریا قرار می‌گیرد و اهمیت تاریخی این خصومت را به زمان حال محدود می‌کند، ولی ضرورت آن را برای آینده نفی می‌کند... تا هنگامی که چنین خصومتی وجود دارد، کمونیسم کینه پرولتاریا علیه ستیزانش را یک ضرورت و اهرم برای جنبش کارگری نوزاد می‌شناسد، اما کمونیسم از این کینه فراتر می‌رود، زیرا نه فقط محصول کارگران بلکه مخلوق تمامی بشریت است."

تقدم ارزش‌های عام بشری از این دیدگاه به مفهوم نفی مبارزه طبقاتی و ترک تحلیل طبقاتی نیست. تقدم ارزش‌های عام به این مفهوم است که مبارزه طبقاتی محدودیت‌های خود را دارد. در شرایطی که کل حیات بر روی کره زمین و تمدن بشر در خطر نابودی قرار دارد، جایز نیست مبارزه طبقاتی را به حیثه مناسبات بین المللی بسط داد.

بی‌تردید در جامعه‌های طبقاتی، مبارزه طبقاتی همچنان به عنوان محرک تکامل اجتماعی عمل می‌کند. در عرصه مناسبات بین المللی نیز، سیاست هر کشور بطور اساسی بیانگر منافع و دیدگاه‌های طبقه حاکم بر این جامعه‌ها است.

منافع طبقات متخاصم آشتی ناپذیر است و شکل و شیوه مبارزه طبقاتی می‌تواند بسیار گونه‌گون باشد، اما مطلق کردن آشتی ناپذیری منافع طبقاتی و کاربست برخی شکل‌ها و راه‌های مبارزه طبقاتی در عرصه بین المللی می‌تواند منافع عام بشر و در نتیجه منافع ویژه همه طبقات را به خطر بیندازد.

روشن است که منافع گروه‌های اجتماعی، طبقات و احزاب سیاسی و غیره در درون یک جامعه و منافع دولت‌ها در صحنه بین المللی با یکدیگر برخورد می‌کنند. اما محدودیت‌هایی عینی برای این برخوردها پدید آمده که فراتر رفتن از آن نه تنها به منافع طرف‌های درگیر بلکه به منافع کل بشر آسیب می‌رساند. این محدودیت‌ها حاصل ظهور یک تکنولوژی نظامی است که شرکت کنندگان در جنگ هسته‌ای و همین‌طور نسل بشر را می‌تواند از روی زمین بردارد. بنابراین مسئله بر سر آگاهی به محدودیت‌های مبارزه طبقاتی و یافتن راه‌هایی متدنا نه برای به ثمر رساندن آن است.

همکاری‌های فنی و تولیدی. نظارت‌های سندیکاها بر مدیریت و بودجه طرح‌های موضوع این توافقات و انتخاب و تعیین برنامه‌های پژوهشی، تأمین آزادی پژوهش و مراوده علمی و دستیابی به فرآورده‌های پژوهش در چارچوب حقوق بین‌الملل مربوط به مالکیت علمی و صنعتی.

۴) شناسایی هویت فرهنگی و تکامل آزادانه آن. همکاری‌های آموزشی و فرهنگی با تکیه بر سازمان‌های بین‌المللی. ضرورت توافقاتی معینی بر سر چگونگی جاری شدن اطلاعات.

از آنجا که نظم بین المللی نوین بر پایه خلق سلاح بخاطر رشد استوار شده، برقراری آن مستلزم پیش بینی و تدارک چگونگی استفاده مسالمت آمیز از امکانات و نیروهای نظامی موجود است. بررسی‌هایی که تا کنون توسط اقتصاد دانان شده نشان می‌دهد که استفاده غیر نظامی از منابع در مقایسه با استفاده نظامی بازده تولیدی بیشتر دارد و شغل بیشتر ایجاد می‌کند. همچنین بهره‌گیری از بخشی از منابع حاصل از خلق سلاح برای کمک به کشورهای جهان سوم با توجه به کارایی بیشتر استفاده غیر نظامی از منابع و رونق گرفتن اقتصاد کشورهای رشد یافته در نتیجه گسترش تقاضا در کشورهای رو به رشد می‌تواند به کاهش بیگاری و بهبود وضع توده مردم این کشورها یاری برساند.

بی‌تردید شرط برقراری نظم نوین به ثمر رسیدن روند بازسازی در کشورهای سوسیالیستی و اجرای برنامه تبدیل صنایع نظامی به غیر نظامی در کشورهای سرمایه داری است.

خلق سلاح در راستای رشد با ایجاد همبستگی میان خلق‌ها بر پایه ارضای نیازهایشان می‌تواند به امر منزوی کردن مجتمع‌های نظامی صنعتی و عقب نشاندن امپریالیسم یاری رساند.

۲

"اندیشه سیاسی نوین"

"اندیشه سیاسی نوین" که در نیمه دوم دهه هشتاد از سوی رهبری جدید حکم اش مطرح شده، گرایش فزاینده در جهت بستگی متقابل کشورهای جهان را گرایش اساسی در روند تحول جهان کنونی تشخیص می‌دهد. این اندیشه با تصویر مانوی جهان امروز به مثابه صحنه رویارویی خیر و شر، دو "قطب" یا دو "اردوگاه" به سرکردگی دو ابر قدرت که منافع مطلقاً آشتی ناپذیر دارند و تا آنجا به رقابت خود ادامه می‌دهند که یکی دیگری را "به گور بسپرد"، بطور قطع مرزبندی می‌کند.

"جهانی که همه ما در آن زندگی می‌کنیم... به چه شباهت دارد؟"

این جهانی است گونه‌گون و پرتحرک با گرایش‌های مخالف و تضادهای تند، جهانی است دستخوش دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی، انقلاب علمی و فن شناختی فراگیر و دشواری‌های وخامت‌یابنده همه‌جاگیر در زمینه محیط زیست، ثروت طبیعی... و نیز دستخوش دگرگونی‌های ریشه‌ای در عرصه فن اطلاع رسانی. جهانی است که از یکسو امکان فراوان برای تکامل و پیشرفت و از سوی دیگر فقر شدید، عقب ماندگی و زندگی بشیوه قرن‌های میانی را در خود جمع کرده است، جهانی است گرفتار "گان‌های پرتنش" گسترده.

نگرش جدید این طرز فکر را که تنوع زاینده اختلاف و تضاد است کنار می‌نهد، همچنین دید محدود به تضادهای جهانی را رها می‌سازد. از این دیدگاه، تضادهای آشتی ناپذیر را می‌توان از راه‌های مسالمت آمیز نیز حل کرد.

"جهان که پرتناقض است و بلحاظ اجتماعی و سیاسی گونه‌گون، در عین حال کل بهم پیوسته و بطور عمده یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهد که دشواری‌های عظیم را از سر می‌گذراند، گویی می‌رود تا از رهگذر مبارزه ازداد راه خود را باز کند."

همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه طبقاتی

همزیستی مسالمت آمیز در شرایط کنونی را نمی توان "شکل ویژه ای از مبارزه طبقاتی" دانست، همزیستی مسالمت آمیز بر پایه منافع عام بشری ایجاب می کند که کشورهای مختلف برای حل مسئله هایی که این منافع عام را به خطر می اندازد با یکدیگر همکاری کنند.

"این اندیشه را همه پذیرفته بودند که سرچشمه جنگ های جهانی در تضادهای میان دو نظام اجتماعی موجود نهفته است. پیش از ۱۹۱۷، یک نظام بیشتر در جهان نبوده و آن سرمایه داری بود. اما این مانع نشد که میان دولت های متعلق به یک نظام اجتماعی جنگ درنگیرد... برعکس، در طول جنگ جهانی دوم، کشورهایی که نایبند نظام های مختلفی بودند در ائتلاف با یکدیگر برضد فاشیسم جنگیدند... این بدان معنی است که امروز نیز در مواجهه با خطری بدتر از فاشیسم، دولت های متعلق به نظام های اجتماعی مختلف می توانند و باید بنام صلح با یکدیگر همکاری کنند."

"رقابت اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک میان کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی اجتناب ناپذیر است. اما این رقابت می تواند و باید در چارچوب

رقابت مسالمت آمیز باقی بماند، چیزی که لزوما همکاری را ایجاب می کند... باشد که هر ملت خود تصمیم بگیرد کدام نظام و کدام ایدئولوژی بهتر است. باشد که این تصمیم در جریان رقابت مسالمت آمیز صورت گیرد و هر نظام توانایی خود را در پاسخگویی به نیازها و منافع انسان به ثبوت برساند."

گرایش اساسی در تحول جهان معاصر

تضاد میان دو نظام اجتماعی سوسیالیسم و سرمایه داری همچنان باقیست و این تضاد همچنان آشتی ناپذیر است. اما مطلق کردن این تضاد و گرفتن این نتیجه که این دو منافع مشترکی نمی توانند داشته باشند خطا است. بنظر می رسد که در آینده قابل پیش بینی مبارزه این دو نظام نمی تواند سیاسی جهان معاصر را ترسیم کند و گرایش اساسی در روند تکامل آن محسوب شود.

در واقع مسئله بر سر این است که آیا واقعیت های جهان معاصر را باید با فرض های نظری خود منطبق ساخت یا باید برعکس فرض ها را با واقعیت ها سازگار کرد؟

یکی از این واقعیت های بدیهی کنونی اینست که پیشرفت عظیم علمی، فنی و صنعتی چنان سلاح های مهلکی را در اختیار بشر گذاشته که هستی همه مردم جهان را تهدید می کند. آیا این واقعیت به تنهایی کافی نیست که در مقایسه با دوره ماقبل هسته ای شالوده های نظری سیاست جهانی را از نو ارزیابی کنیم؟ بطور نمونه، آیا تعلق ما به خانواده بشری و تمدن او نباید اساس هر گونه سیاست و ایدئولوژی قرار گیرد؟

علاوه بر این، دو واقعیت دیگر در خور تامل است. یکی، واقعیت سرمایه داری معاصر است که ماهیت آن دگرگون نشده ولی با سرمایه داری قرن نوزدهم و حتی سرمایه داری نیمه اول قرن حاضر تفاوت آشکار دارد. واقعیت دیگر به سوسیالیسم بدان گونه که تا کنون ساخته شده مربوط می شود.

توالی صورتبندی ها

این واقعیت ها ما را وامی دارد در برداشت خود از توالی صورتبندی های اجتماعی که بسیار ساده، مکانیکی و خطی است بازنگری کنیم. ما طی دهه ها به این فرض خو گرفته ایم که صرف نظر از دگرگونی هایی که در آنها پدید می آید، سوسیالیسم خود بخود جای سرمایه داری را خواهد گرفت.

آیا بطور نمونه می توان گفت که جامعه سوسیالیستی بدان گونه که تاکنون ساخته شده جایگزین جامعه سرمایه داری کنونی خواهد شد. سوسیالیسم اکنون در گار بازاندیشی و بازسازی همه جانبه زندگی خود می باشد. این که سوسیالیسم بتواند سمرشق ساختمان جامعه نوین در کشورهای دیگر جهان قرار گیرد در نهایت به موفقیت آن در به ثمر رساندن روند بازسازی کنونی و اثبات برتری خود در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی بستگی دارد.

از سوی دیگر جامعه سرمایه داری نیز دستخوش دگرگونی های فراوان شده و معلوم نیست که با توجه به انقلاب علمی و تکنولوژیک و بسیاری دگرگونی های

دیگر در زندگی درونی و در مناسباتش با جهان خارج چگونه تحول خواهد شد و از دل آن چه بیرون خواهد آمد. بهر حال اگر سوسیالیسم در این کشورها تحقق یابد، این نتیجه دخالت یک نیروی خارجی حال هر قدر خیرخواه و مترقی هم که باشد نخواهد بود، بلکه شره تحول درونی خود جامعه سرمایه داری خواهد بود.

مناسبات مناسبات بین المللی را باید ایدئولوژی زدایی کرد.

ایدئولوژی شالوده نظری نگرش انسان به جهان را تشکیل می دهد و به این مفهوم نمی توان آن را از مناسبات میان خلق ها حذف کرد. اما مسئله بر سر این است که هر کشور سیاست خارجی خود را بر پایه چه هدف هایی تنظیم کند و بویژه این که چه اولویت هایی را در نظر بگیرد.

آیا باید اشاعه جهان بینی و شیوه زندگی خود را در جهان هدف مقدم قرار داد و کک کرد تا جهان به دلخواه ما ساخته شود تا به این ترتیب امنیت و پیشرفت ما نیز تضمین شود؟

در این صورت باید به این پرسش پاسخ داد که آیا دیگران با توجه تجربه کنونی سوسیالیسم مایل هستند آن را سمرشق خود قرار دهند؟ در ضمن آیا این بدان معنا نیست که باید همچنان از مردم خود بخواهیم امروز فداکاری کنند تا فردا بهتر زندگی کنند؟

شاید بهتر باشد قبل از هر چیز شرایط بین المللی را برای رشد خود مساعد سازیم. در واقع، سوسیالیسم باید مزیت های خود را در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معنوی در عمل به ثبوت برساند تا بتواند سمرشق دیگران واقع شود.

"اختلاف های ایدئولوژیک را نباید به عرصه مناسبات بین دولت ها کشاند یا سیاست خارجی را به تبعیت آنها در آورد. چون ایدئولوژی ها سکنست در دو قطب مقابل قرار گیرند، در حالی که منافع ناشی از بقا بشر و پیشگیری از جنگ منافع عالی و عام بشر را تشکیل می دهد."

"آری، تا آنجا که به نظام اجتماعی، اندیشه ها و عقیده های ایدئولوژیک و دینی و شیوه زندگی مربوط می شود ما با هم اختلاف داریم. اختلاف های ما بطور حتم باقی خواهد ماند. اما آیا باید بخاطر این اختلاف ها به جنگ یکدیگر برویم؟ آیا درست تر نیست که بخاطر سود تمامی بشریت، بخاطر حفظ حیات بر روی زمین این اختلاف ها را در روابط خود دخالت ندهیم؟"

رابطه سیاست و جنگ را باید از نوارزایی کرد.

"جنگ هسته ای را نمی توان وسیله دستیابی به هدف های سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک یا هر گونه هدف دیگر قرار داد... همواره این کارکرد سیاسی جنگ بوده که توجیه "عقلانی" آن را فراهم آورده است. اما جنگ هسته ای بی معنی و نابخردانه است، چون در یک درگیری هسته ای جهانی، از برنده و بازنده خبری نخواهد بود. نتیجه این جنگ برهاد رفتن تمدن جهانی است."

این حکم که "جنگ ادامه سیاست است منتها بطریق دیگر" در مورد جنگ هسته ای و همچنین در مورد جنگ غیرهسته ای نوین صدق نمی کند. "تکنولوژی نوین به اندازه ای پیشرفت کرده که حتی جنگ غیرهسته ای نیز از لحاظ تاثیر مخرب خود با جنگ هسته ای برابری می کند."

جنگ هسته ای از لحاظ خاستگاه خود ادامه سیاست نیروی اجتماعی معینی است، اما بلحاظ کارکرد خود که تحقق هدف سیاسی معینی باشد دیگر ادامه هیچ سیاستی نیست، چون سلاحی که بکار می گیرد به عاملی تبدیل می شود که مستقل از هر گونه سیاست عمل می کند و نه تنها به تحقق هیچگونه هدف سیاسی یاری نمی رساند بلکه هر دو طرف محارب و کل تمدن بشر را نابود می سازد.

باید نگاه تازه ای به پیوند متقابل جنگ و انقلاب انداخت.

در گذشته بارها جنگ به عنوان چاشنی انقلاب ها و یا شرط خارجی آنها عمل می کرد. در نتیجه، پنداشته می شد که نوعی رابطه علت و معلولی میان جنگ و انقلاب وجود دارد. "تا مدت ها در کشور ما پیش بینی می شد که جنگ جهانی سوم اگر به دست امپریالیسم برافروخته شود به دگرگونی های اجتماعی تازه ای منجر خواهد شد که برای همیشه به عمر نظام سرمایه داری پایان خواهد داد و صلح جهانی را به ارمغان خواهد آورد."

آمریکا و همچنین افکار عمومی این کشور ممکن نیست.

بطور نمونه هنوز اکثریت مردم آمریکا بر این باورند که منافع قدرت‌های بزرگ هیچگونه سازگاری با یکدیگر ندارد و در نتیجه تعادم میان آنان اجتناب ناپذیر است. این در حالی است که اندیشه سیاسی نوین که از طرف اتحاد شوروی مطرح شده بر پایه اصل همکاری میان این قدرت‌ها بنا شده و بنابراین با دگم رقابت برخورد می‌کند.

بر طبق نظرخواهی‌هایی که در آمریکا صورت گرفته، مردم آمریکا امید دارند که دگرگونی‌های پر دامنه و حتی تاریخی و اساسی در مناسبات با اتحاد شوروی صورت بگیرد. در عین حال همین نظرخواهی‌ها نشان می‌دهد که "آمریکا به شوروی‌ها اعتماد ندارد. آمریکایی‌ها تعجب نخواهند کرد اگر معلوم شود که این دگرگونی‌ها دمی بیش نیست و آنها آماده‌اند تا دور تازه‌ای از رقابت شدید جهانی را شاهد باشند."

۵۵ درصد آمریکایی‌ها فکر می‌کنند که اگر آمریکا ضعیف شود، "اتحاد شوروی از فرصت برای از پشت خنجر زدن به ما و به متحدانمان استفاده خواهد کرد." ۶۴ درصد آنها فکر می‌کنند که "شوروی‌ها دروغ می‌گویند و کلک می‌زنند، آنها هر کاری از دستشان برآید برای پیروزی آرمان کمونیسم خواهند کرد. ۵۵ درصدشان "مطمئن نیستند که شوروی‌ها به تعهدهای خود در مورد موافقتنامه‌های مربوط به کنترل سلاح عمل کنند." در واقع، تنها یک سوم آمریکایی‌ها کاهش هزینه‌های نظامی را تایید کرده‌اند.

تا آنجا که به اندیشه سیاسی و دیپلماسی آمریکا مربوط می‌شود، قضیه زیر شالوده اساسی آن را تشکیل می‌دهد:
"از آنجا که قدرت عنصر متمایز سیاست بین‌المللی و حتی می‌توان گفت سیاست بطور کلی است، سیاست بین‌المللی لزوماً سیاست قدرت است." این قضیه را چهل سال پیش هانس مورگان‌تو، یکی از دانشندان علوم سیاسی آمریکا، بیان کرد.

امروز همین حکم را ریچارد نیکسون رئیس جمهور پیشین آمریکا بیان می‌کند: "قدرت عاملی است که جهان را در راه خیر یا شر به حرکت در می‌آورد و هیچ ملت حاکی نه در حال حاضر و نه در آینده یک ذره از قدرت خود نخواهد گذشت. این قانون تغییر ناپذیر خصلت ملی است."

یکی از مکتب‌های اندیشه سیاسی در آمریکا که در دوره نخست ریاست جمهوری رونالد ریگان از نفوذ فراوان برخوردار گشت و برخی از پیروان آن به مقام‌های حساس حکومتی گمارده شدند، مکتب "کمیته مبارزه با خطر موجود" است که بعدها به مکتب "استراتژی مثبت" تغییر نام داد. اینان در اواخر دهه هفتاد اعلام کردند که "هنگام آن رسیده که به تهاجم قاطعانه علیه امپراتوری شری روی آورد."

به اعتقاد پیروان این مکتب، "نبرد اصلی در جهان در عرصه ایدئولوژی جریان دارد (میان بردگی و آزادی). اشاعه ایدئولوژی آزادی و "محدود کردن توتالیتریسم" باید هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا باشد. رابطه میان آمریکا و شوروی رابطه "میان دو دشمن و نه فقط رابطه میان دو رقیب" است. (۱). روستو، و. کینتر، ر. پیپز و دریا سالار، ا. زموالت از چهره‌های برجسته این مکتب هستند که رابطه استواری با وزارت امور خارجه دارند و نفوذشان در میان روشنفکران و بویژه روشنفکران محافظه‌کار درخور توجه است.)

آخرین اثر ریچارد نیکسون بنام "۱۹۹۹، پیروزی بدون جنگ" روایت دیگری از قضیه یاد شده را بازگو می‌کند، ولی از غلبه بر رقیب بدون توسل به جنگ سخن می‌گوید. "ما جنگی را از سر می‌گذاریم که صلح نامیده می‌شود." جنگ هرگز در عمل به پایان نمی‌رسد، بلکه بی‌تردید در طول چندین نسل دوام می‌آورد. در این صورت هیچگونه پیروزی نیز در کار نخواهد بود. "اما هیچ چیز هم جای پیروزی را نخواهد گرفت. اتحاد شوروی می‌کوشد بدون توسل به جنگ پیروز شود. ما هم باید کاری کنیم تا بدون توسل به جنگ پیروز شویم."

یکی دیگر از نمایندگان اندیشه سیاسی آمریکا، ز. برژژینسکی معروف است. اندیشه محوری آخرین اثر وی بنام "نقشه بازی. محدودیت‌های ژئواستراتژیک رقابت میان آمریکا و اتحاد شوروی" اینست که رقابت میان ایندو رقابت تاریخی دراز مدت است و از آن گذشته به یک بازی بی‌پایان تبدیل شده است.

"اما هنگامی که وضع از اساس دگرگون شد، بطوری که تنها نتیجه جنگ هسته‌ای چیزی جز نابودی هگانی نیست، نتیجه گرفتیم که رابطه علت و معلولی میان جنگ و انقلاب دیگر وجود ندارد. چشم‌انداز پیشرفت اجتماعی با چشم‌انداز پیشگیری از جنگ هسته‌ای تلاقی می‌کند."

"میان قدرت و امنیت، مناسبات متقابل جدیدی شکل می‌گیرد که از عدم

امکان راه حل نظامی یا هسته‌ای اختلاف‌های بین المللی ناشی شده است. امنیت را دیگر نمی‌توان از راه‌های نظامی تامین کرد... هر گونه تکیه برای کسب برتری بیپوده است... از زاویه امنیت، مسابقه تسلیحاتی بی‌معنی شده، زیرا نفس منطق آن به بی‌ثبات کردن مناسبات بین المللی و سرانجام به منازعه هسته‌ای کشیده می‌شود. مسابقه تسلیحاتی با دور کردن منابع عظیم از دیگر اولویت‌ها دامن امنیت را کاهش می‌دهد و راه دستیابی به آن را سد می‌سازد... در عصر ما، امنیت واقعی و برابر فقط از راه کاهش مداوم سطح توازن استراتژیک که سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های نابودی جمعی را باید از دایره شمول آن خارج ساخت، تامین می‌شود."

"امنیت تقسیم ناپذیر است. یا امنیت برای همه یا هیچ. در گذشته امنیت جهانی بر پایه توازن قوا تامین می‌شد. بدیهی است که چنین توازنی منافع قدرت‌های بزرگ را برزبان منافع دیگران تامین می‌کرد. در شرایط کنونی، امنیت واقعی فقط برپایه پذیرش منافع کلیه خلق‌ها و کشورها و برابریشان در امور بین المللی تامین می‌گردد. امنیت هر ملت باید با امنیت کلیه اعضای جامعه جهانی همراه شود.

اندیشه سیاسی نوین برای ایجاد یک نظام فراگیر امنیت ملی پیشنهادهای

زیر را مطرح کرده است:

۱) در عرصه نظامی: خودداری از جنگ، جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضا، منع آزمایش‌های هسته‌ای و نابودی کلیه سلاح‌های امحای جمعی، کاهش ظرفیت نظامی تا حد کفایت معقولانه، انحلال بیابان‌های نظامی و کاهش بودجه نظامی کشورها.

۲) در عرصه سیاسی: آزادی‌گزینش راه رشد، حل و فصل عادلانه بحران‌های بین المللی و مناقشه‌های منطقه‌ای، اتخاذ تدبیرهای اعتماد آفرین و ضامن امنیت مرزی و پیشگیری از تروریسم بین المللی.

۳) در عرصه اقتصادی: حذف هر گونه تبعیض، رد سیاست تحریم و مجازات اقتصادی مگر در موارد استثنایی، حل عادلانه بدهی‌ها، استقرار نظم اقتصادی بین المللی نوین، بهره‌گیری از اعتبارات آزاد شده در نتیجه خلع سلاح برای حل مسائل جهانی و رشد ملت‌ها و اشتراک ساعی برای استفاده از فضا.

۴) در عرصه امور انسانی: اشاعه اندیشه‌های مربوط به صلح، خلع سلاح و امنیت، مبادله گسترده اطلاعات و تقویت روح تفاهم میان خلق‌ها، پایان دادن به مردم کشی، نژادپرستی، تبلیغ فاشیسم و هر گونه انحصارطلبی نژادی، ملی یا دینی، همکاری بین المللی در احقاق حقوق سیاسی، اجتماعی و شخصی مردم، حل مسائل مربوط به خانواده‌ها و گسترش مراوده میان خلق‌ها و سازمان‌ها و همکاری‌های متنوع فرهنگی، هنری، علمی و آموزشی و پزشکی.

۳

آمریکا راه درازی در پیش دارد!

همان گونه که در فصل پیشین گفته شد پیدایش عناصری از نظم بین‌المللی نوین نتیجه تضادهایی است که بویژه کاربست استراتژی تشنج آفرینی امپریالیسم آمریکا ببار آورد. این تضادها خود ناشی از دگرگونی‌هایی است که از حدود چهل سال پیش تا کنون در بخش‌های مختلف جهان و از جمله در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و اندیشه سیاسی مربوط به مناسبات بین‌المللی صورت گرفته است.

در این فصل به دگرگونی‌هایی می‌پردازیم که در اندیشه سیاسی سیاستمداران و نظریه پردازان آمریکا صورت گرفته، گرچه باید تاکید کرد که این دگرگونی‌ها حتی در بهترین حالت از چارچوب مبانی دیدگاهی استراتژی سنتی امپریالیسم خارج نمی‌شود. همچنین باید افزود که نظرخواهی‌های انجام شده در آمریکا نشان می‌دهد که هنوز هیچ گونه تحول جدی در افکار عمومی مردم آمریکا نسبت به مناسبات بین‌المللی رخ نداده است. بدیهی است که استقرار نظم بین‌المللی نوین بدون تحول بنیادی در اندیشه سیاسی و دیپلماسی

از همین روست که مکتب پرینستون بر این باور است که بدون نظامی‌زدایی کردن رقابت، رژیم اصلاحگر مسکو هیچ شانس برای پیروزی ندارد، این مکتب همچنین مخالف جنگ ستارگان است. "سابقه تکنولوژیک که برای حفظ کارایی سپر دفاعی باید مدام دنبال شود همواره مناسبات هسته‌ای میان ابر قدرت‌ها را دستخوش بی‌ثباتی و خصومت میان دو جامعه را تشدید خواهد کرد، بعید است که گلاس نوست و همینطور گوباجف بتوانند در این شرایط باقی بمانند."

مکتب پرینستون اندیشه جهان بدون سلاح هسته‌ای را "لغاطی" نمی‌داند، اما هنوز مانع "واقع بینی سیاسی" را برای پذیرش اندیشه جهان بدون سلاح هسته‌ای پشت سر نگذاشته است. از همه مهمتر این که این مکتب هنوز آمادگی آن را ندارد تا به بازنگری ریشه‌ای به دکم رقابت مبادرت ورزد.

اگرچه اندیشه سیاسی و دیپلماسی آمریکا در ماهیت خود هنوز دستخوش دگرگونی نشده، ولی شمار زیادی از سیاستمداران این کشور به دگرگونی‌هایی که از چند دهه پیش در جهان صورت گرفته توجه دارند و در ارزیابی‌ها و موضع‌گیری‌های خود این واقعیت‌ها را منعکس می‌کنند. طبیعی است که جو تازه بین‌المللی و گام‌های مثبتی که در زمینه خلع سلاح، حل و فصل مناقشه‌های منطقه‌ای و همکاری‌های معینی در زمینه گوناگون برداشته شده، بدون ارزیابی تا اندازه‌ای واقع بینانه جناح‌هایی از هیئت حاکم آمریکا از وضع جهان سخن نبود.

اندیشه‌های مربوط به "جهان همبسته ولی پرتناقض"، جهان چند قطبی و بنابراین نوعی توزیع متوازن‌تر قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در جهان، ضرورت اتخاذ تدبیرهایی برای تأمین امنیت جمعی همه کشورهای جهان، لزوم همکاری جهانی برای مقابله با برخی دشواری‌های مبتلا به همه کشورها و بویژه کمک به جهان سوم کم و بیش و با قید و شرط‌هایی در نوشته‌های برخی سیاستمداران و دست‌اندرکاران دیپلماسی آمریکا بازتاب می‌یابد.

هانری کیسینجر و سایر ولس در سند مشترکی که بر اساس هدف‌های دو حزب جمهوریخواه و دمکرات تدوین کرده‌اند، می‌نویسند: "بسیاری از رکن‌ها و ستون‌هایی که نظم جهانی بعد از جنگ بین‌المللی دوم بر آنها استوار گردیده، تا پایان قرن حاضر بنحوی اساسی دگرگون خواهد شد. انحصار هسته‌ای ما از بین خواهد رفت و سهم نسبی آمریکا در اقتصاد جهانی به کمتر از نصف آنچه در چهل سال پیش بود خواهد رسید."

آنها خاطر نشان می‌سازند که "برغم قدرت عظیم نظامی آمریکا، توانمندی ما برای شکل دادن یک جانبه جهان، بنحوی روزافزون محدود می‌شود. حتی با برخورداری از پشتیبانی نیرومند داخلی، دیگر نمی‌توانیم به اندازه دوران بعد از جنگ، به تنهایی بار هزینه‌های مالی را در سطح بین‌المللی بر دوش بکشیم، تهدید و خطر شوروی برای جهان آزاده، بویژه با توجه به قدرت یافتن یک کادر رهبری اصلاح اندیش در اتحاد جماهیر شوروی (حتی) از دیدگاه بسیاری از وفادارترین دوستان ما کاهش یافته تلقی می‌شود."

"در مقایسه با دوران اولیه ناتو، انحصار هسته‌ای آمریکا در سال ۴۵ جای خود را به برابری اتسی با اتحاد شوروی داده است... دومین دگرگونی اساسی پس از دهه ۱۹۴۰، رونق گرفتن اقتصاد اروپا و افزایش اهمیت جامعه اروپا پمنا به یک شخصیت سیاسی است.

"... در صورتی که اعتماد به اقتصاد آمریکا پیوسته تحت شعاع کسری بودجه و موازنه بازرگانی قرار گیرد، دیگر نمی‌توان رهبری سیاسی آمریکا را در جهان حفظ کرد.

"روزبروز بیشتر آشکار می‌شود که قدرت نظامی و حتی توان هسته‌ای ما فی نفسه به تلاش ما برای توفیق در بازارهای بین‌المللی کفکی نمی‌کند. در این زمینه، قدرت رقابت، دانش و مهارت، مداخله خردمندانه دولت و نیز سطح قیمت‌ها و دستمزدها و ارز تعیین کننده موفقیت خواهد بود."

"محدودیت بودجه عملا روابط سیاسی دوجانبه حساس و حیاتی را بفرنج ساخته و این پرسش را پیش آورده که آیا آمریکا توانایی حفظ پاره‌ای از تعهدات نظامی خارجی خود... را دارد یا نه."

"واقع بینی تاریخی" برژینسکی با ویژگی‌های زمانی و مکانی و محتوای سیاسی و اجتماعی اقتصادی نظام‌های موجود کاری ندارد، بلکه مبارزه میان ایندورا با مبارزه رم و کارتاژ یکی می‌داند و از نظر او روسیه اگر سویس اروپا-آسیا هم شود، کارتاژی است که باید آن را ویران ساخت.

مکتب دیگری که مشخصه‌های آن پراگاتیسم و لیبرالیسم است مکتب "عدم مداخله هاروارد" است. گراهام آلیسون در مقاله خود بنام "آزمودن گورباچف" تصویر نمونه‌واری از این گرایش بدست می‌دهد: اندیشه سیاسی گورباچف خود را نفی بنیادین استالینیسیم معرفی می‌کند. این اندیشه بی‌تردید فرصتی تاریخی است تا مسکو را واداریم گام‌های مهم معینی در جهت منافع غرب بردارد.

آمریکا نباید به همان گونه که در گذشته با شوروی برژنف برخورد می‌کرد رفتار کند، بلکه باید سخنان گورباچف را جدی بگیرد و حسن نیت شوروی‌ها را آزمایش کند. "آزمایش باید در سه عرصه مناسبات آمریکا و شوروی صورت بگیرد: تسلیح، مناقشه‌های منطقه‌ای و حقوق بشر"، اما لزومی به گفتن ندارد که باید "لغاطی درباره نابودی سلاح هسته‌ای را کنار گذاشت."

اما هدف از این آزمایش کردن چیست؟ آلیسون ادعا می‌کند که از قبل مقاصد روسها را می‌داند. آنها به یک وقفه احتیاج دارند تا از نولوی این بار از موضع قوی‌تر رویارویی را آغاز کنند. اگر اینطور باشد، پس چرا باید آنها را آزمود؟ آلیسون به تناقض استدلال خود اذعان دارد: "استراتژی واریسی گورباچف خطرناکی را در بر دارد. اگر نتیجه آزمایش مثبت شده، غربی‌ها سکنت تصور کنند که صلح مستقر شده است. دیگران سکنت دستخوش توهم شوند. خطر آن وجود دارد که اختیار خود را از دست بدهیم."

پیروان این مکتب که همچنان اسیر منطق رقابت اجتناب ناپذیر دو ابر قدرت هستند، چاره‌ای ندارند جز آن که نتیجه بگیرند که برای آنها صلح جهانی وجود ندارد، فقط سکنت ووقفه‌ای در جنگ حاصل شود. آنها بر طبق منطق خود دست کم باید از رژیمی که موضوعی برای آزمودن در اختیار آنها قرار می‌دهد حمایت کنند، اما نه آنها معتقدند که غرب در هیچ شرایطی نمی‌تواند تاثیر مهمی بر رویدادهای مسکو بگذارد و از اینرو سیاست عدم مداخله راتجویز می‌کنند.

فقط مکتب پرینستون که کسانی مانند جورج بال، استفان کوهن، جورج کینان، رابرت تاکر و ریچارد اولمان آن را نمایندگی می‌کنند، تا حدی به اندیشه سیاسی نوین نزدیک می‌شود. از نظر طرفداران این مکتب، بازسازی در اتحاد شوروی امکان "نظامی‌زدایی کردن رقابت" و "پایان دادن به جنگ سرد با اتحاد شوروی" را فراهم می‌آورد.

ریچارد اولمان می‌نویسد که "گورباچف نظریه‌پردازان و دیپلمات‌های غربی را مجبور می‌کند در مورد مسئله‌ای تعقیق کنند که تا کنون هرگز مطرح نشده: تبدیل اتحاد شوروی به یک دولت عادی برای نظام بین‌المللی چه اهمیتی دارد؟" منظور اولمان از "دولت عادی" در واقع "توسازی سیاسی" دولت شوروی است. از نظر او، دولت شوروی وقتی عادی می‌شود که به مشروعیت قدرت سیاسی خود اطمینان پیدا کند، مجبور نباشد بنا به ملاحظه‌های داخلی برای خود دشمن بتراشد و سیاست خود را به حکم نظریه‌ای تاریخی که توسعه‌طلبی را الزام آوری‌ساز تعیین نکند.

مکتب پرینستون معتقد است که در چارچوب نظام کنونی اتحاد شوروی ظهور یک رژیم اصلاحگر امکان دارد و تفاوت این رژیم با یک رژیم ضد اصلاحات مانند تفاوت اندیشه نوین با استبداد است. آمریکایی‌ها نباید بیطرف بمانند و باید هر کاری می‌توانند بکنند تا "گورباچف در کوشش‌هایش موفق شود."

مکتب پرینستون هشدار می‌دهد که "دریچه‌ای که بروی روسیه باز شده، برای همیشه باز نخواهد ماند." از اینرو، تاثیر منفی غرب می‌تواند برای پرسترویکا سرنوشت ساز باشد. "دیپلماسی آمریکا می‌تواند مواضع گورباچف را تحلیل ببرد." بدتر از آن، سیاست خارجی می‌تواند سرچشمه بالقوه شکست او شود. اگر مخالفان اصلاحات داخلی او موفق شوند ثابت کنند که سیاست گورباچف موضع ژئوپولیتیک دولت شوروی را تضعیف کرده و به مخالفان این کشور اجازه داده امتیازهایی به چنگ بیاورند که امنیت اتحاد شوروی را بخطر می‌اندازد، در این صورت امیدی به پیروزی او نیست."

پیشنهاد برای بررسی مواد باقیمانده، اساسنامه

ک.م در صورتی که بهر دلیل تعدادش کاهش یابد، میتواند ک.م را با پذیرش اعضای علی‌البدل تکمیل نماید. عضو علی‌البدل ک.م همان وظایف و حقوق کمیته مرکزی را داراست مگر حق رای در تصیبات در ک.م.

شماره (۲۵) - درباره سازمانهای توده‌ای نیز پیشنهاد جایگزین وجود دارد که باید بصورت (۱) و (۲) مطرح شود:

(۱) تبلیغ ضرورت سازمانهای توده‌ای، شرکت فعال در آن و ایجاد فراکسیون‌های کمونیستی در درون این سازمان از وظایف مهم سازمان و کمیته‌های آن است.

(۲) سازمان از تشکل طبقات و اقشار و گروههای مردم در متنوع‌ترین سازمانهای صنفی و سیاسی توده‌ای دفاع می‌کنند.

این تشکل‌ها هم برای مبارزه روزمره در راه مطالبات جاری ضرورت دارند، هم برای پیکار موثرتر علیه رژیم اسلامی و برای انتقال قدرت به مردم، و هم برای تأمین مشارکت آزادانه و فعال مردم در سازندگی جامعه نوین.

شناسائی استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی سازمانهای توده‌ای، شرط اولیه شکل‌گیری و گسترش آنهاست. سازمان ضمن دفاع از استقلال این سازمانها و مبارزه با تبدیل‌کردن آنها به سازمانهای ایدئولوژیک و فرقه‌ای و زائده احزاب و سازمانهای سیاسی از طریق مکانیسم‌های دموکراتیک برای گسترش نفوذ خود در این سازمانها می‌کوشد.

در حال حاضر تبلیغ مداوم ضرورت سازمانهای توده‌ای در میان مردم و بویژه کارگران، دانشجویان و زنان، تشکیل هسته‌های مخفی در محیط‌های کار و زندگی، شرکت فعال در انجمن‌ها، مجامع و محافل علمی و نیمه‌علمی که میتوانند نطفه و یا زمینه‌ساز تشکیل سازمانهای توده‌ای در آینده باشند، در دستور فعالیت سازمان قرار دارد.

چنانکه گزارش مباحث اساسنامه (اتحاد کار، شماره ۱) نشان میدهد، ۲۵ فقره از پیشنهادات رسیده درباره اساسنامه بررسی نشده است و لذا باید در اجلاس آینده کنگره مورد بررسی قرار گیرد. کمیته مرکزی سازمان از این میان، موارد زیر را دارای اهمیت بیشتر میدانند و پیشنهادات زیر را درباره آنها ارائه مینمایند:

ماده (۱۱) - پیشنهاد میشود تغییری صورت نگیرد. یعنی حکم اخراج پس از تصویب ارگان بالاتر قابل اجرا باشد. بدلیل اهمیت اخراج و بدلیل اینکه طبق مصوبات قبلی، پذیرش عضو نیز پس از تأیید ارگان بالاتر قابل اجراست.

شماره (۷) - ماده (۱۵) - تشکیل کمیته‌های جدید بعهده ارگان بالاتر است ولی ترمیم کمیته‌های داخل میتواند توسط خود کمیته‌ها یا ارگان بالاتر صورت گیرد.

× شماره (۹) - در این مورد دو نظر وجود دارد (درج مقالات ارگان با امضا یا حفظ وضع موجود)

شماره (۱۴) - پیشنهاد حذف شود زیرا مساله مربوط به مشی تشکیلاتی ما و ساختار تشکیلات داخل است. و طرح مساله به این صورت درست نیست.

شماره (۱۶) - نمایندگان کنگره در خارج از کشور، در کنفرانس سازمانهای کفوری یا منطقه‌ای که بصورت واحدی مستقل عمل می‌کنند و نیز در کمیسیون‌ها و گروههای کار انتخاب میشود. (یعنی اصل بر حوزه‌های دانشی و کار مشترک است)

شماره (۲۲) و (۱۶) - شماره (۶) در قسمت ارگانهای رهبری اضافه شود (یعنی شرایط تعلیق عضویت در ک.م)

در مورد پیشنهاد ۲۲ - در بخش ارگانهای رهبری انتخاب‌اعضای علی‌البدل (و نه اعضای مشاور) توسط کنگره مطرح شود و سپس مطرح گردد که

جهانی سرشار از بیم و امید:

و بالاخره، رابرت مک نامارا، وزیر امور خارجه پیشین آمریکا در دوره ریاست جمهوری کندی، معتقد است که "در سال‌های پس از جنگ، آمریکا و اتحاد شوروی قدرتمند بودند و تا حد زیادی از قدرت خود برای تقسیم جهان به دلخواه خود استفاده کردند. در قرن آتی... چنین کاری ممکن نخواهد بود. ما همگی در جهانی چند قطبی زندگی می‌کنیم و سیاست خارجی ما و برنامه‌های دفاعی ما با این واقعیت سازگار خواهد شد."

"در گذشته شاهد ترقی ژاپن بوده‌ایم. باید انتظار داشت که این کشور در صحنه جهان نقش هرچه مهمتری بازی کند، نفوذ سیاسی خود را گسترش دهد و مسئولیت سیاسی و اقتصادی بازم بیشتر بر عهده بگیرد. همین حرف را می‌توان درباره اروپای غربی زد که در سال ۱۹۹۲ گام بزرگی در جهت همبستگی اقتصادی بر خواهد داشت. این امر به وحدت سیاسی گسترده‌تر منجر خواهد شد و وزن اروپا را در سیاست جهان افزایش خواهد داد.

"در نیمه قرن آتی، چندین کشور از چنان رشد کمی و رونق اقتصادی برخوردار خواهند شد که به شرکت کنندگان کامل در تصمیم‌گیریهایی تبدیل خواهند شد که بر مناسبات بین‌المللی اثر خواهد گذاشت. جمعیت هند از یک میلیارد و نیم، جمعیت نیجریه از ۵۰۰ میلیون و جمعیت برزیل از ۳۰۰ میلیون تن خواهد گذشت.

"اگر چین هدف‌های اقتصادی خود را در سال ۲۰۰۰ تحقق بخشد و در پنجاه سال آینده با آهنگ رضایت بخش... به پیشرفت خود ادامه دهد، در سال ۲۰۵۰ درآمد سرانه جمعیت یک میلیارد و نیمی آن تقریباً به اندازه درآمد سرانه مردم انگلستان در سال ۱۹۶۵ خواهد بود. تولید ناخالص داخلی آن از تولید ناخالص آمریکا، اروپا، ژاپن و اتحاد شوروی بیشتر خواهد شد.

ادامه دارد....

جورج شولتز، یکی از طراحان اصلی سیاست خارجی آمریکا در دوره زمامداری ریگان می‌نویسد: ظهور "کانون‌های مهم رشد اقتصادی و نفوذ سیاسی در اروپا و آسیا" یکی از دگرگونی‌های عمده در صحنه بین‌المللی است. او همچنین از پیدایش اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی در نتیجه انقلاب علمی و فنی سخن می‌گوید.

ریچارد آلیسون، یکی از مدیران برنامه ریزی سیاست خارجی آمریکا، می‌گوید که "قدرت علمی و اقتصادی بتدریج در سرتاسر جهان بسط می‌یابد. کشورهایی مثل چین، هند و اسرائیل اقدام به پرتاب سفینه‌های فضایی کرده‌اند. کره جنوبی، برزیل و سنگاپور خود را در مقام تولید کنندگان عمده فرآورده‌های الکترونیکی تثبیت کرده‌اند.

"در عین حال، شکاف میان کشورهای پیشرفته و کشورهای کم‌رشد همچنان ژرف‌تر می‌شود. اگر چین و هند شروع کرده‌اند به رفع نیازهای غذایی خود و صنایع پیشرفته‌ای را بوجود می‌آورند، قحطی اکثریت کشورهای آفریقایی را تهدید می‌کند و شرایط زندگی اکثریت ساکنان آنان بصورتی است که چندین نسل آنها را از دنیای کامپیوترها، روبات‌ها و ارتباطات از راه فضا جدا می‌سازد."

آلیسون همچنین می‌نویسد که "توزیع قدرت، جهان دو قطبی سال‌های ۵۰ و ۶۰ را می‌فرساید... ائتلاف‌های نوینی از دولت‌ها بویژه در سطح منطقه‌ای ظاهر می‌شود که هدفشان حل و فصل مسائل مربوط به رشد اقتصادی و امنیت است." از دیدگاه آلیسون، کشورهای جهان از یک سو به سمت همبستگی اقتصادی و سیاسی جهانی و از سوی دیگر به سمت تمرکز زدایی مدیریت اقتصاد داخلی و دموکراتیک کردن زندگی سیاسی خود رانده می‌شوند. در عین حال مفهوم حاکمیت ملی پایداری نشان می‌دهد.

همچنین یک فرهنگ جهانی بر پایه اشتراک در "اطلاعات"، رفاه مادی و غیره شکل می‌گیرد، ولی تعصب زبانی، ملی و مذهبی شعله‌ور می‌شود. تمرکززدایی زندگی سیاسی و نقش فزاینده حقوق بشر از دیگر دگرگونی‌های مهم جهان معاصر

است. عوامل متعددی ناامنی در جهان را گسترش می‌دهند: تکثیر سلاح، قاچاق مواد مخدر و آلودگی محیط زیست.

Mme MARYAM
BP 22.94320 THIAIS
FRANCE فرانسه

H.FEDAI Pf. Nr 3431
1000 BERLIN 30
W.GERMANY آلمان غربی